آزفا ۲

آموزش زبان فارسی

دورهٔ مقدّماتی

کتاب دوّم

تالیف

دکتر یدالله ثمره

ناشر

ادارهٔ کل روابط و همکاریهای بین‌الملل

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فهرست مطالب

سمار برگه بهرست‌بوسی کتابحانه ملی ۵۸ ـ ۶۶ م

نام کتاب	امورس ربان فارسی دوره معدماتی کتاب دوم سماره ردیف ۲
مولف	دکتر یدالله ثمره
ناسر	اداره کل روابط و همکاریهای بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارساد اسلامی
طرح سمعی و بصری از	**حسن عسکری راد**
نوبت حاپ	حاپ اول
تعداد	سه هزار نسخه
تاریخ انتسار	۱۳۶۷ هجری شمسی
حاپ	سرکت افست (سهامی عام)

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

به نام حدا

سس گفتار

اں کتاب دومں و احرں بحس ار دوره مقدماتی اموزس ربان فارسی (ارفا) اسب در بطر ربان‌اموزی که کتاب اول را با موفقت به بابان رسانده، کتاب حاصر ساده‌بر و سوں‌انگبربر حلوه می‌کند ربرا اولاً حود فادر اسب مطالب ان را بدون کمک معلم بحواند و بسیاری ار انها را بفهمد بانیاً با اسنایی فبلی که ار روس کار ارفا به دسب اورده اسیفاده ار کتاب و نوارهای ان براس اسان‌بر اسب

کتاب حاصر دارای ۷ فصل و هر فصل مسیمل بر ۳ درس اسب در اغار هر فصل فهرسب وارگان ان فصل همراه با معادل انگلسی انها امده اسب پس ار ان مطالب دسبوری و بمرسهای مربوط به انها دیده می‌سوند اعلب درسها دارای مبوبی هسبند که سرحی ار انها ار کتابهای ابدایی برگرفبه سده‌اند در بابان بعصی ار فصلها یک گفب و سبود به صورب ربان گفتاری گنحانده سده که دربرگیرنده حمله‌ها و اصطلاحات محاوره‌ای مورد بیار در مکالمات روزمره اسب در پایان کتاب «کلید بمرینها» «وارهنامه‌ها» «فهرسب فعلهای بسیط و مرکب» و «حمله‌ها و عبارات اصطلاحی» به حسم می‌حورند

روس کار ما در این کتاب نیز همانند کتاب اول بر اصل سبدن و بکرار اسبوار اسب ار این رو تقریباً تمام مطالب کتاب بر روی نوار صوتی صبط گردیده با کتاب بتواند به صورب حوداموز نیر مورد بهره‌برداری قرار گیرد همچنین نارهای فیلمهای «ویدیویی» براساس مطالب کتاب تهیه گردیده که کار اموزس ربان را اسان‌بر و دلبدیربر می‌نماید

در این کتاب نیر ربان گفتاری، گونه تهرانی مورد توجه قرار گرفته بدین معنی که سکل محاوره‌ای وارهها و حملات به موارات صورب نوساری انها داده سده اسب ولی باید در بطر داسب که تنها ربان نوساری بر روی نوار امده، نحر در مورد گفب و سنودها که به همان صورب محاوره‌ای صبط سده‌اند

راهمای تدریس و استفاده ار کتاب

۱ شانه‌هایی که در اس کتاب به کا رفته به قرار ریر است

الف ــ صورت گفتاری واژه‌ها و جمله‌ها س دو قلاب به صورت [ ] امده است؛

ب ــ حون برحمه انگلیسی معمولا واره به واره است سابراس انحه که در انگلیسی هست ولی در فارسی سست س دو ابرو به صورت ( ) امده و اسحه که در فارسی هست ولی در انگلیسی سست به صورت (=) دیده می‌سود؛

ب ــ سانه { } به معنی اررس یکسان کلمات داحل است یعنی اسحاب مساوی

ب ــ سانه / به معنی or = یا است

۲ کتاب دارای سست و یک درس است حند درس اول که حجم کمتری دارند هر یک معمولاً موصوع یک حلسه ۲ ساعته و درسهای طولانی‌تر هر کدام موصوع ۲ حلسه هستند سر روی هم مدت رمان لارم برای به پایان رساندن کتاب ۱۶ هفته است در هر هفته ۶ ساعت کار در کلاس و سر دست کم ۶ ساعت کار در منرل توسط حود ربان‌امور جهت حل تمرین و گوش دادن به نوار و تکرار ان باید در نظر گرفته سود

۳ در اعار هر فصل فهرست وارگان دیده می‌سود تلفظ هر یک ار واره‌ها باید ابتدا ار نوار پخش گردد و سپس ار ربان‌امور حواسته سود تا ان را تکرار نماید معلم باید تلفظ ربان‌امور را ارزیابی و تصحیح کند

۴ حمله‌های نمونه که حاوی نکات دستوری هستند و با عنوان «سر رید و تکرار کنید» مشخص شده‌اند باید پس ار شنیده شدن ار نوار توسط یک‌یک شاگردان تکرار شوند نکات دستوری باید توسط معلم حتی‌الامکان به ربان فارسی تشریح گردد

ربان انگلسی به عنوان ربان واسط در اس کتاب سر مورد اسفاده قرار گرفته، مسهی اندکی محدودتر از کتاب اول معادل وارهها، بوضیح نکات دستوری و برحمه برخی از حملههای نمونه داده سده است اس برحمهها سسر صورت واره به واره دارد تا سرحمه سلس از اس روست که گاه بعضی از حملههای انگلسی ممکن است عیرمعمول حلوه کند

دستور ربان دساله مطالب کتاب اول است که به همان سوه بعنی به طور عیرمستقیم در حلال حملهها و عبارات ارائه می‌گردد معمولاً حکیدهای از هر موضوع دستوری به صورت یک فرمول برای جلب توجه خواننده داده سده، و سر توصیح محتصری درباره ان به ربان انگلسی در پانوس آمده است بدس ترتیب یک دوره کامل دستور ربان، البته بدون ذکر جزئیات و ریزه‌کاریهای ان، طی دو کتاب دوره مقدماتی مورد بحث قرار گرفته است لازم به تذکر است که فراوانی و گوناگونی تمرینها و حملهها که همه فارسی متداول هستند کمک مهمی به درک نکات دستوری و سر سوه حمله‌سازی و نگارش می‌نماید

امید است که اس حدمت ناچیز گامی در جهت تسهیل اموزش ربان فارسی به خارجیان باشد

در پایان از سرکار خانم دکتر راله اموزگار، استاد محترم ربانهای باستانی، به خاطر خواندن نسخه دست‌نوشته کتاب و ارائه پیشنهادهای مفید سپاسگزارم

همچنین از جناب اقای مهندس ابوالقاسم خوسرو، و جناب اقای محمد معصومی، و جناب اقای حسن عسکری راد به خاطر کوششهای سدریغشان برای چاپ و انتشار اس کتاب تشکر می‌نمایم

دکتر یدالله ثمره

مکالمه باند به عمل اند و نمره ان در برونده تحصیلی ںںت گردد سوالاں اں امحاں باند در حد مطالب دو کتاب اول و دوم مقدماتی باسد

۱۴ کلاس زبان باند زنده و با روح و بوام با حوصله و مهربانی اداره سود در غیر اں صورت اسںاں زبان‌اموز ںدریج فروکس کرده و در نتیجه از تعداد سرکت کنندگان به طور روزافزون کاسته می‌سود

۱۵ مسلماً نمی‌توان ادعا کرد که کتاب حاضر، خالی از هرگونه نقص و عیب است ولی می‌توان با استفاده از نظرات ارزنده و پیشنهادهای سازنده مدرسان و متخصصان زبان‌اموزی در جهت بهبود ان کوسید بنابراین صمیمانه استدعا دارد مسائل و مشکلات عملی را که در ارتباط با تدریس کتاب ممکن است وجود داسته باسد از طریق نمایندگی فرهنگی منعکس سازند تا در چاپهای بعدی مورد توجه قرار گیرد

از خدای بزرگ موفقیت ان همکار گرامی را در اں خدمت فرهنگی مسئلت می‌نماید .

مولف

۵ تمرین‌هائی که مستلزم فکر می‌باشند مانند «به فارسی بنویسید»، «جمله بسازید»، «واژه درست را انتخاب کنید»، «جاهای خالی را پر کنید» مخصوص کار در منزل است بعضی از این تمرین‌ها را که نیاز به فکر کمتری دارند می‌توان به‌طور دسته‌جمعی در کلاس حل کرد جواب همه تمرین‌ها، بجز جمله‌های نمونه، زیر عنوان «کلید تمرین‌ها» در پایان کتاب آمده است ولی زبان‌آموز باید بعد از حل تمرین و تنها به منظور ارزیابی جوابهای خود به آن مراجعه نماید

۶ تمرین‌هایی که حاوی گفت‌وشنود هستند حتماً باید در کلاس توسط خود زبان‌آموزان و با کمک معلم پس از شنیده شدن از نوار اجرا شوند زبان این گونه تمرین‌ها محاوره‌ای است بنابراین باید دقت شود که آهنگ صدا و جای تکیه در واژه‌ها به درستی رعایت گردد

۷ تکلیف منزل هر زبان‌آموز باید توسط معلم بررسی گردیده اشتباهات آن به همه زبان‌آموزان گوشزد گردد این کار را می‌توان به صورت جمعی در کلاس انجام داد در مواقعی که تصحیح کلاسی به دلیل کمی وقت مقدور نیست معلم باید تکالیف را در منزل تصحیح نموده اشتباهات را در جلسه بعد توضیح دهد لازم به یادآوری است که در بسیاری موارد زبان‌آموز می‌تواند تکالیف خود را از روی «کلید تمرین‌ها» تصحیح نموده فقط موارد اشکال را از معلم بپرسد

۸ کلید هر تمرین به جای خود آن تمرین بر روی نوار ضبط شده است بنابراین، بخشی زیر عنوان «کلید تمرین‌ها» آن‌گونه که در پایان کتاب دیده می‌شود بر روی نوار وجود ندارد

۹ باید زبان‌آموز را ترغیب نمود تا آنجا که ممکن است در ساعات غیر کلاسی به نوار گوش فرا دهد و خود آن را تکرار کند زیرا اساس کار زبان‌آموزی بر شنیدن و تکرار استوار است

۱ به تکالیف منزل باید نمره داده شود تا زبان‌آموز میزان پیشرفت خود را به طور ملموس احساس کند ولی این امر نباید به گونه‌ای صورت پذیرد که احیاناً موجبات یأس و سرخوردگی او را فراهم سازد

۱۱ در پایان هر دو هفته یک آزمون مختصر کلاسی کتبی یا شفاهی، باید برگزار شود تا میزان پیشرفت زبان‌آموز به درستی ارزیابی گردد

۱۲ نمره تکالیف منزل و آزمون‌های کلاسی و نیز جلسات حضور و غیبت زبان‌آموز باید به‌طور مرتب در پرونده تحصیلی او ثبت گردد

۱۳ در پایان دوره مقدماتی یک آزمون نهائی شامل دیکته، جمله‌سازی (انشاء)، قرائت، و

فصلِ اوّل[1]

CHAPTER 1

واژگان

rice and kebab	چلوکباب	Saturday	شنبه [شمبه]
rice and chicken	چلومرغ	Sunday	یکشنبه [یه شمبه]
salad	سالاد	Monday	دوشنبه [دوشمبه]
ice-cream	بستنی	Tuesday	سه‌شنبه [سه‌شمبه]
salt	نمک	Wednesday	چهارشنبه [چارشمبه]
pepper	فلفل	Thursday	پنجشنبه [پنجشمبه]
restaurant	رستوران	Friday	جمعه
play	نمایشنامه	holiday closed	تعطیل
article	مقاله	kebab	کبابِ کوبیده
story, novel	داستان	(roast minced meat)	
short story	داستانِ کوتاه	kebab	کبابِ برگ
poem, poetry	شعر	(roast chopped meat)	

---

1 – Ordinal numbers are formed by adding the suffix ـُم (– om) to the Cardinal numbers e g
یک + ـُم ← یکُم (yekom) first
اول (avval) first is an Arabic word but is much more common than یکُم
نخست (nakhost) first on the other hand is a literary word and is not in common use This – om however may also be attached to چند (chand) how many to ask about the position of something or somebody in relation to the other members of a group
The ordinals play the role of adjectives and therefore always stand after the noun e g
درسِ اول frist lesson تمرینِ دوُم second exercise

درس نخست[1]

۱ گذشتهٔ اِستمراری

past Imperfect

می + گذشتهٔ ساده ← گذشتهٔ اِستمراری[2]

من می + رفتم ← می‌رفتم — I went / I used to go / I was going

تو می‌رفتی

او می‌رفت

ما می‌رفتیم

شما می‌رفتید [می‌رفتین]

آنها [اونا] می‌رفتند [می‌رفتن]

نمی‌رفتم — (I) did not go (I) was not going

نمی‌رفتی، نمی‌رفت، نمی‌رفتیم، نمی‌رفتید، نمی‌رفتند

---

1 – See footnote 1 p 1

2 – The imperfect past is formed by adding the prefix –می (mi) to the simple past. It denotes a habitual or repeated or continuous action in the past. Note that the verbs بودن to be and داشتن to have can not be used in the past imperfect but the simple past is used instead

voice sound noise	صدا
talk word	حرف
front ahead	جلُو
in front of	جلُوِ
back behind	عقب
last past	گُذشته
ago	پیش
before	پیش از
so much	این قَدر [این قد]
this much	
so many so much	این همه
from time to time	گهگاه
perhaps	شاید
immediately	فوراً
to read	خواندن (= خا) [خوندن]
to sing	
to write	نوشتن
to hear to listen	شنیدن
to ask (a question etc)	پُرسیدن
to fear to be afraid of	ترسیدن

song	سُرود
newspaper	روزنامه
magazine	مجله
interesting	جالب
nephew niece	برادَرزاده
nephew niece	خواهَرزاده
colleague	همکار
employee member of staff	کارمند
headmaster	مُدیر
director boss	رئیس
impatient	بی‌حُوصِله
languid faint weak	بی‌حال
annoyed uncomfortable	ناراحت
not well	
nervous	عَصَبی
harmful	مُضِرّ
useful	مُفید
important	مُهِمّ
weak	ضَعیف
strong	قوی
dangerous	خَطَرناک

هرچه [هَرچی] به هَمکارَم می‌دادَم فوراً می‌خواند [می‌خوند]

Whatever (I) gave to my colleague he (would) read (it) immediately

تَمامِ کارمندهایِ این اداره، جوان بودند

All of the employees in (= of) this office were young

آنها [اونا] صِدای مَرا [مَنِ رُو] نِمی‌شنیدَند [نِمی‌شنیدَن]

They did not hear my voice

هیچ‌کَس مقاله‌های او را [اون رو] نمی‌خواند [نمی‌خوند]

Nobody (would) read her articles

شُما حَرفهای [حرفایِ] او را [اون رُو] می‌شنیدید [می‌شنیدین] ولی چرا چیزی [هیچی] نِمی‌گُفتید [نِمی‌گُفتین]؟

You (did) hear his talks, but why didn't you say anything?

قبل از آمَدَنِ [اومَدَنِ] من چه [چی] می‌نوشتید [می‌نِوِشتین]؟

what were you writing before I arrived (= my coming)?

هر روز به اُتاقِ آقایِ رئیس می‌رَفتَم و نامه‌ها را با صدایِ بُلَند[1] برایَش می‌خواندم

Every day (I) went to the director's room and read letters aloud (= with loud voice) to him (= for him)

---

1 – loud

تمرینِ یکم[1]

بشنوید و تکرار کنید

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
خواندَن	خواند	خوان
نِوِشتَن	نِوِشت	نِویس
شِنیدَن	شِنید	شِنو

هَرجا می‌رَفت بَرادرزاده‌اَش را [برادرزادَش رو] با خود [با خودِش] می‌بُرد

Wherever he went (he) used to take his nephew with him (= self)

ده سال پیش هر سه‌شنبه [سه‌شَمبه] ناهارِتان را [ناهارِتون رو] دَر [تو] این رِستوران می‌خُوردید [می‌خُوردین]

Ten years ago (you) used to have your lunch in this restaurant every Tuesday

شَنبهٔ [شَمبه] گُذَشته یک [یه] خَبَرِ جالب دَر [تو] روزنامه خواندَم [خوندَم]

Last Saturday (I) read an interesting news in the newspaper

شما هر دُوشنبه سه مَقالهٔ کوتاه در روزنامه‌هایِ عَصر می‌نویسید

You write three short articles in the evening papers every Monday

سالِ قبل هَر دُو ماه یک [یه] نامه بَرایَش [بَراش] می‌نِوِشتَم

Last year (I) used to write a letter to (= for) him every two months

---

1 – See footnote 1 p 1

تمرین سِوُم

به فارسی بنویسید

1 – I was hearing a weak voice from the distance (= from far)

2 – Do you hear my voice?

3 – No I don t hear anything

4 – They were hearing the sound of my car

5 - Bring (sing) the radio closer, they don't hear its sound

6 – My father s ear is deaf [1] He only hears a loud voice

7 – Hear (sing) well whatever I say

8 – Her ear heard better two years ago

9 – The noise was coming from the distance, and I didn t hear it very well

10 – What did you hear?

تمرین چهارُم

جاهای خالی را پر کنید

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
پُرسیدَن	پُرسید	پُرس
تَرسیدَن	تَرسید	تَرس

۱ من پُرسید   ۵ تو پُرسید

۲ من می‌پُرسه   ۶ تو می‌پُرسه

۳ من می‌پرسید   ۷ او پُرسید

۴ تو می‌پُرسید   ۸ او می‌پُرسید

---

۱ کر

تمرین دُوُم

به فارسی بنویسید

1 – He was reading my letter

2 – I (will) read your article tomorrow

3 – In which magazine did you read the news?

4 – Why don t you (sing) read your lessons?

5 – When do you read his uncle's book?

6 – I used to read a short story every two weeks

7 – They used to read newspaper from time to time

8 – Read his letter immediately

9 – The students read their Farsi lessons every evening

10 – Read and write in (= to) Farsi

11 – Where did you write this article?

12 – Wrife (sing) this exercise in (= to) Farsi

13 – She used to write her books in Farsi

14 – How many letters did he write last week?

15 – You used to write interesting plays

16 – I don t write my stories in English

17 – Why do you write so many letters?

18 – You are tired don t write anything

19 – My colleague writes very interesting stories for children

20 – The headmaster wrote the name of all students in his notebook

درس دُوُم

۲ بَرایِ + ـَ م ← بَرایَم [بَرام] = برایِ من[1]   for me

from me	= اَز من	اَز + ـَ م ← اَزَم
to me	= به من	[به + ـَ م ← بِهِم[2]]
with me	= با من	[با + ـَ م ← باهام[2]]

تمرینِ شِشُم

بشنوید و تکرار کنید

یک [یه] حرفی بَرایَت [بَرات] می‌زَنَد [می‌زَنَن]

[اونا چی بِهِتون گُفتَن؟ وَ شما بِهِشون چی گُفتین؟]

[چرا هیچ چی بِهِش نِمی‌گی؟]

[شما فقط تا جِلُوِ سینِما فِلِسطین باهاش بودین]

You were with him only as far as Cinema Felestin (= as far as the front of)

---

1 – The second form is more emphatic and more formal   2 – A colloquial form only

۹ او می‌ترسـ [ ]
۱ ما می‌پرسـ
۱۱ ما می‌ترسند
۱۲ ما نُرسـند
۱۳ شما نُرسند [ ]
۱۴ سما می‌نُرسند [ ]
۱۵ سما می‌نُرسـ [ ]
۱۶ آنها نُرسـند [ ]
۱۷ آنها می‌پُرسند [ ]
۱۸ آنها می‌پُرسـ [ ]
۱۹ بِتُرس
۲ بِتُرسـ [ ]

تمرینِ پنجُم

جاهای خالی را پر کنید

(بِـ، نَـ، بِـ، می ـ ار)

۱ تو می‌تَرسی
۲ ما نَرسیدیم
۳ ما می‌تَرسیم
۴ سما د ترسند
۵ آنها نَرسیدند
۶ او نَرسد
۷ سما نَرسیدند
۸ من ترسیدَم
۹ گُربه از سَگ ترسَد
۱ سگ گُربه می‌ترسَد
۱۱ این حیوان ترسیدا
خَطَرناک است
۱۲ بَچه‌ها معمولاً دُکتُر ترسَند
۱۳ [سما چی نَرسیس؟]
۱۴ تو دیشب چه ترسیدی؟
۱۵ من هیچ چیز می‌ترسَم

تمرین هشتم

جاهای خالی را پر کنید

۱ من نامه   با صدایِ   می‌خوان

(بـ م، بُلند، را)

۲ تو مَقاله را   صدایِ   د

(آهِسته، با، خوان)

۳ از اِن   را   نمی

(خواند، سِعر، آهِسته)

۴ بَچّه‌ها   روز   مدرسه   می

(در، سُرود، خواند، هَر)

۵   شما   رُمان   خوان ؟

(نمی، هیچ‌وَقت، ـــ ند، چرا)

۶ بابَک   دَاستانِ   می‌خوان

(کوتاه، گاهی، بـ د)

۷ کتابِ   ی است، سالِ   دوبار آن   خواند

(بـ م، گُذشته، جالِب، را)

۸ هرچه به او   دادَند، می   کَم

(است، گُفت، می)

۹ من از آنها   ، ولی آنها   من

(نمی‌تَرسیدَند، می‌تَرسیدَم، از)

۱   از من   ا من دوستِ   هست

(بـ م، تو، تَرس)

[لطفاً موضوع رو بهمون بگین]

خواهش می‌کنم یک [یه] چلوکبابِ کوبیده برایش [براش] ببرید [ببرین]

Please take a (dish of) Chelo kebab to him (= for him)

نمک و فلفل زیاد برایمان [برامون] مُضِرّ است [مُضِره]

Too much salt and pepper is harmful for us

شما با غذایتان [غذاتون] زیاد فلفل می‌خورید [می‌خورین] برایتان [براتون] خوب نیست [نیس]

You eat too much salt and pepper with you food it is not good for you

[خواهش می‌کنم یه چیزی ازش بخرین، و یه پولی بهش بدین]

Please buy something from him, and give some money to him

[پنج دفعه پس چی بهت گفتم؟]

تمرین هفتم

به فارسی بنویسید

1 – [Go with her!]

2 – [Come with me!]

3 –[(I) will come with you (sing.)]

4 –[(She) will come with you.]

5 – [Zahra doesn't go with them.]

6 – [Do you come with us?]

7 – [What did you buy from him?]

8 – what does he buy for her?

9 – My uncle bought a bicycle[1] for me last month

10–[Tell him something!]

11–[(She) doesn't tell them anything.]

---

۱ دوچرخه

درس سوم

۳

[چه + ـَ م + ه ← چمه؟] What is the matter with me?

[چه + ـَ ت + ه ← چته؟[1]] What is the matter with you?

[چه + ـَ ش + ه ← چشه؟] What is the matter with him?

[چه + ـِ مون + ه ← چمونه؟] What is the matter with us?

[چه + ـِ تون + ه ← چتونه؟] what is the matter with you?

[چه + ـِ شون + ه ← چشونه؟] What is the matter with them?

تمرین دهم

بشنوید و تکرار کنید

[سارا چشه؟] What is the matter with Sara?[2]

[سارا گرسنه‌اس]

[دیروز شما چتون بود؟]

[چیزیم نبود[3]، فقط یه کمی عصبانی بودم]

---

1 Used in speaking to inferiors or intimate friends only 2 A female name 3 Nothing wrong was with me

تمرین نُهُم

حُمله سـازید

۱ (من، هیچ‌کَس ار، نمی‌ترسَم)

۲ (روزِ هفته، چهارُم، سه‌شنبه، است)

۳ (تعطیل، است جُمعه)

۴ (ساندویچ، ناهارِ من، یک، است)

۵ (خانه درخت، جِلُو، ما است، چندتا)

۶ (او جلُو، در کلاس می‌نشست، همیشه)

۷ (کارمَندها رئیس، جِلُوتر ار اداره می‌آمد)

۸ (اینها ناراحت کَمی وَ، بی‌حال بودند)

۹ (سما، صَندلي، عقَب، روی، می‌نشیند معمولاً)

۱ (مُدیر، صدای مَدرسه، قوی وَ، دارَد بُلَند)

۵ [به چمرد هَست، حال ار دیروز ه]
نَدتَر، ـَـ م، ــ م)

۶ [رئیس حـ ؟ اس فَد عَصَبه؟]
(ــ شه، چرا، ــ یون)

۷ [اسا ه؟ حرا اس دَوا[1] می ؟]
(فَد، چشود ــ ، ــ حورَن)

۸ [سارا حانم امروز ؟ حرا سحُوصِله و ـَـ ن؟]
(اس فَد، ناراحت، چشونه)

۹ [حبرِ ی سست لطفاً به لیوان تَرا سارس!]
(آب، شوں، مُهِمّ)

۱ [هَمکارِیون پَریروزحال حوب بود، وَلی امروز حیرس هَست شاید
به حَسبه اَس]
(کَمی ـِـ س، به)

1 – drug

[تو چه، چرا حرری نمی‌حوری؟]
[مهم سست[1]، بعداً می‌حورم]
[آقای دکتر عالی[2] امرور چشو به؟ چرا چیری نمی‌گن؟]

What is the matter with Dr Ali (= Mr Dr Ali) today?

Why doesn t he (= they) say anything?

[حیر مهمی سست،[3] کمی حسته آن حالشون حوب سست]
[رئیس ما آدم[4] مهمّه، ولی مفید بیست]
[نمی‌دونم[5] چمه؟ چرا این‌قد بی‌حالم؟ شاید مریضم]
[اون آقا کیه؟، چرا باراحته؟، حشه؟ چرا این‌قد غمگینه؟]

تمرین یازدهم

جاهای خالی را پر کنید

۱ [پس[6] اس بحه ، حرا نمی ؟]
(حوره، شیر، اس، چسه)

۲ [تو امرور ؟ پدرت دنشت بود؟]
(چس، چته)

۳ [پدرم چیرد سود من هم چیرد سست]
(ـــ ش، ـــ م)

۴ [شما چ ؟ حال حوب ؟]
(سست، ـــ بون، ـــ تو به)

---

1 – It doesn t matter (=It) is not important 2 – A surname 3 – Nothing important 4 – person fellow
5 – (I) dont t know 6 – See!

هادی ساعتِ هفت و نیم

مریم حالا ساعت چَنده؟

هادی حالا ساعتِ هَفته نیم ساعت وَقت داریم

رامین بابا! مَن هَم با شُما می‌آم (= می‌آیَم)؟

هادی اَلبَتّه[1] پسَرم، من بِدونِ[2] تو و مادَرِت هیچ‌جا نمی‌رَم

مریَم هادی جان! کُدوم رستوران می‌ریم؟

ه رِستورانِ گُلشَن[3]

ر خیلی دوره؟ پیاده[4] می‌ریم یا با ماشین؟

ه نَه، خیلی دور نیس ولی با ماشین می‌ریم

(در ماشین)

ر بابا! من جلو می‌شینم، مامان[5] عَقَب، باشه؟

ه نه پسرجان، مامان جِلو می‌شینه، تو عَقَب بِشین

ر چَشم[6]

ه آفَرین[7] پسَرم تو بچّه خِیلی خوبی هستی

(در رستوران)

پیشخدمت[8] خوش آمدین بِفَرمایین

رامین بابا! بریم کِنارِ[9] پَنجره، اونجا جای خوبیه مامان! من جِلوتَر می‌رَم رویِ
اون صَندَلی کنارِ پَنجره می‌شینم

---

1 – certainly of course 2 – without 3 – A proper name 4 – on foot 5 – mammy 6 – O K all right (a polite word of obedience) 7 – very good! (a word of praise meaning good well done usually used by a superior to an inferior) 8 – waiter 9 – beside (= the side of)

تمرین دَوازدَهُم

بشنوید و تکرار کنید

شام دَر رِستوران

هادی کارمَندِ ادارهٔ پُست[1] است او مَردی آرام[2] وَدَقیق[3] است هادی شُوهَری وَفادار،[4] و پدری فِداکار[5] است نام هَمسَرَش[6] مَریَم است

مَریَم مُعَلِّم کلاسِ سِوُّم دِبستان است[7] او مادری دِلسوز[7] و هَمسَری مِهرَبان است مریم و هادی یک پسر دارَند نامِ او رامین است رامین پسری باهوش و کُنجکاو[8] است او شِش سال دارَد و شاگِرد کلاسِ اَوَل دَبستان است آنها خانواده[9]ای خوشبَخت[10] هستَند

(عصر جُمعه در خانه)

هادی مَریَم! اِمشب شام چی داریم؟

مَریَم هَنوز هیچ چی[11] من امروز خیلی کار داشتم[12] لِباس شُستَم خونه‌رو تَمیز کَردَم[13] حالا می‌رَم شام دُرُست کنم[14]، چی دوست داری[15]؟

ه نَه عزیزم[16]، تو امروز خیلی کار کردی[17]، خسته شدی[18]، می‌ریم رستوران شام می‌خوریم، خطوره؟

م رستوران پول خیلی می‌شه[19]

ه نه، مُهِم نیست

م باشه، چه ساعَتی می‌ریم؟

---

1 – post office 2 – quiet calm 3 – accurate 4 – loyal 5 – devoted 6 – spouse 7 – compossionate 8 – curious 9 – family 10 – happy 11 – Nothing yet 12 – I was very busy today 13 – (I) cleaned the house 14 – Now (I) am going to make supper 15 – What would you like (to have) 16 – No darling 17 – you have done a lot today 18 – (You) are tired (= you have become tired) 19 – Restaurant costs a lot

فصلِ دُوُم

CHPTER 2

واژگاں

ماههایِ ایرانی The Iranian months

۱	اروَردیں (۳۱ رور)	21 March – 20 April
۲	اُردیبِهشت (۳۱ رور)	21 Apr – 21 May
۳	خُرداد (۳۱ رور)	22 May – 21 June
۴	سر (۳۱ رور)	22 June – 22 July
۵	مُرداد (۳۱ رور)	23 July – 22 Aug
۶	شَهریوَر (۳۱ رور)	23 Aug – 22 Sept
۷	مِهر (۳ رور)	23 Sept – 22 Oct
۸	آباں (۳ رور)	23 Oct – 21 Nov
۹	آذَر (۳ رور)	22 Nov – 21 Dec
۱	دِی (۳ رور)	22 Dec – 20 Jan
۱۱	بَهمَں (۳ رور)	21 Jan – 19 Feb
۱۲	اِسفَند ۲۹/ ۳ رور	20 Feb – 20 March

باراں [باروں]	rain
بارابی [باروبی]	rainy
بارابی [باروبی]	rain – coat
اَبر	cloud

رامین: آقا، لطفاً غَذا بَرا ما بیارین

مریم: پسَرم! اَوّل بگو چی می‌خوای[1] (= می‌خواهی)

ر: بابا، تو چی می‌خوری؟

ه: من چلوکبابِ برگ

ر: مَنَم (= من هَم) چلوکبابِ بَرگ. مامان! تو چی می‌خوای؟

م: من سوپ وَ چلومُرغ می‌خورَم

ر: من بَستَنی هَم می‌خوام

م: بَستنی بَعد از غَذا

پیشخدمت: ببخشید قُربان[2]! چی میل دارین[3]؟

ه: لطفاً، دو تا چلوکبابِ بَرگ، یه سوپ، یه چلومُرغ وَ سه تا دوغ[4]

پیشخدمت: مُتشکّرم

ه: اوم... خوشمَزَه[5] اس. کبابِ خوبیه. مالِ تو چی[6]؟

م: مالِ من هم خوبه، سوپَم خوشمَزَه‌اَس

ر: بابا! غَذایِ مَنَم خوبه

ه: نوشِ جان[7]

ه: آقا! لطفاً صورت حسابِ[8] مارو بیارین!

ه: بِفرمایین، خُدا نِگهدار[9]

پیشخدمت: شب به خیر[10]، خُدا نِگهدار

---

1 – What do (you) want? 2 – Sir 3 – What would (you) like? 4 – Diluted yoghurt used as a soft drink
5 – tasty 6 – What about yours? 7 – A complementary phrase used after eathing or drinking 8 – bill
9 – Good bye 10 – Good night

little by little	کم‌کم
that	که
when (= a time that)	وقتی که
therefore, so	بنابراین
of the Christian era	میلادی
Hejira solar	هجری شمسی
past, last	گذشته
broken	شکسته
writing	نوشته
saying	گفته
to break	شکستن
to pass	گذشتن
to reach	رسیدن [رسیدَن]
to sell	فروختن
to sleep to go to bed	خوابیدن (= خابیدن)
to become	شدن
to catch, to take	گرفتن
to recognize, to know	شناختن

dark blue (colour)	کبود (رنگ)
silence	سکوت
early part of the morning (colloq.)	سرِ صبح
12 midday (colloq.)	سرِ ظهر
early part of the evening (colloq.)	سرِ شب
at the exact hour	سرِ ساعت
moment	لحظه
each, each one whichever	هرکدام [هرکدوم]
never	هرگز
up to now (lit.)	تاکنون
up to now	تاحالا
up to now	تا به حال
by the side of, beside	پهلوی
in the presence of before, to	پیش
by the side of	نزد

ابری	cloudy
برف	snow
برفی	snowy
توفان	windstorm
توفانی	stormy
باد	wind
چتر	umbrella
کیف	handbag
چمدان [چمدون]	suit-case
ایستگاه	station
فیلم	film
تلویزیون	television
شیشه	glass
تخت	bed
آدم	human, person fellow
همسایه	neighbour
دولت	government, state
هیئت دولت	cabinet
حقوق	salary
درآمد	income
مبلغ	sum, amount (of money)
بانک	bank

معامله	dealing
سود	profit
بسیار	much many very
بسیاری از	many of
بعضی	some
بعضی از	some of
فراوان [فراوون]	abundant
شدید	violent, severe, intense
آرام [آروم]	quiet
دیوانه [دیوونه]	mad
گیج	confused
سرحال	in good mood
بی‌هوش	unconscious
بی‌طاقت	impatient
فاسد	corrupt, bad
ناامید	hopeless, desperate
تازه	fresh
گرسنگی [گشنگی]	hunger
تشنگی	thirst
عصبانیت	anger
گرما	heat
سرما	(the) cold

تمرینِ چهاردَهُم

از اسمِ مَفعولهایِ زیر مصدَر بسازید

۱ نِوِشته ۲ بوده ۳ شُسته ۴ گُفته ۵ خوانده ۶ رفته

۷ نِشَسته ۸ خواسته ۹ شِکَسته ۱ رِسیده ۱۱ شناخته

۵ گذشتهٔ نَقلی

Present perfect

اسمِ مَفعول +	اَم	(I) am	← گُذَشتهٔ نقلی[1]
	ای	(you) are	
	اَست	(he she) is	
	ایم	(we) are	
	اید	you are	
	اَند	(they) are	

رفته + ام ← رَفته‌اَم [رفتَم][2] (I) have gone

رفته + ای ← رفته‌ای [رفتی]

رَفته + اَست ← رفته است [رفته]

رَفته + ایم ← رفته‌ایم [رفتیم]

رَفته + اید ← رفته‌اید [رفتید]

رَفته + اَند ← رفته‌اَند [رفتَند]

---

1 – Present Perfect i formed by combining the past participle with he to-be suffixes (see book 1 P 67) It denotes an action in the past the effects of which are still continuing or still felt 2 – The distinction in pronunciation between the past tense and present perfect is made by the position of the stress تکیه That is in the latter the stress falls on the last syllable e g raftam (I) have gone but in the former it falls on the penultimate e g raftam (I) went

درس چهارُم

۴ اِسمِ مَفعول

Past participle

سِتاکِ گُذَشته + ـِه (= e، ه) ← اسمِ مَفعول[1]

gone	رَفته	← ـِه	+	رفت
eaten	خورده	← ـِه	+	خورد
broken	شِکَسته	← ـِه	+	شِکَست
passed	گُذَشته	← ـِه	+	گُذَشت

تمرینِ سیزدَهُم

از مَصدرهایِ زیر اسمِ مفعول سازید

Make past participles from the following infinitives

۱ آوَردَن ۲ بُردَن ۳ خَریدَن ۴ تَرسیدَن ۵ آمَدَن ۶ پُرسیدَن

۷ داشتَن ۸ نِشستَن ۹ دیدَن ۱۰ گُذَشتَن ۱۱ گِرِفتَن

---

1 The past participle is formed by adding the suffix ـِه (— e) to the Past Stem

از دو سالِ پیش تا حالا او را [اونو] ندیده‌ام [ندیدم]

Since two years ago (= up to now)

او تا به حال به این کشور نیامده است [نیامده]

هیچوقت دروغ گفته‌اید؟

Have you ever (= anytime)

نخیر[1]، هرگز دروغ نگفته‌ام

No! I have never

از فروردینِ گذشته تاکنون سه‌بار به بیمارستان رفته‌ام

Since last Farvardin (= up to now)

چند روز است که [چن‌روزه] چیزی [هیچی] نخورده‌ایم [نخوردیم]

(It) is a few days that (we) have not eaten anything

چندماه است که کتاب پیشِ اوست ولی هنوز آنرا نخوانده است

(It) is a few months that the book is with (=to) him but (he) has not read it yet

در چند روزِ گذشته حالش خوب بوده است

(She)has been well during (= in) the past few days

شنیده‌ام که [شنیدم] شما هنوز نمایشنامه را [نمایشنامه‌رو] ننوشته‌اید [ننوشتین]

(I) have heard that you have not written the play yet

چه بارانی [بارونی] قشنگی[1] آن را [اونرو] از کجا خریده‌اید [خریدین]؟

---

1 – no! (a polite word for na)

نَرفته‌ام [نَرفتم]	(I) have not gone
نَرفته‌ای	
نَرفته است [نَرفته]	(he) has not gone
نَرفته‌ایم	
نَرفته‌اید	
نَرفته‌اند	

سالِ گُذَشته[1]	last (= passed) year
پنجرهٔ شِکَسته	the broken window
نوشته‌هایِ[1] دِهخُدا[2]	the writings of Dehkhoda
گُفته‌هایِ استاد	the words of professor

تمرین پانزدَهُم

بنویسید و تکرار کنید

از پارسال تا به حال چَندین بار این فیلم را [رُو] دیده است [دیده]

Since last year (= till now) (he) has seen this film several times

از کِی تا حالا پسَرها را [پسَرهارُو] نَدیده‌اید [نَدیدین]؟

Since when (= till now)

1 – In addition to its conjugational use the past participle is frequently used as an adjective as well as a noun
2 – The famous Iranian scholar

درس پنجم

۶ پیشِ / پهلویِ، نزدِ[1]، دستِ[2]

کتابِ من کجاست؟

I have your book (= your book is in the presence of me)	[کتابِ شما پیشِ مَنه]
Your book is with me (= beside me)	[کتابِ شُما پهلوی مَنه]
Your book is with me	کتابِ شُما نزدِ من است
My sister s child was with my father yesterday	[بَچهٔ خواهَرم دیروز پیشِ / پَهلوی پِدَرم بود]
He was with my father	او نزدِ پدَرم بود
His money is with me I have got his money	[پولِ او دَستِ مَنه]
I don t let anybody have my car	[من ماشینمُو دستِ هیچ‌کَس نِمی‌دَم]

1 These words are used to show the whereabouts of something or to have something at hand The first two are colloquial but the third one is formal and used in the written style 2 دست is used to experss the idea of letting somebody have something or leaving something to somebody for some time It is usually used in the spoken language

تمرین سیزدهم

جاهای خالی را پر کنید

مَصدَر	ستاکِ گُذَشته	ستاکِ حال
گِرِفتَن	گرفت	گیر
شِکَستَن	شِکَست	شکن
شِناختن	شناخت	شِناس

۱ من این چیز را از او گرفته

۲ تو آن کیفِ قَهوه‌ای را از کی گرفته ؟

۳ شیشهٔ این پَنجره را کی شکسته ؟

۴ شیشهٔ این پنجره کی شکسته ؟

۵ او هیچ‌کَس را نمی‌شناسد

۶ ما او را خوب شناخته

۷ شما همه مَردُمِ این روستا را می‌شناسد

۸ شما هَنوز شُوهَرتان را خوب نَشناخته

۹ شما قبلاً او را می‌شناخت ؟ Did you know him before?

۱۰ خیر، ما قبلاً کسی را به این اسم[1]، نمی‌شناخت

۱۱ من او را خوب شِناخته ولی مُتاسفانه او مرا هنوز نشناخته

۱۲ بَعضی از مَردُم هَمسایه‌های خودشان را نمی‌شناسد

۱۳ بعضی از چیزها خیلی زود می‌شکن

۱۴ باد شدید بعضی از درختها را شکسته

۱۵ لطفاً این چمدانِ سنگین را از من بِگیر

---

1 [illegible]

۱۹ چند سالِ بود که شما را یک روز او دیدَم
۲۰ رَفتنِ به اروپا[1] چند روزی پدربُزُرگمان برَوند
۲۱ [پول‌رو تو نمی‌دَم]
۲۲ [ماشینَم‌رو چند روزی بَرادَرزاده‌اَم داده‌اَم]
۲۳ [عَلی کتاباش‌رو کَسی نمی‌ده]
۲۴ [هیچ پولی من نیست]
۲۵ [خونهٔ من شش‌ماه خواهَرزاده‌ام بوده]

تمرینِ هیجدَهُم

بِشنوید و تِکرار کنید

[ببخشید آقا، ساعت‌تون چَنده؟]

Excuse me sir! what time is it?

seven fifteen (= seven and quarter)	هَفت و رُبع
half past ten (= ten and half)	دَه و نیم
a quarter to nine	یک‌رُبع به نُه
a quarter to nine (= nine a quarter less)	نُه رُبع کَم
ten minutes to eleven	دَه دَقیقه به یازده
ten minutes to eleven (= eleven, ten minutes less)	یازدَه دَه دَقیقه کَم
twenty five minutes and ten seconds past eight (= eight and twenty and five minutes and ten seconds)	هَشت و بیست و پنج دقیقه و دَه ثانیه

1 – Europe

تمرینِ هِفدَهم

جاهایِ خالی را پُر کنید

بیش / قَبل، پس / پهلویِ پس‌ار، گُذَشته، دَستِ

۱ در چند ماهِ

۲ از اِسفندِ تا حالا

۳ در چهار سالِ

۴ چهار سالِ سالهایِ خوبی نَبودَند

۵ چهار سالِ فَقَط یک‌بار او را دیدم

۶ هَفتهٔ

۷ شما کِی به اینجا آمَدید؟ سه هفته

۸ این داستانِ زیبا را کِی نِوِشته‌اند؟ یک سال و نیم

۹ روز چه خُورده‌اند؟

۱ در روزهایِ هَوا بارانی بوده است

۱۱ در ماههایِ چه کتابی را خوانده‌اند؟

۱۲ بَهمنِ سالِ کُجا بودند؟

۱۳ مَن کی رویِ این صَندَلی نشسته است؟

۱۴ قلمِ من شماست؟

۱۵ بَچه‌ها کی هَستَند؟

۱۶ همهٔ بَچه‌ها مادَرم بودَند

۱۷ چند روزِ برادرِتان ظُهر من آمَد

۱۸ آبانِ یک‌روز ناهار او رفتم

۳ (شاگردها، سَرِ، رور، ساعتِ هَر، هَشت، صُبح، به، می‌رَوَند، کلاس)

۴ (دو، تَعطیل، همهٔ، ار، بش، بانک‌ها، بوده‌اند)

۵ (هَمسایه، بَعضی ار، ها، سَرِشب، بس، من، آمد، می)

۶ (بِسیاری[1]، ار، جَهان، مَردُم، هَنوز، نَدارَند، خانه)

۷ (ساعت، صُبح، بیس‌ار، سه‌یِ، فُرودگاه، رفتم، به)

۸ (مَردُم، رود، صُبحانه، صُبح، بسیاری ار، روستا، می‌خورند)

۹ (بَدبَد، بادِ، شیشه‌ها، را، بعضی ار، شِکسته است)

۱ (معمولاً، چه، ساعتی، شما، اداره، به، می‌روید؟)

تمرین بیستُم

بشنوید و تکرار کنید

دوهِزار (2000) ،

دَه هِزار (10000)

سیزدَه هِزار (13000)

بیست هزار تومان (20000) ،

[پَنجاه هِزار تومَن] (50000)

صَد هِزار ریال (100000) ،

دویست هِزار مِتر[2] (200000)

پانصَد هزار سانتی‌متر[3] (500000) ،

چهارصَد و پَنجاه هِزار میلی‌متر[4] (450000) ،

---

1 – خیلی but more formal   2 metre   3 centimetre   4 millimetre

چهار و سی و هشت ثانیه

two in the afternoon (= two of afternoon)	دویِ بَعدازظُهر
three after midnight	سه‌یِ بَعد از نصف‌شب
half past seven in the morning (= seven and half of the morning)	هَفت و نیمِ صُبح
about five o clock	حُدودِ ساعتِ پنج
about five	حُدودِ پَنج
just five o clock (= the head of)	سَرِ ساعتِ پَنج

فردا سَرِ ساعتِ پنج بعدازظهر شما را می‌بینَم

just five o'clock (= five o clock complete)	ساعت پَنج تَمام
almost five o clock	تقریباً ساعتِ پنج

چرا سَرِ صُبح عَصَبانی هستید؟

پدَرم مَعمولاً سَرِ ظُهر ناهار می‌خُورد

او اغلب[1] سَرِ شب به دیدنِ عمویِ پیرش می‌رَفت

خواهرزاده شما همیشه صُبح زود از خانه بیرون[2] می‌رَوَد

تمرین نوزدَهُم

جمله بسازید

۱ (گُذَشته، بارانِ، آمَد، شدید، شب، ـــ ی)

۲ (برف، در، ماهِ، گذشته، چَند، نَیامده، است)

---

1 often 2 out

درسِ شِشُم

۷ عَدَد[1]   ۱۴۲۳۷[2]

چهاردَه هِزار و دویست و سی و هفت

تمرینِ بیست و یکُم[3]

عَدَدها را در جُملههایِ زیر[4] بخوانید و آنها را با حَرف[5] بنویسید

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
فُروختن	فُروخت	فُروش

۱ یک تومان ۱۰ ریال است پَس ۱۲۳/۵ تومان ۱۲۳۵ ریال می‌شود

۲ ماشینَم را به مَبلَغِ[6] ۱۱۲ تومان فُروختَم

[ماشینِش رُو ۷۵۳ توَمن می‌فروشه]

---

1 number 2 Unlike Persian letters the Persian numbers just like in English are written from left to right and read in the same manner 3 The suffix ـُم (see footnote 1 p 1) is attached to the last (or the least) part of the compound numeral اول and نخست may not be used in the construction of compound numerals 4 below following 5 letter 6 for the sum of (= to the sum of)

سیصد و شصت و هشت کیلومتر (368)،

سیصد و هفتاد و هفت و نیم متر مُرَبَّع[2] (377 5)،

صد و سی و سه هزار و شِشصد و هفتاد و نُه متر مُکَعَّب[3] (133679)،

هزار و هشتاد و پنج و نیم کیلو (1085 5)،

یک میلیون و نُه صد و بیست و یک هزار و هشتصد و چهل و یک گرم[4] (1921841)،

دوازده و نیم تُن[5] (12 5)،

صد و چهل و چهار و نیم لیتر[6] (144 5)،

دویست و سی و دو ساعت (232)،

هفتصد و هجده دقیقه (718)،

پانصد و نود و نُه ثانیه (599)،

شانزده هفته (16)،

صد و نوزده ماه (119)،

دوهزار و پانصد سال (2500)،

دو و نیم قَرن[7]

---

1 kilometre 2 square metre 3 cubic metre 4 gram 5 ton 6 litre 7 century

۸ گذشتهٔ دور (بعید)

past perfect

اسم مَفعول + گذشتهٔ فعلِ «بودن» ← گُذَشتهٔ دور (بَعید)[1]

رَفته + بودَم ← رفته بودَم	(I) had gone
رَفته + بودی ← رفته بودی	
رَفته + بود ← رفته بود	
رَفته + بودیم ← رفته بودیم	
رفته + بودید ← رفته بودید [بودین]	
رَفته + بودَند ← رفته بودند [بودَن]	
نَرفته + بودَم ← نَرفته بودَم	(I) had not gone

نَرفته بودی، نَرفته بود،

نَرفته بودیم، نَرفته بودید، نَرفته بودَند

---

1 – The past perfect is formed by combining the past participle of the main verb with the simple past of the verb *budan* to be It indicates an action which occurred before another action in the past
It is important to remember that (I) the two parts of the verb may not be separated from each other (II) only the second part is conjugated (III) budan to be and dashtan to have are not used in the past perfect but the simple past is used instead

۳ انجیر[1] را کیلویی ۱۳/۵ تومان می‌فروشند بنابراین قیمت ۵۹ کیلوی آن ۷۹۶۵ ریال است

۴ یک سال ۳۶۵ روز و هر روز ۲۴ ساعت است بنابراین یک سال ۸۷۶ ساعت می‌شود[2]

۵ قیمت ۱۴/۵ (14.5) کیلو برنج ۱۷۴ ریال است

۶ سیما این مغازه را به مبلغ ۱۵۴۷ تومان خریدند و بعد از شش ماه آن را به ۶۳ تومان فروختند این معامله حدود ۸۴ تومان برایشان ضرر[3] داشته است

۷ [علی این موتورسیکلت[4] را ۳۱۹۷۵ ریال از من خرید و بعد از دو هفته آن را ۳۵۷۳۵ ریال به حسن فروخت، توی این معامله چه قدر سود داشته؟]

۸ برادر من کارمند دولت است حقوق او در ماه ۷۴۲۳ تومان است بنابراین درآمدش در سال ۷۶ ۸۹ تومان می‌شود

۹ امسال ۱۹۸۷ میلادی و ۱۳۶۶ هجری شمسی است

۱ [بتخشید آقا، این پلوپزهای دست دوم[5] را چند می‌فروشید ۳۵ تومن یا کمتر؟]

1 fig 2 (it) becomes 3 loss 4 motorcycle 5 second-hand

۱۵ آنها تا ساعتِ دویِ بعد از نصفِ شب نَخوابید   بود
۱۶ وقتی که هَوا توفانی شد من هَنوز به ایستگاهِ قَطار نَرسید   بود
۱۷ شما تازه از راه رسید   بود   که نامهٔ او رسید

You had just (=freshly) arrived when (=that) his letter arrived (=reached)

۱۸ شُوهَرم ساعتِ دوازدَه و رُبع به خانه رسید و من تا این لَحظه نَخوابید
بود
۱۹ تو این مُوضوع را قبلاً به من نگفت   بود
۲ من تازه خوابید   بود   که صِدایِ ضَعیفی به گوشَم رسید

تَمرینِ بیست و سوُم

دیکته

بشنوید و به فارسی بنویسید

yek sal davazdah mah ast har sal chahâr fasl darad har fasl se mah ast ruze avvale sâle Irani avvale farvardin ast farvardin ordibehesht va khordâd mahhaye bahar hastand dar farvardin derakhtha barge taze miavarand gol va shekufe hame jâ dide mishavad[1] hame ja zibâst hameye mardom shad o sarehâl hastand dar mahe farvardin hava hanuz kami sard ast ordibehesht garmtar as farvardin ast tir mahe avval va mordad mahe dovvom va shahrivar, mâhe sevvome tabestan ast dar tabestân dabestanha va dabirestanha ta til[2] hastand dar in fasl miveye taze farâvan va arzan ast mehr aban va âzar mahhaye payizand ruze avvale mehr madreseha dobare

1 is seen (=becomes seen) 2 closed

تمرین بیست و دُوُم

جاهای خالی را پر کنید

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
شُدن	شُد	شو
رَسیدن	رَسید	رَس
خواندن	خواند	خوان

۱ من دیوانه شد   بود — I had gone (=become) mad

۲ تو چرا این قَدر گیج شد   بود ؟

۳ او از عَصَبانیت سُرخ شد   بود — She had gone red with anger

۴ ما از گُرُسنِگی بی‌طاقَت شد   بود

۵ شما از سرما کَبود شد   بود

۶ آنها از گرما بی‌هوش شد   بود

۷ ماهی در هوای گَرم خِیلی زود فاسِد   [می‌شه]

۸ وقتی که به خانه رسید، من تقریباً نصفِ غذایم را خورد   بود

۹ بعضی از آدَمها زود ناامید   شَو   [می‌شَن]

۱۰ هَمیشه قَبل از باران هَوا اَبری   شود [می‌شـ   ]

۱۱ همه جا[1] سُکوت بود و او در تَختَش آرام خواند   بود

۱۲ ما پس از شما به ایستگاه اُتوبوس[2] رسید   بود

۱۳ نامهٔ پدرم تا آن لَحظه به دستِ مَن نَرَسید   بود

۱۴ شما شَب مَعمولاً چه ساعتی خواب   ؟ [می‌خوابین]

---

1 everywhere   2 bus

فصلِ سوم

CHAPTER 3

واژگان

سرباز	soldier	تخته سیاه	blackboard
افسر	officer	قفسه	set of shelves
افسرِ پلیس	police officer	نقشه	map
پاسبان	policeman	جغرافی	geography
کیک	cake	تاریخ	history date
مبل	furniture	دنیا	world
کلاس	classroom	زندگی	life living
درس	lesson subject	تولّد	birth
سؤال	question	تاریخِ تولّد	date of birth
پرسش	question (lit)	متولِد	born
جواب	answer	شرح	description
پاسخ	answer (lit)	شرحِ زندگی	biography
دیوار	wall	دیدار	meeting
درِ ورودی	enterance	چراغ	light, lamp
درِ خروجی	exit	سپر	bumper

bâz mıshavand shagerdha shadâb o khoshhâl be madrese mıravand va dars mıkhanand az mâhe abân hava kam kam sard mıshavad barge derakhthâ zard mıshavad dey, bahman va esfand mâhhaye zemestanand dey sardtarın mâhe zemestân ast dar zemestan barfe sangın va bârâne shadıd mıayad mardom lebase garm mıpushand[1] dar mahe esfand ham barân besyar ast valı havâ zıad sard nıst

1 (they) wear

Interesting to read	خواندنی [خوندنی]
peculiar to	مَخصوص
really	واقِعاً (= واقِعَن)
because since	چُون
some, a quantity	مقداری
to want	خواستَن (= خا)
to know	دانِستن [دونِستن]
to understand	فَهمیدَن
to stay, to remain	ماندَن [موندَن]
to send	فِرِستادَن

shy	خجالَتی
severe	سَخت‌گیر
serious	جدّی
rough tough	خشِن
sincere	صمیمی
housewife	خانه‌دار [خونه‌دار]
guest	مِهمان [مِهمون]
reception party	مِهمانی [مِهمونی]
fixed	ثابت
instructive	آموزَنده

direction side	سَمت
direction side	طَرَف
part	قِسمَت
outside	بیرون
inside	داخِل [تو]
row	رَدیف
middle	وَسَط
between	بِین
face to face, opposite	روبِرو
side	کِنار
up, obove	بالا
down below	پایین
back, behind	پُشت
behind the back	پُشتِ سر
rear behind back	عَقَب
well mannered	بااَدَب
polite	مُؤَدَّب
respectable	مُحتَرَم
tasteful	باسَلیقه
active	فَعّال
hard working	پُرکار
clever tactful	زِرَنگ

windscreen	شیشه جلو
boot	صندوقِ عَقَب
steering wheel	فَرمان [فرمون]
gear lever	دَنده
accelerator	گاز
clutch	کلاچ
brake	تُرمُز
hand-brake	تُرمُز دَستی
pedal brake	تُرمُز پایی
key	کِلید
passenger	مُسافِر
language tongue	زَبان [زبون]
game playing	بازی
tov	اَسباب‌بازی
person (unit for human)	نَفَر
number (unit for things)	عَدَد
grain (unit for things)	دانه
copy (unit for books), cover	جِلد
bunch (unit for things)	دسته
fist handful	مُشت
sort kind	جور
sort kind	نُوع

تمرین بیست‌وچهارم

بشنوید و تکرار کنید

خواندن

ماشینِ من چهار دَر دارد. دو دَر در قسمتِ جلو و دو در در قسمتِ عقب. درِ جلو، سمتِ چپ، مَخصوصِ راننده است. دو تا درِ عَقَب وَ درِ جلوِ سمتِ راست، مَخصُوصِ مسافِر هَستند. سِپَرِ جلو، جلوتر از چراغها و سِپَرِ عقب، عَقَب‌تر از صَندوقِ عَقَب است. شیشهٔ جلو روبرویِ راننده و شیشهٔ عقب پُشتِ سَرِ اوست. دَنده در طَرَفِ راستِ راننده است و ترمزدَستی در طرفِ چپِ او. گاز، کِلاچ و تُرمز زیر پایِ راننده هستند. یک چراغ کوچک بالایِ سَرِ راننده است. بعضی از ماشینها فقط دو دَر دارند: یکی مخصوصِ راننده و یکی برای مُسافِر. بعضی از اتوبوسها سه دَر دارند: دو تا در قسمتِ جلو وَ یکی در قسمتِ عَقَب. شیشه‌های جلو وَ عَقَب ثابت هستند ولی شیشه‌هایِ دو طَرَف، بالا و پایین می‌روند. وقتی که شیشه پایین است هوا از بیرون به داخلِ ماشین می‌آید، وَ وقتی که شیشه بالاست پنجره بَسته است.

تمرینِ بیست و پَنجُم

پاسُخِ پرسِشهایِ زیر را به صورتِ جمله بنویسید.

۱ [ماشینِ شما چندتا دَر داره؟]

۲ آیا[1] هَمه دَرها مخصوصِ راننده هستند؟

---

1 – So far you have noticed that no change of order is required to express a question. In speech the only difference between a statement and a question (in the absence of the interrogative words such as کجا where, کی who, کی when, چه/چی what, چطور how etc.) is the tone of the voice. That is a rising tone or a falling one on the final syllable for a question or a statement respectively. But in the written style when there is no interrogative word the question may be introduced by the particle آیا together with a rising tone on the final syllable.

درسِ هَفتُم

۹ جلو، عَقَب، رو برو، پُشت، پُشتِ سَر، بالا، پایین

جلوِ خانهٔ من	in front of my house
عقبِ اُتاق من	in the back of my room
روبِروی خانهٔ من	opposite my house
پُشتِ خانهٔ من	behind my house
پُشتِ سَرِ من	behind my back
بالایِ خانه من	over my house
بالایِ سَرِ من	over my head
لَبِ بالا	upper lip
لَبِ پایین	lower lip
پایینِ تَپّه[1]	down the hill
بالایِ تَپّه	up the hill

1 – hill

۸ در   کلاس،   ساگردها و   ی مُعلِم یک قفسه کتاب اسب

۹ اس کِلاس دو دَر دارد دَرِ وُرودی و دَرِ خُروجی دَرِ وُرودی دَر قسمَتِ نَزدیکِ تَـخته سیاه و دَرِ خُـروجی در قِسمَتِ   نَـزدیکِ قـفسه و شاگِردهاست

۱   یِ هر دَر یک پَنجره است

۱۱   یِ دیوارِ سَمتِ راست   دو دَر یک نَقشهٔ ایران دیده می‌شَوَد

۱۲ مَجید همیشه در ردیفِ   می‌نشیند چُون چَشمَش ضعیف است

۱۳ اکبرِ اِمامی[1] محمد در ردیفِ   و   یِ مُعَلِّم می‌نشیند

۱۴ رضا عَلَوی[1] هَم   محمد در ردیفِ   می‌نشیند

۱۵ صَندَلی بیژَن[2] در   کلاس   قَفَسهٔ کتاب   دَرِ خروجی است

۱۶ مُحسِن   مَجید و حَمید در ردیفِ   می‌نشینَد

۱۷ صندلیِ یوسف[2]   صندلیِ بیژَن است

۱۸ یوسف   بیژن و پَرویز[2] می‌نشیند، چون با هَم دوست هَستند

۱۹ مُعَلِّم در   تخته سیاه   یِ شاگردها می‌ایستَد[3] و به آنها درس می‌دهد

۲ هَمهٔ شاگردها سَرِ ساعت به کلاس می‌آیند و   میزهای خُودشان می‌نشینَند

1 – First name is joined to the surname by adding the particle — (– e) the genetive sign to it But if the first name ends in a vowel it does not take this particle   2 – A male name   3 – (He) stands

۳ پَس، کدام در مالِ رانَنده است؟
۴ تُرمُز زیرِ کدام پاست؟
۵ در ماشینِ شما، فَرمان کُدام طَرَف است؟
۶ کُدام تُرمُز پایین‌تر است؟ تُرمُز دستی یا تُرمُز پایی؟
۷ پُشتِ سرِ رانَنده چیست؟
۸ شیشه جلو در کُدام قسمت است و شیشهٔ عقب در کدام قسمت؟
۹ چراغ داخلِ ماشین شما در کُجاست؟
۱ ماشینِ شما چند پَنجره دارد؟ هریک[۲] در کدام قسمت است

تمرین بیست‌وشِشُم

جاهای خالی را پر کنید

(جِلُو، عَقَب، جِلُوِ، عَقَبِ، وَسَط، پُشت، پُشتِ‌سر، رو، روبِرو، سِرِ، کنارِ)

۱ در کلاس ما سه رَدیف صندَلی است ردیف ، ردیف و ردیفِ
۲ هر صندلی یک میزِ کوچک است
۳ هر میز یک صندلی است
۴ میزِ مُعَلِّم تر از همهٔ میزهاست
۵ مُعَلِّم میزِ خُودش می‌نشیند
۶ تَخته سیاه مُعَلِّم و ی شاگردهاست
۷ وقتی که مُعَلِّم می‌نشیند تَش به طَرَفِ شاگردها و س به سَمتِ تَخته سیاه است

---

۲ – each each one

حه سالی؟

سس‌وسوّمِ حردادِ چه سالی؟

سس‌وسومِ حردادِ سالِ هِراروسصَد و سَصت‌وسس (۱۳۶۶/۳/۲۳)

صُبح شَنبهٔ سومِ بهمنِ هِراروسصَد و شصتِ شَمسی هاله[1] به دُنیا آمد[2]

ناریخ تَولُدِ او سِومِ بَهمنِ هِرار و سصد و سصت (۱۱/۳/ ۱۳۶) است

او در سومِ بَهمنِ ۱۳۶ مُتوَلّد شد

ناریخ رِندگیِ او حالب و حواندَنی است

ناریخِ هَر کِشوَری سرحِ رِندِگیِ گُذَشتهٔ مَردُمِ آن کِشوَر است

ناریخ درسِ شیرین و آموزَنده و مُفیدی است

در حه ناریحی او را دیدند؟

دیدارِ اَولِ ما در تاریخِ سس‌وهَفتِ اُردی‌بهشت سالِ هراروسصَد و شَصت‌وحهار بود

نامهٔ شُما بدون ناریخ بود

ار ناریخِ ۱۳۶۱/۳/۲۴ تا ناریخِ ۶۱/۶/۸ در تهران بودَم

1 A female name 2 She was born (= came to the world)

تمرینِ بیست و هَفتُم

شنوید و تکرار کنید

۱۰

صُبحِ جُمعه = جُمعه صُبح	the morning of Friday = Friday morning
صُبحِ اِمروز = اِمروز صُبح	the morning of today = today morning
ظُهرِ شنبه = شَنبه ظُهر	Saturday noon
ظُهرِ دیروز = دیروز ظُهر	yesterday noon
عصرِ چهارشنبه = چهارشنبه عَصر	Wednesday evening
عَصرِ پَریروز = پَریروز عصر	the day before yesterday evening
شَبِ[1] جُمعه = پَنجشَنبه شَب[2]	Thursday evening / night
شَبِ شَنبه = جُمعه شب	Friday evening / night
شَبِ یکشنبه = شنبه شب	Saturday evening / night

مَعذِرَت می‌خواهَم[3] [می‌خوام]، امروز چه روزیست [چه روزیه]؟

امروز دوشنبه اَست [دوشنبه‌اَس]

فردا چَندُم[4] است [چَندُمه]؟ — What date is tomorrow

فردا بیست‌ودُوُم است [بیست و دُوُمه]

چه ماهی؟ — what month?

بیست‌ودُوُمِ چه ماهی؟

بیست‌ودُوُمِ خرداد / بیست‌ودُوُمِ خُردادماه

---

1 The use of the word شب with the days of the week is completely different from صبح ظهر عصر etc Because according to a traditional reckoning (no longer used officially but common in everyday speech) the day begins at sunset Consequently the first part of a day is the evening of the preceding day Therefore شب جمعه for example is equivalent to Thursday evening 2 This is a modern usage and rather formal 3 Excuse me 4 See footnote I P I

درسِ هَشتُم

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
حواسس	حواسب	حواه
دایِسَن	دایِسب	داں

تمرین بیست‌وُنُهُم

سسوید و بِکرار کسد

مں	می‌حواهم [می‌حوام][1]	می‌دانَم [می‌دونَم]
بو	نمی‌حواهی [نِمی‌حوای]	می‌دانی [می‌دونی]
او	می‌حواهد [می‌حواد]	می‌دانَد [می‌دونه]
ما	نمی‌حواهیم [نِمی‌حوانم]	می‌دانیم [می‌دونیم]
سما	می‌حواهید [می‌حوایں]	می‌دانید [می‌دونیں]
آنها	می‌حواهَند [می‌حواں]	می‌دانَند [می‌دونَں]

1 – I want

تمرینِ بیست‌وهَشتُم

پاسُخ پرسِشهای زیر را به صورت جمله بنویسید

write the answer to the following questions in sentences

۱ در چه سالی مُتَوَلّد شده‌اند؟

۲ تاریخ تولّدتان کِی است؟

۳ روز تولُدتان چه روزیست؟

۴ دیروز چَندُم بود؟

۵ در چه ماهی به دنیا آمدید؟

۶ دیدارِ اَول شما با هَمسَرِتان در چه تاریخی بود؟

۷ آیا تاریخ کِشوَرِ خُودتان را خوب خوانده‌اید؟

۸ به نَظَرِ شما[1] تاریخ آموزنده‌تر است یا جُغرافی؟

۹ آیا شما به نامهٔ بِدون تاریخ جواب می‌دهید؟

۱ آیا تا به حال نامهٔ بدون تاریخ نوشته‌اید؟

---

1 in your openion

4 As far as I know they don t want this old car

5 [(I) don t know what (I) want]

6 Tell me (=to me) whatever you want

7 What did they want from you?

8 What do you want from your father?

9 Excuse me sir! How much money do (you) want?

10 The child wants his mother

11 [(I) gave him (= to him) whatever he wanted (=whatever)

12 He did not know what (he) wanted (=wants)

13 I know your name but you don t know my name

14 Do they know who I am?

15 She doesn't know anything

تمرینِ سی‌ویکم

بشنوید و تکرار کنید

۱۱

two men (= two persons (of) man)	دو نَفَر[1] مَرد
few policemen	چند نَفَر پاسبان
	پنج نفر زن
a handful (=fist) of persons	یک مُشت آدم
four loaves of bread (= four numbers)	چهار عدد نان

1 – Frequently an appropriate indicative word is inserted between the numeral and its noun This gives some indication of what the following noun might be But in spoken language many of the indicative words are replaced by تا **(see book I p 117)**

ببین این آقا چه می‌خواهد [چی می‌خواد]

[بپرسید آقا، شما چی می‌خواین؟]

[اَزشون بپرس چی می‌خوان]، اَزشان بپرسید چه می‌خواهند

[مَعذرت می‌خوام، شما چی می‌خواستین؟]

نمی‌دانم اَز من چه می‌خواهی [نمی‌دونم از من چی می‌خوای؟]

[خودت می‌دونی چی می‌خوای؟]

من از هیچ‌کَس هیچ چیز نمی‌خواهم   I do not want anything from anybody

هر بار که او را می‌دیدم چیزی از من می‌خواست

[هر دَفه که او رو می‌دیدم یه چیزی اَزَم می‌خواست]

Every time I saw him (he) wanted something from me

تا اینجا که من می‌دانم او مقاله شما را هنوز نَخوانده است

so far as I know he has not read your article yet

[من می‌دونم که او این بارونی‌رو می‌خواد]

I know that she wants this raincoat

از کجا می‌دانید او چه می‌خواهد؟

How (= from where) do you know what he wants?

تمرین سی‌اُم

به فارسی بنویسید

1 [What do you want from me?]

2 [See what that child wants]

3 Does she know what (she) wants?

تمرین سی‌وسوُم

بشنوید و تکرار کنید

۱۲

همه	+	َ	ش	←	همه‌اش [هَمَش]	All of it
کُدام	+	َ	ش	←	کُدامش [کُدومِش]؟	Which one (of the two)?
همه	+	ِ	مان	←	همه‌مان[1] [همِمون]	All of us
کدام	+	ِ	مان	←	کدامِمان [کُدومِمون]؟	Which one of us?
همه	+	ِ	تان	←	همه‌تان [هَمِتون]	All of you
هیچکُدام	+	ِ	تان	←	هیچکُدامتان [هیچکدومِتون]	None of you
یکی	+	ِ	شان	←	یکی‌شان [یکی‌شون]	One of them
دو نَفَر	+	ِ	شان	←	دو نفرشان [دو نفرِشون]	Two of them
کُدام	+	ِ	شان	←	کُدامشان [کُدومِشون]؟	Which of them?
بعضی	+	ِ	شان	←	بعضی‌شان [بعضی‌شون]	Some of them

تمرین سی‌وچهارُم

بشنوید و تکرار کنید

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
فَهمیدَن	فهمید	فَهم
ماندَن	ماند	مان
فِرِستادن	فرستاد	فِرِست

مُعَلِّم از شاگِردها پُرسید همه‌تان مُوضوع را فَهمیدید؟

---

۱ ــ همه‌یِ‌مان

هفت دانه تخم مرغ

شش جور غذا	six kinds of food
ده نُوع میوه	ten kinds of fruit
سه دَست لباس	three suits (= hand) of clothes
یک دَسته گل، کِلید	a bunch of flowers, keys
یک شاخه گُل	one (= branch of) flower

[دوتا مرد، چن‌تا پاسبان، پنج‌تا زن، چارتا نون، هفت‌تا تخم مرغ]

تمرین سی‌ودُوُم

جاهای خالی را پُر کنید

(نَفَر، عَدَد، جلد، دَست، دَسته، دانه، کیلو، مُشت)

۱ دوازده ... سَرباز

۲ چهل‌وپنج ... کتاب

۳ سی ... آدَم

۴ هفت ... خیار

۵ سه ... گوشت

۶ دو ... مُبلِ نُو

۷ یک ... آدمِ دیوانه

۸ یک ... گوشتِ فاسد

۹ پَنج ... پیاز

۱ شش ... کتکِ تازه

۱۱ دو ... میز و دَه ... صندلی

۱۲ هشت ... مستخدمِ زِرَنگ

۱۳ دو ... کارمندِ فَعال

۱۴ یک ... گُلِ تازه

۱۵ نُه ... قُرآنِ مجید[1]

۱۶ ده ... از مُسافِرها آمدَند

---

1 The Holy Qur'an

تمرین سی و پنجم

جاهای خالی را پر کنید

۱ او هیچ چیز نمی‌فهم

۲ من نمیدان شما چه‌قدر از آن را فهمیده

۳ شما خوب می‌فهم من چه می‌گو

۴ [او یا واقعاً می‌فهم من چی می‌گ]

۵ واقعاً خوشحالم، چون پدرم مقداری پول برایم فرستاده

۶ پسرم را پیش شما می‌فرست

۷ آنها تا کی پیش او می‌مان ؟

۸ این‌قدر[1] روزنامه برایش نفرست او وقت خواندن آنها را ندار

۹ شما بچه‌ها را کجا فرستاده ؟

۱۰ من امشب را در منزل خاله‌ام می‌مان و فردا پیش عمویم می‌رو

۱۱ تو فهمیده ، نفهمید ، نمی‌فهم ، فهمیده بود

۱۲ من فرستاده ، می‌فرست ، نفرستاد ، نمی‌فرستاد

۱۳ او می‌ماند ، نمی‌فهم ، نمانده ، مانده ، می‌فرست

۱۴ شما ماند ، نفهمیده ، مانده بود ، نمی‌فرست ، بفرست

۱۵ ما فهمیده بود ، نمی‌فرست ، ماند ، می‌فرستاد ، نفهمیده

۱۶ آنها فهمید ، نمی‌ماند ، نمانده ، فرستاده بود ، فهمیده

---

1 – so many (= this much)

بَعضی از شاگردها گُفتند بله، فَهمیدیم ولی بَعضی‌شان گُفتند خیر، ما هَنوز نَفهمیده‌ایم

هیچ‌کُدامِشان درس را واقعاً نَفَهمیده بودند

حالا می‌فَهمَم چرا درس را نِمی‌فَهمی

کُدامَش را می‌خواهی؟ این یا آن؟

[هیچ‌کُدومِش رو نِمی‌خوام چون چیزی اَزِشون نمی‌فهمَم]

همه‌مان [همه‌مون] واقعاً فَهمیدیم که او راست می‌گویَد [می‌گه]

امروز را در خانه می‌مانَم چون خَسته‌ام

هَفتهٔ گُذَشته نامه‌ای بَرایش فِرِستادَم و در آن نِوِشتم که یک نَفَر را پیشَش می‌فِرِستم

لطفاً یکی از شاگِردها را پیشِ او بِفِرِستید

خواهِش می‌کُنم[1] برای شام بِمانید

چَند روز اینجا می‌مانم وَ بَعد به مازَندَران[2] می‌رَوَم

کَمی [یه کَمی] پول می‌خواهم [می‌خوام]، کِی می‌فِرِستید [می‌فِرِستین]؟

مِقداری پول بَرایت [بَرات] فِرِستاده‌اند [فِرِستادَن]، رَسیده است یا نَه [رِسیده یا نه]؟

چه‌قَدر از درس را می‌فهمید؟

---

1 – Please (= I beg) 2 – A province in the north of Iran

درسِ نُهُم

۱۳   فِعل + ضَمیرِ مَفعولی

Objective pronoun   verb

دیدَم + ـَ ش ← دیدَمَش [مش] = او / آن را دیدَم[1]   (I) saw him / it

دیدیم + ـَ ت ← دیدیمَت [مت] = تُو را دیدیم   (We) saw you (sing.)

می‌بینیمِشان [می‌بینیمِشون] = آنها را می‌بینیم   (We) see them

می‌بَرَندَم [می‌بَرَنَم] = مَرا می‌بَرَند   (They) are taking me (to   )

بِخورَش [بُخورِش] = آن را بِخور   Eat it

من می‌بینَمَت [می‌بینَمِت] = تُو را می‌بینَم   I (will) see you

تو نَدیدیش = تو او را نَدیدی   You did not see him /it

---

1 – The Direct object of a verb (see book 1 p. 118) can also be represented by the objective pronouns attached directly to the verb. The objective pronouns differ in function from the possessive pronouns (see book 1 p. 79) in that they may be attached only to the verb, whereas the former are attached to nouns, prepositions and the like.

تمرین سی‌وششم

به فارسی بنویسید

1 One of them stayed with me

2 None of us understood the matter

3 Please send three of them to me

4 Why don t you send me (= for me) a letter?

5 [Which of you will stay (= stay) with her?]

6 Some of them had not yet understood

7 Who really understands (= that) what he is saying?

8 She had not understood till three days ago

9 One of you (should) stay at home tomorrow

10 All of them stayed in this country for good (= for always)

11 (They) sent all of us to a bad place

12 I have not sent him anything because (I) don t know where (he) is

13 (I) will send you (= for you) all of it

14 He doesn't really want any (= none) of them

15 Which of them do you really want more?

تمرینِ سی‌وهشتم

جمله بسازید

۱ [بار، خیابون، چند، ـَـ م، توی، ـِـ ش، دید، می]

۲ [ساعت، پنج، ظهر، بار، تعداد، اسجا، ـِـ ش]

۳ [دوشنبه، صبح، هشت، ساعت ـِـ ت، بیمه، می]

۴ [ـِـ نون، کی، ـَـ م، ـــ، می، من]

۵ [خورد، حرا، ـــ ش، ـــ ـــ، نو؟]

۶ [ترس، کجا، ـَـ م، می؟]

۷ [دید، ـــ ش، کجا، ـــ ـــ، نو؟]

۸ [اداره، توی، ـَـ م، ـِـ ش، دید]

۹ [پس، ـَـ م، نو، ـِـ ش، می‌پرسد]

۱۰ [بپرسد، می، لطفاً، ـِـ سون، پیش]

۱۴ چطور [چه جور] + اسم + ـــ ی ۱؟ What kind of ?

آقای[2] اِمامی چطور آدمی است؟

What sort of person (= a person) is Mr Emami? [آقای اِمامی چه جور آدمیه؟]

What kind of (=a) woman is Mrs Eamami? خانم امامی چطور زنی است؟

[این چطور کتابیه؟]

فارسی چه نوع زبانی است [زبونیه]؟

---

1 This construction is frequently used to inquire about the nature and quality of somebody or something

2 The titles آقا (Mr) and خانم (Mrs Miss) are linked to the name (usually surname) by adding ـِـ (-e) to the title Other titles such as دکتر (Dr) مهندس (Eng) etc do not take this -e

آقا and خانم may also be used after the first name e g احمدآقا سیما خانم In this case the particle (-e) does not intervene This construction is an informal one and is mostly used among friends

تمرین سی‌وهفتم

به فارسی بنویسید

1 [Write it!]

2 [Did (you) write it?]

3 [(They) brought him.]

4 [I do not see you.]

5 [(I) sold it.]

6 (I) send them

7 [(you) bring it.]

8 [bring it!]

9 I take you (sing.)

10 Did (you) eat it?

11 Did (you) read it?

12 I did not read it

13 How many times do (you) see him?

14 [(I) see them tomorrow]

15 (I) did not recognize (= know) him first

16 (I) catch it

17 (He) caught it

18 [I didn't catch it.]

19 catch it!

20 (I) had caught it

5 My colleague is a tough but hard working person

6 What sort of people (= persons) are your friends?

7 All o them are really respectable

8 What kind of a question is this?

9 What kind of a cake was (it)?

10 (It) was not very sweet but (it) was tasty

تمرین چهل و یکم

سسوید و یکرار کنید

یک مِهمانیِ ناهار

آقایِ ایرَج کیانی[1] هَمکارِ آقایِ هادی عامِری[1] است ایرج[2] و خانُمَش، فاطمه، اِمروز در خانهٔ هادی مِهمانِ ناهار هَستَند فاطمه و مَریَم چَند سال است که با هم دوستَند فاطمه یک خانمِ خانه‌دار است او یک دُختر به نامِ مینا دارد مینا چهار سال دارد و دختری زیبا و شیرین است

(در راه)

ایرج یه دَسته گُل بَراشون می‌خَرَم چِطوره؟

فاطمه آره، خوبه یه دَسته گُلِ قَشَنگ بِخَر مَریَم گُل خیلی دوست داره[3]

---

1 – A surname 2 – A male name 3 – (She) likes very much

تمرینِ سی و نُهم

بشنوید و تکرار کنید

هَمسَرتان چطور زَنی است؟

او زَنی با سَلیقه و فَعّال است

[او زنِ باسَلیقه وَ فعّاله]

[آقایِ دُکتر محمدِ کیوان چه طُور دُکتریه؟]

[ایشون دُکتُرِ بسیار با تربیت و پُرکاریه]

[رئیسِتون چه جور آدَمیه؟]

[آدَمِ جدی وسَخت گیریه، ولی واقعاً مُؤَدبه]

[ناصِر چه جور شاگِردی بود؟]

او پِسری صَمیمی و مُؤَدب وَمِهرَبان بود

[هَمسایه‌هاتون چه جور آدَمهایی هستَن؟]

[همه‌شون آدَمای خوبی هَستَن فَقَط یکی‌شون کَمی خَسیسه]

[اون آقارُو می‌شناسی؟ چه جور آدمیه؟]

[تا اونجا که مَن می‌دونم، آدَمِ بسیار مُحتَرَمیه]

تمرینِ چهِلُم

به فارسی بنویسید

1 What sort of a girl is Nahid?

2 She is very shy but really clever

3 [What kind of a game is this?]

4 [(It) is a rough and really dangerous one (= game)]

ف خیلی خوشمزّه‌اس

م نوشِ جان[1] مینا جون! تو چرا هیچ چی نمی‌خوری؟ بُخور دُختَرَم! نَتَرس، چاق نمی‌شی!! رامین! بابا! دوسِت اومده

رامین سَلام

م بُرو اسباب بازیت رُو بیار، با مینا بازی کُن[2]

ر چَشم

ف رامین هَم پسَرِ بُزُرگی شده ماشاللّا خُدا بِبَخشه![3]

م راستی![4] فاطمه جون! این لِباس رو از کُجا خَریدی؟ خیلی قَشَنگه چه رَنگِ خوبی! خیلی بِهِت می‌آد[5] تو اُصولاً[6] خیلی با سَلیقه‌ای

ف خواهِش می‌کنم چِشماتون قَشَنگ می‌بینه[7] اینو از فُروشگاهِ نزدیکِ خونَمون خَریدَم

م مُبارکه[8] تو همیشه چیزایِ خوبی می‌خَری اگه وَقت داری[9] یه روز با هَم بِریم، مَنَم (= من هم) یه لِباس می‌خوام

ف باشه سه‌شَنبهٔ آینده[10] خوبه؟ ساعتِ پنج بَعد از ظُهر

ها خُب، ایرج جان! از ادارَت بگو[11] امسال تابستون جایی نمی‌رین؟

ا چرا[12] شاید چَند روزی بریم شُمال[13] کِنارِ دریا[14]

ها مام (= ما هم) شاید بِریم شُما کِی می‌رین؟ کُجا می‌رین؟

ا ما می‌ریم رامسَر[15] از نوزدَهُم تا سی‌اُم مرداد

1 See footnote 7 p 18 2 Play with Mina 3 May God protect usually used when one s child is being admired 4 by the way 5 (It) suits you very much 6 in principle 7 It is your eyes that see everything beautiful a complementary reply to some one who admires something or somebody 8 A complementary phrase meaning may you be blessed with it used for something new success happy news etc 9 If you have time 10 Next (= coming) 11 Talk about your office 12 Yes a positive reply to a negative question equivalent to the French si 13 We may go to the north for a few days 14 Seaside 15 A northern seaside resort

(در خانه هادی)

ایرج و فاطمه سلام

هادی و مریم سلام. چشم ما روشن[1]

مریم خیلی خوش آمدین. بفرمائین تو. وای، چرا زحمت کشیدین؟[2] شما خودتون گل هستین.

ف خواهش می‌کنم.[3] قابل شما رو نداره.[4]

ها خب، حالتون چطوره؟ خیلی وقته[5] شما رو ندیدم. خوبین؟

ا بد نیستیم. خدارو شکر.[6] شما چطورین؟

م مام (=ما هم) خوبیم. ماشاللا[7] مینا خانم چه دختر بزرگی شده! چه نازه![8] ماشاللا!

ا خب، هادی جان! چه خبر؟[9]

ها سلامتی.[10] خبر تازه‌ای ندارم.[11] شما چه خبر؟

ا دیروز صبح جواد[12] رو دیدم. جواد که یادت هست؟[13]

ها اُه، آره. خیلی وقته ندیدمش.

ا منم (= من هم) خیلی وقت بود ندیده بودمش. طفلک[14] خیلی گرفتاره.[15] اول من رو نشناخت.

ها خب، حالش چطور بود؟

ا مدتی مریض بوده.[16] حالا خوب شده، خدا رو شکر. می‌ره اداره.

م چای بفرمائین. با کیک بخورین. کیک رو خودم پختم.[17] نمی‌دونم خوب شده یا نه.

---

1 See footnote 1 book 1 p 112   2 A complementary phrase meaning too much trouble for you used when a gift etc is presented to some one   3 A complementary reply to a compliment meaning I beg you   4 A complementary phrase meaning it is not worthy of you it is nothing etc used when a gift etc is presented to some one   5 (It) is a long time (= much time)   6 Thank God   7 Touch wood a complementary word used to prevent the influence of an evil eye   8 How sweet (she) is!   9 What news? It is customary to inquire about news in a meeting   10 Health a reply to what news?   11 No fresh news   12 A male name   13 You do remember Javad don t you?   14 Poor fellow used sympathetically   15 (He) has many problems   16 (He) has been sick (for) some time   17 (I) myself cooked the cake

(بعد از تماشای[1] فیلم)

ف خب، مریم جون! خیلی خوش گذشت[2] متشکرم حالا بگو کی می‌آی خونهٔ ما منزل خودتونه[3]

م حالا نمی‌دونم. بعداً بهت می‌گم

ا خب با اجازه[4] قربانِ شما خداحافظ

ف مریم جان! قربان تو

مینا خداحافظ

هادی و مریم خوش اومدی،[5] روز به خیر،[6] خداحافظ

1 watching 2 We enjoyed ourselves we had a nice time 3 (It) is your own house a complementary sentence used to invite some one to one's house 4 With (your) permission used before saying good bye or doing something 5 You are welcome 6 Good day!

ها: خوش بگذره[1]. سلام مامان اومدیم

م: ناهار می‌خورین؟ آماده[2] است. بفرمایین

ف: وای عزیزم[3] چه قدر زحمت کشیدی![4] چه همه غذا![5]

م: خواهش می‌کنم. مینا جون! چی می‌خوای؟

مینا: من قورمه‌سبزی[6] می‌خوام، مرغ هم می‌خوام

م: بیا[7] دختر خوبم بخور، نوش جون. رامین! تو چی می‌خوای؟

رامین: من فقط مرغ می‌خوام با پلو[8]

ا: اوم، چه خوشمزه‌اس. دست شما درد نکنه[9]

م: نوش جانتون!

(بعد از ناهار)

ا: مرسی خانم، خیلی زحمت کشیدی. خسته نباشی![10] واقعاً متشکرم

م: نوش جان! خب، بعد از غذا چای می‌خورین یا بستنی؟

مینا: من بستنی می‌خوام

رامین: منم بستنی

م: آقای کمالی! شما چی؟ فاطمه جون! تو چی؟

ف: ما چای می‌خوریم

رامین: بابا! تلویزیون یه فیلم خوب داره

ها: اُو، آره با هم می‌بینیم

---

1. Have a nice time, enjoy yourself 2. Ready 3. My dear, darling 4. What a great deal of trouble you have taken: a complementary sentence 5. What a lot of food: a complementary phrase 6. A kind of dish 7. Here you are 8. cooked rice 9. See footnote 3, book 1, p. 142. 10. May you not be tired!: a complementary sentence used when some work has been done

wide	پَهن	easy	آسان [آسون]
shore	ساحِل	blade	تیغ
ship	کَشتی [کِشتی]	sharp	تیز
journey	سَفَر	blunt	کُند
busy, occupied	مَشغول	blood	خون
crowded	شُلوغ	finger	اَنگُشت
quiet (not crowded)	خَلوَت	tooth	دندان [دَندون]
asleep sleep	خواب	samovar	سماوَر
awake	بیدار	pan	قابِلمه
bombardment	بُمباران	yard, garden	حیاط
cruel	بی‌رَحم	bathroom	حمام [حموم]
helpless, poor	بی‌چاره	lavatory	دستشویی [دستشویی]
poor	فَقیر	family	خانواده [خونواده]
correct right, correctly properly	دُرُست	electricity light	بَرق
		thuderbolt	صاعِقه
mistake, wrong incorrect	غَلَط	ground earth	زمین [زِمین]
inhabitant	اهل	earthquake	زمین‌لَرزه
hurry	عَجَله	earthquake	زلزِله
remainder rest	بَقیّه	flood	سِیل
careful	مُواظِب	cross-roads	چهار راه [چار راه]
sure	مُطمَئِن	pavement	پیاده‌رُو
obliged	مَجبور	narrow	باریک

فَصلِ چهارُم

واژگان

کتاب‌فروشی	bookshop
لباس فُروشی	clothe shop
جَواهِر فُروشی	jeweller
خَیّاطی	tailor s
کَفّاشی	shoemaker s
نَجّاری	carpenter s workshop
عَکّاسی	photographer s atelier
آرایشگاه	barber s shop
پُمپ بِنزین	petrol station
مَسجِد	mosque
مَطَب	surgery
داروخانه	drug-store pharmacy
مُشتَری	customer
سبزی	vegetables
جَعفَری	parsley
نَعناع	mint

تَره	leek
اِسفِناج	spinach
تُربُچه	radish
هَویج	carrot
سیر	garlic
کَدو	gourd
کَلَم	cabbage
بادِنجان [بادِمجون]	aubergine
بو	smell, scent
خوشبو	sweet smelling
عَطر	perfume
اُدکُلن	eau-de- Cologne
بَندِ کَفش	shoe-lace
کار	work,job, task business
سَخت	hard difficult
مُشکِل	hard difficult

درسِ دَهُم

۱۵ {بـ / بی} + ستاکِ حال + شِناسهٔ صَرفی ← حالِ اِلتزامی[1]

(Do) I go?	بِ + رَو + ـَـم ← بِرَوَم [بِرَم]؟
If you give	اگر بِ + دِه + ـی ← بِدِهی [بِدی]
He must come	باید بی + آ + ـَـد ← بیاید[2] [بیاد]
Perhaps we bring	شاید بی + آور + ـیم ← بیاوریم [بیاریم]
If I do not go	اگر نَرَوَم [نَرَم]
You must not go	نَباید بِرَوی [بِری]
	نَیاید [نَیاد]، نَیاوَریم [نَیاریم][3]

---

1 The Present Subjunctive which is frequently used in Farsi is formed by prefixing the present stem with the prefix بـ be – (or بی – bi when the stem begins with a vowel other than /i/) and adding the conjugational endings By itself it has the meaning of doubt or uncertainty That is it indicates an action in the present time or future which may or may not happen It is therefore generally used I) as a dependent verb in such constructions as می‌خواهم بروم I want to go می‌روم بخرم I am going to buy می‌توانم بخورم I can eat etc in which the second action is dependent on the first II) after words such as اگر if باید must شاید perhaps and the like It can however be used independently only in the shape of intrrogative or imperative e g بخورم (can) I eat? برویم (let s) go Notice that both verbs should be conjugated 2 See footnote 1 book 1 P 104 3 The subjunctive is made negative by replacing be-or bi with na-

at present at the moment	فعلاً (= فعلَن)
relatively	نسبتاً (= نسبتَن)
except	جُز / بجُز
etc	وَ جُز آن
etc	وَ غیرِه
to be able	تَوانستن
to cook	پُختَن
to pour	ریختَن
to cut	بُریدَن
to wear, to put on to cover	پوشیدَن
to tie, to shut	بَستَن
to hit, to strike	زَدَن
to talk, to speak	حَرف زَدَن
to do, to accomplish	کَردَن

must, should have to	باید
if	اگر
possible	مُمکِن
possibility	اِمکان
coming future	آیَنده
cut	بُریده
cooked	پُخته
covered	پوشیده
wherever	هَرجا / هَر کُجا
whenever	هَرمُوقِع / هَر وَقت
whatever [هَر چی]	هَرقَدر / هَر چه
as soon as possible	هَرچه زودتَر
a little, some [یه خورده]	یک خُرده
because since, as	چُون

I know (how) to cook — من بَلَدم[1] آشپزی بِکُنم

They do not know how to cook Indian dish — آنها بَلَد نیستند غذای هِندی[2] بِپَزَند

شما چه حرفهائی بَلَدید [بَلَدی] بِزَنید [بِزَنی]؟

تمرین چهل و سوم

به فارسی بنویسید

1 (I) want to write a letter to my brother-in-law[3]

2 He does not know where to go to

3 (I) do not know where I am going (= I go) to

4 (You) must write the article

5 (You) can go wherever (you) want (= wherever)

6 We can see the doctor whenever (we) wish

7 They can eat whatever (they) want

8 (I) will give you (sing) whichever (you) want

9 (you) can see whoever[4] (you) like (= want)

10 (She) can sit on that chair near the window if (she) likes

---

1 The word بلد familiar is only used with the verb بودن or the to-be endings (see book 1 p 67) to give the meaning of to know e g من آشپزی بلدم I know cooking This construction is however rather colloquial 2 Indian

۳ برادر زن ۴ هرکس / هرکسی

دَرسِ چهل و دُوُم

بِشنَوید و تکرار کنید

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
تَوانِستَن	تَوانِست [تونِست]	تَوان [تون]
پُختن	پُخت	پَز
کَردَن	کَرد	کُن

مینو[1] می‌تَوانَد [می‌تونه] غَذاهایِ خوب بِپَزَد [بِپَزه]

شما نمی‌توانید این کار را بِکُنید — You can not do this (= work)

[شما نمی‌تونین این کار رو بِکُنین]

این کار را بایَد بِکُنَد

خواهِش می‌کُنَم این کار را نَکنید — (I) ask you not todo this

شما هَر چه خواهِش بِکُنید مَن این کاررو می‌کُنَم

دستِ شما دَرد نَکُنَد [نَکُنه]

اُمیدوارَم[2] بتَوانَم [بتونَم] یک کاری [یه‌کاری] بَرایِتان [بَراتون] بِکُنَم

(I) hope to be able to do something (= a work) for you

کارِ سختی بود، هر چه کوشِش کردم نَتَوانِستَم بِکُنَم

It was a hard task (= work) whatever (I) tried (I) was not able to do (it)

تو مَجبور نَبودی آن [اون] کار را [رُو] بِکُنی

You were not obliged to do that (= work)

---

1 A female name 2 I hope

بودن ——← باش

داشتن ——← داشته باش[1]

I (may) be have	من باشَم ، داشته باشَم
You (may) be have	تو باشی ، داشته باشی
She (may) be, have	او باشَد ، داشته باشَد
We (may) be, have	ما باشیم ، داشته باشیم
You (may) be, have	شما باشید ، داشته باشید
They (may) be, have	آنها باشَند ، داشته باشَند[2]
You (sing) be! have!	تو باش ، داشته باش
You (plu) be! have!	شما باشید ، داشته باشید

نَباش، نَباشد، نَداشته باشم، نَداشته باشد[3]

تمرینِ چهل و پَنجُم

بِشنوید و تِکرار کنید

تُو در خانه باش تا من بیایَم [بیام] — Stay (= be) at home till I come

شما باید سَرِ ساعَتِ هَشتِ صُبح سَرِ کارِتان [تون] باشید [باشین]

You have to be at your work just at eight o clock in the morning

---

1 The imperative (see book 1 p 129) and Subjunctive forms of بودن to be and داشتن to have are derived from باش (present stem of باشیدن to be an obsolete infinitive) That is باش is conjugated to make the imperative or the subjunctive of the verb بودن With the verb داشتن its past participle -داشته- is added to the imperative or subjunctive forms of بودن 2 Notice that only the second part of the verb is conjugated 3 The two verbs may be made negative by simply adding نـَ na to the first part of the verb

تمرین چهل و چهارم

جاهایِ خالی را پُر کنید

۱ هوا بَد است، مَجبورَم ___ (رفتن)

۲ او باید ___ کاری بَرایشان ___ (توانستن ، کردن)

۳ بَچه‌ها هر روز بجز جُمعه باید به مَدرسه ___ (رفتن)

۴ مُمکِن است[1] پِدَر زَنَم[2] اِمشب از سفَر ___ (آمدن)

۵ شما نَبایَد زیاد اینجا ___ (ماندن)

۶ [قیمت این پالتو زیاده من نمی‌تونم اون رو ___] (خریدن)

۷ [اُمیدوارَم مینو خانُم رو توی مِهمونی ___] (دیدن)

۸ امکان دارد[3] دریا توفانی ___ ما باید هَرچه زودتَر به ساحِل ___ (شدن ، رسیدن)

۹ [چه کاری می‌تونَم بَرات ___؟] (کردن)

۱ [چی می‌خوای (من) بَرات ___] (آوردن)

---

1 (it) is possible 2 father in law 3 (it) is possible (= it has possibility)

تمرینِ چهل و شِشُم

به فارسی بنویسید

1 Can I see you tomorrow?

2 May I sit beside you?

3 Can he go with his friend?

4 [Can I eat a little of this cake?]

5 [Can (I) tell him something (= a thing)?]

6 Do we have to be at home?

7 (I) hope to see nobody except you

8 (I) hope you would have (= to have) good news for us

9 You must not eat anything except cooked spinach

10 Go (and) bring a cup of tea for me

11 Come (and) sit beside me

12 [Go (and) give her a little milk]

13 You are not obliged to sit at[1] this table

14 [(I) may (= perhaps) give him some (= a little) money but (I) am not sure at present]

15 The film is interesting (you) must see it

---

۱ سَر

من باید از هَشتِ صُبح تا چهارِ بَعد از ظُهر سَرِکار باشَم

I should be at work from eight in the morning till four in the afternoon

اِمکان دارد [داره] یک [یه] نَفَر پاسبان سَرِ چهار راه باشَد [باشه]

It is possible that a policeman be at the crossroads

مُمکِن است [مُمکِنه] حَرفِ شُما دُرُست نَباشَد [نَباشه]

(It) is possible that your word (may) not be correct

شایَد کارَش غَلَط باشَد [شاید کارِش غَلَط باشه]

His work might (= perhaps) be wrong

فِعلاً این یک خُرده [یه خورده] پول را [رو] داشته باش، هَفتهٔ آینده بَقیّه‌اش را [رو] به تو [بِهِت] می‌دَهَم [می‌دَم]

[مُمکِنه هیچ‌چی جُز اون و یه خورده پَسر نَداشته باشه]

شایَد این کِتاب را داشته باشَم وَ شایَد هَم نَداشته باشَم،

دُرُست نِمی‌دانم [نِمی‌دونَم]

بایَد این کِتاب را داشته باشَد، وَلی مُطمَئِن نیستَم

اِمکان دارد هیچ کَس جُز او در خانه نَباشَد

تمرینِ چهل و هفتم

بشنوید و تکرار کنید

ستاکِ حال	ستاکِ گذشته	مصدر
ریز	ریخت	ریختَن
بُر	بُرید	بُریدَن

داشتَم خَربُزه را می‌بُریدم[1] — (I) was cutting the melon

اَنگشتم را بُریدمَ — (I) cut my finger

داشتَم خَربُزه را می‌بُریدم که اَنگُشتم را بُریدَم

(I) was cutting the melon when (I) cut my finger

از انگشتم خون داشت می‌آمَد که دُکتُر رسید

شما داشتید [داشتین] هِندوانه [هِندونه] می‌بُریدید [می‌بُریدین] که کارد دستِتان را [دَستِتون رو] بُرید

تو داشتی هَویج می‌خوردی که دَندانَت [دَندونِت] شِکَست

وقتی که سیل آمَد آنها چه کار داشتَند می‌کَردند [داشتَن می‌کردَن]؟

وقتی که زمین لَرزه آمَد شما مَشغولِ چه کاری بودید؟

داشتَم از قابلمه تویِ بُشقاب آش[2] می‌ریختم که رویِ پایَم ریخت [که ریخت رویِ پام]

وقتی که فَرنده چایی می‌ریخت شُما داشتید تویِ سَماوَر آب می‌ریختید

---

1 Unlike English the two verbs may be separated by elements such as objects adverbs etc 2 A kind of soup

دَرسِ یازدهم

۱۷

گُذَشتهٔ ناتمام[1] ← گُذَشتهٔ اِستمراریِ فعلِ اَصلی + گُذَشتهٔ فعلِ «داشتَن»

Past Progressive ← Past Imperfect of the main verb + Past tense of 'to have'

من داشتَم + می‌رَفتَم ← داشتَم می‌رفتم	I was going
تو داشتی می‌رَفتی	You were going
او داشت می‌رفت	He was going
ما داشتیم می‌رَفتیم	We were going
شما داشتید می‌رفتید [داشتن می‌رفتن]	You were going
آنها داشتَند می‌رفتَند [داشتَن می‌رفتَن]	They were going
من نِمی‌رفتم	I was not going

نِمی‌رفتی، نمی‌رفت، نِمی‌رفتیم، نِمی‌رفتید، نمی‌رفتَند

1 The Past Progressive indicates an action in the past which continued for some time but interrupted by another action e g I had an accident when *I was going* to my office It is formed by adding the simple past of داشتن to have to the past imperfect (see P 3) of the main verb Remember that both verbs should be conjugated The progressive form of the verb may not be made negative but the negative form of the past imperfect is used instead However the past progressive i rather colloquial In the written style the imperfect is used

تمرین چهل و نُهم

شما مَشغول چه‌کاری بودید؟ = چه‌کار می‌کَردید؟ = چه‌کار داشتید می‌کردید؟

من مَشغولِ خَرید[1] بودم = خَرید می‌کَردم = داشتم خرید می‌کَردم

جمله بسازید

سُوال وقتی که قَطار به ایستگاه رِسید، شما مَشغولِ چه کاری بودید؟

۱ جَواب (مشغول، دستهایَم، وقتی که، آمد، بودَم، قطار، من، شُستَن)

س: وَقتی که زِلزِله آمد بَچّه‌ها چه کار می‌کردند؟

۲ ج (بازی، حیاط، در، مشغولِ، بچه، بود، ها، ـَـ ند)

س وقتی که صاعِقه آمَد، خانُمِتان چه کار می‌کَرد؟

۳ ج (در، آشپَزی[2]، آشپزخانه[3]، او، بود، مَشغولِ)

س مَریم مَشغولِ چه کاری بود که دستَش را بُرید؟

۴ ج [کارد، کَرد، می، با، بازی، او، داشت]

س مُوقِعی که برق رَفت، شوهَرِتان چه کار می‌کرد؟

۵ ج (شوهَرَم، در، بود، موقِعی، برق، رفت، که، حَمّام)

س مُوقِعی که هواپیما به زَمین نِشَست، تُو چه کار می‌کَردی؟

۶ ج (دَستشویی، وَقتی، تو، من، که، هواپیما، بود، نِشَست، ـَـ م)

---

1 shopping 2 cooking 3 kitchen

وقتی که من نامه می‌نوشتم آنها کتاب می‌خواندند

وقتی که من مشغولِ نوشتن بودم آنها مشغول خواندن بودند

They were busy (= of) reading while I was busy (= of) writing

تمرینِ چهل و هشتم

جاهایِ خالی را پُر کنید

۱ من داشتم ___ می‌برید

۲ تو ___ می‌ریخت

۳ او ___ می‌برید

۴ ما ___ می‌ریخت

۵ شما ___ می‌برید

۶ آنها ___ می‌ریخت

۷ شما داشتید قهوه رویِ فنجان ___ (ریختن)

۸ قهوه داشت ___ رویِ زمین (ریختن)

۹ لطفاً یک چای برایِ من ___ (ریختن)

۱۰ مُتأسّفم، نمی‌توانم چای ___ چون اَنگُشتم ___ است (ریختن، بریدن)

۱۱ مواظب باشید[1] این تیغ خیلی تیز است [تیزه] مُمکن است [مُمکنه] دستتان را [دستتون رو] ___ (بریدن)

۱۲ این کاردِ کُند هیچ چیز را ___ (بریدن)

---

1 Be carefull

این خیابان همه جور مغازه هست: کتاب‌فروشی، عکّاسی، خیاطی، نجّاری، لباس‌فروشی، جواهرفروشی، داروخانه، و جز آن. در مغازهٔ آقای اَحمَدی[1] تقریباً همه نوع سبزی دیده می‌شود: جعفری، نعناع، تره، اسفناج، تربچه، سیر، کدو، بادنجان، کَلَم، و غیره. این مغازه مشتریهای فراوان دارد.

تمرینِ پنجاه و یکم

پاسخِ سؤالهای زیر را به صورتِ جمله بنویسید.

۱ آرایشگاه کجاست؟
۲ آیا خیابانِ کارگر همیشه خلوت است؟
۳ آیا در مغازهٔ سبزی فروشی آقای احمدی میوه هم هست؟
۴ عکاسی در کدام سمتِ مغازهٔ آقای اَحمَدی است؟
۵ آیا مغازهٔ پدر زنِ جمشید در یک کوچهٔ باریک است؟
۶ پمپِ بنزین در کدام طرفِ مغازه است؟
۷ در عقبِ مغازه چیست؟
۸ مطبِ دکتر کجاست؟
۹ چه نوع مغازه‌هایی در خیابانِ کارگر دیده می‌شود؟
۱۰ چه نوع سبزیهایی در این مغازه دیده می‌شود؟

---
1 A surname

س مُوقعی که دِزفول[1] تُماران شُد، شُما خواب بودید یا بیدار؟

۷ ج (مَردُم، همهٔ، بود، خواب، بـ ید)

س وقتی که کِشتی به ساحِل رسید، هوا چطور بود؟ و شما چه کار می‌کَردید؟

۸ ج (آفتابی[2]، بود، وَ، مَشغولِ، هَوا، من، حَرف زَدَن، با دوستَم بودَم)

س مُوقعی که بیمار بی‌هوش شُد، دُکتُر مَشغولِ چه کاری بود؟

۹ ج (با، دُکتر، حَرف می‌زد، پَرَستار[3])

س مُوقعی که آبِ داغ[4] رویِ پایَش ریخت، شُما چه کار کَردید؟

۱۰ ج (سَرد، رویِ، آبِ، بـ من، باد ـــ، بـ م، ریخت)

تمرینِ پنجاهُم

قَطعهٔ زیر را بخوانید   Read the following passage

مغازهٔ پدَرِ زنِ حمید

پدَرزنِ حَمید یک مَغازه سَبزی فُروشی دارَد. مغازه‌اَش در خیابانِ کارگر است. جِلوِ مَغازه یک پیاده‌رُوِ باریک است. چَند تا دِرَختِ بُلَند[5] هَم دَر جلوِ مغازه هست[6]. دَر طَرَفِ راستِ مَغازه یک دُکّانِ میوه فُروشی و در طرفِ چَپِ آن یک کَفّاشی است. روبروی مغازه، آن طرفِ[7] خیابان، یک آرایشگاه و یک مَسجِد است. رویِ مغازه مَطَبِّ یک دُکتُر است، و پُشتِ آن یک پُمپِ بنزین. در عَقَبِ مَغازه یک میزِ کوچَک دیده می‌شَوَد، و یک صَندَلی هَم پُشتِ میز است. خیابانِ کارگر هَمیشه شُلوغ است. فَقَط صُبحِ زود مُمکِن است نِسبَتاً خَلوَت باشد. در

1 A city in the south of Iran   2 sunny   3 nurse   4 hot   5 tall high   6 We sometimes use singular verb forms for the plural inanimate subjects   7 The other side

تمرینِ پنجاه و دوّم

بشنوید و تکرار کنید

ستاکِ حال	ستاکِ گذشته	مصدر
پوش	پوشید	پوشیدن
زَن	زَد	زَدَن
بَند	بَست	بَستن

کَفشهایَش را پوشید و با عَجَله از خانه بیرون رفت

He) wore his shoes and went out of the house in a hurry (= with hurry)]

) am wearing my clothes — دارم لباسهایم را می‌پوشم[1]

/hy do you hit this poor animal? — چرا این حیوانِ بیچاره را می‌زَنید؟

/hat is Jamshid up to? — [جَمشید مَشغولِ چه کاریه؟]

He) is packing (= tying) — [داره چمدونش رو می‌بَنده، چُون فَردا مُسافِره]

is suitcase because (he) is travelling (= he is a passenger) tomorrow

آهسته به دَر زَدَم و به داخِلِ اُتاق رَفتم

) knocked (= hit) the door gently and went in (= to the inside of the room)

/hat a sweet-smelling perfume you have used — چه عَطرِ خُوشبویی زده‌اید!

lease shut the door behind your back — لطفاً در را پُشتِ سَرِتان بِبَندید

او نِمی‌تَوانِست دُرُست راه بِرَود چُون بَندِ کَفشَش را نَبَسته بود

le was is not able to walk properly because (he) had not tied his shoe-lace

he ground was covered — زَمین پوشیده از بَرف بود و بادِ سَردی می‌آمَد

/ith (= from) snow and a cold wind was blowing (= coming)

---

[1] See footnote I p 77

درسِ دَوازدهُم

۱۸ حالِ فعلِ «داشتَن» + حالِ فعلِ اَصلی ← حالِ ناتمام[1]

Present progressive	Present tense of the main verb	Present tense of to have

I am going	دارَم + می‌رَوَم ← دارَم می‌روَم [می‌رم]	من
you are going	داری می‌رَوی [می‌ری]	تو
He is going	دارد [داره] می‌رَوَد [می‌رِه]	او
We are going	داریم می‌رَویم [می‌ریم]	ما
You are going	دارید [دارین] می‌روید [می‌رین]	شما
They are going	دارَند [دارَن] می‌رَوند [می‌رَن]	آنها

---

1 The present progressive which is ferquently used mostly in the spoken style is formed by adding the present tense of داشتن to have to the present tense of the main verb It denotes an action which is still in progress at the time we are talking about it This tense may not be made negative but the negative form of the present tense is used instead

۱۳ تو مَخوری (رَفتَن)

۱۷ آنها باید (فرستادَن)

۱۴ ما نباید (بستَن)

۱۸ او مُمکِن است (فُروختن)

۱۵ تو شاید (داشتَن)

۱۹ شما نباید (نرسیدَن)

۱۶ شما مَخور نیستید (خُوردن)

۲۰ من می‌توانَم (خواندن)

تمرین پنجاه و پَنجُم

شنوید و تکرار کنید

مُصاحبه[1] با آقای طاهِری

خبرنگار[2] سلام عَلیکُم، بِبَخشید، من خَبَرنگار رادیُو هَستَم، برا یه مُصاحبه با شما اومَدَم، اِجازه می‌دین (= می‌دِهید)[3]

طا خواهِش می‌کُنم،[4] بِفَرمایید

خ مُمکِنه خُودتون رو مُعَرّفی کنید[5]؟

طا مَن مُحَمَدِ طاهِری، شُغل[6] نجّار[7]

خ شُما چَند سال دارید؟ و اَهل کُجا هَستید؟[8]

طا من پَنجاه و سیس سال دارَم، و اَهل ساری[9] هَستم

خ چن تا بَچّه دارید؟ شُغل بَچّه‌هاتون چیه؟

طا من سه تا پِسَر و یه دُختَر دارَم. پِسَرِ بُزُرگَم تازه[10] دُکتُر شده، پِسَرِ دُوُمَم مُهَندِس بَرقه، دُختَرم شُوهَر و دو تا بچّهٔ کوچیک داره. دختَرم خانه داره. پسر

---

1 Interview 2 news correspondent 3 May I (= do you permit)? 4 by all means (= I beg you) 5 Would you introduce yourself? 6 occupation job 7 carpenter 8 Where do you come from? 9 A city in the north of Iran 10 recently newly

تمرین پنجاه و سوم

به فارسی بنویسید

1 he is not able to tie his shoe-lace

2 (I) am packing my suitcases

3 Are (you) dressing for tonight's party?

4 Don't use this eau-de-Cologne because (it) has not a good scent

5 What a nice perfume (she) has put on!

6 My son is wearing his socks

7 The door of his room was always shut

8 That cruel man is hitting his son

9 This child is still too young (= very small), so (he) can't wear his clothes (by) himself

10 Knock the door first, then[1] enter the room

تمرین پنجاه و چهارم

جاهای خالی را پر کنید

۱ دارم (آوردن)

۲ داری (پوشیدن)

۳ دارد (گفتن)

۴ داریم (بستن)

۵ می‌نویسد

۶ می‌شوند

۷ داشت (بردن)

۸ داشتی (آمدن)

۹ می‌فهمیدیم

۱۰ دارند (دیدن)

۱۱ می‌ماند (ترسیدن)

۱۲ او نمی‌تواند (خواندن)

---

۱ بعد

دوستاموں می‌ریم، گاهی هَم مِهموں داریم نَتیجه‌ها و نَوه[1] هاموں مـی‌آن پیشِموں

ح آقای طاهِری، پَیام[2] شما بَرای جَووُنا (= جَوانها) چیه؟

طا اَوَّلاً[3] هیچ وقت خُدا رو فراموش نَکُنَن[4]، ثانیاً[5] از کار نَتَرسَن و تا می‌تونَن[6] کار و تلاش[7] بُکُنَن

ح مُتِشَکِّرَم آقای طاهِری، مُوَفَّق باشید[8] خُداحافظ

تمرین پَنجاه و شِشُم

سوالهای زیر را به صورَتِ جُمله جَواب دهید

۱ سِن[9] آقایِ طاهری چقدَر است

۲ شُغل پِسَرِ دُوُم او چیست؟

۳ آقایِ طاهری چَند نَوِه دارد؟

۴ شُغل پِدَر آقای طاهری چه بود؟

۵ آقای طاهری در کُدام شهر مُتوَلِّد شد؟

۶ آقای طاهِری باسَواد است یا بی‌سَواد؟

۷ بعد از سَربازی، آقای طاهری چه کار کرد؟

۸ آقای طاهری چطُور آدمی است؟ پُرکار است یا تَنبَل[10]؟

۹ در کارخانۀ طاهریِ چَند کارگَر کار می‌کُنَند؟

۱۰ آقای طاهری چه پَیامی بَرای جَوانها فِرِستاد؟

---

1 grandchild 2 message 3 firstly 4 (They should) never forget God
5 secondly 6 As much as (they) can 7 struggle 8 May you be successful I wish your success 9 age 10 lazy

کوچیکَم هَنوز درس می‌خونه، رِشتهٔ[1] شیمی[2]

ح لطفاً یه خُورده از[3] خودِتون حَرف بِزَنید

طا مَن دَر یه خانوادهٔ نِسبتاً فَقیر به دُنیا اومَدَم پِدَرَم کَفّاش بود دَرآمَد زیادی نَداشت ما پَنج تا خواهَر و بَرادَر بودیم مَن پسرِ بُزُرگِ خونِواده بودَم و مَجبور بودم به پِدَرَم کمک بِکُنَم پِدَرَم مَن رو به تِجارَتی فِرستاد چون کَفّاشی رو دوست نَداشتم[4] روزا (= روزها) می‌رَفتم کار و شبا دَرس می‌خوندَم دیپلُمِ مُتوَسِّطه[5] رو گِرفتم وبَعد رَفتم سَربازی بَعد از خِدمَتِ سَربازی[6]، یه کارگاهِ[7] کوچیک بَرا خُودم دُرُست کَردَم[8] و شُروع کَردَم[9] به کار اَلحَمدُلله[10] روز به روز[11] کارَم بِهتَر شُد و دَرآمَدِ بیشتَری داشتَم خَرجِ[12] تَمامِ خونِواده رُو می‌دادَم چُون پِدَرَم پیر شُده بود و نِمی‌تونِست (= نِمی‌تَوانِست) کار بُکُنه بَعدها[13] با کوشِش[14] و کارِ زیاد مُوَفَّق شُدَم[15] یه کارخونهٔ (= کارخانه)[16] تِجارتی تأسیس بُکُنَم[17] اَلحَمدُلله امروز تو این کارخونه بیش از[18] صد و بیست نَفَر کارگَر[19] کار می‌کُنَن

ح سَرگُذَشتِ[20] جالِبی دارید آقای طاهِری، شُما آدَمِ مُوَفَّقی[21] هَستید حالا بِفَرمایید اُوقاتِ فَراغَت[22] رو چه طور می‌گذرونید (= می‌گُذرانید)[23]

طا مَعمولاً کتاب و روزنامه می‌خونَم، تِلویزیون تَماشا می‌کنم[24] گاهی می‌رَم مَسجد. گاهی با خانُمَم می‌ریم پارک[25]، گاهی به دیدَنِ فامیلا (= فامیلها)[26] و

---

1 branch 2 chemistry 3 about 4 (I) didn't like 5 secondary school diploma 6 military service 7 workshop 8 (I) made 9 (I) started 10 Thank Heaven 11 day by day 12 expense expenditure 13 later on 14 effort 15 (I) succeeded 16 factory 17 (I) establish 18 more than 19 workman worker 20 antecedents 21 successful 22 leisure time 23 How do you spend your leisure time? 24 (I) watch 25 park 26 relatives

to think	فِکر کَردَن
thank	شُکر
to thank	تَشَکُّر کَردَن
watch	تَماشا
to watch	تَماشا کَردَن
marriage	اِزدِواج
to marry	اِزدِواج کَردَن
beginning, start	شُروع
to begin, to start	شُروع کَردن
help, assistance	کُمَک
to help	کُمَک کردن
effort	کوشش
to try	کوشش کردن
permission	اِجازه
to permit	اِجازه دادَن
lost	گُم
to loose	گُم کَردَن
apparent, evident	پیدا
to find, to recover	پیدا کَردَن
dark	تاریک
light	رُوشَن
to put on, to turn on	رُوشَن کَردَن

ground, land, floor	زمین [زِمین]
mountain	کوه
hill	تپه
bone	اُستُخوان(=اُستُخان)[اُستُخون]
throat	گلو
knee	زانو
stair	پله
pail	سَطل
rubbish	آشغال
dustbin	سَطلِ آشغال
glasses	عینک
lighter	فندک
cigarette	سیگار
matches	کبریت
wood	چوب
repair workshop (for car)	تعمیرگاه
to catch cold	سَرما خُوردن
request	خواهِش
to request, to ask	خواهِش کَردَن
conversation	صُحبَت
to talk, to speak	صُحبَت کَردَن
thought	فِکر

فصلِ پَنجم

واژگان

فِداکاری	devotion	مالیات	tax
ایثار	self-sacrifice	نِسبَت	relation
مِهرَبانی [مِهرَبونی]	kindness	تَعَجُّب	surprise, wonder
مُعالِجه	medical treatment	خَنده	laugh
مُطالِعه	studying, reading	گِریه	cry, weeping
پِزِشک	physician, doctor	غُصّه	grief, sorrow
دانِشمَند	scientist, scholar	لَج	obstinacy, anger
دِقَّت	precision, attention	حِرص	anger, grudge
عَلاقه	interest, concern	زور	force, violence
پیشرَفت	progress	حِیف	pity
کِتابخانه [کِتابخونه]	library	عار	shame, disgrace
تَجرِبه	experience	یاد	memory
نَتیجه	result	بَس	enough
رَفتار	behaviour	آتَش [آتیش]	fire
تَرس	fear	آتَش‌نِشانی	fire-brigade
قانون	law	خُورشید	sun

shortly به زودی

rapidly quickly به سُرعَت

gradually به تَدریج

gratuitously به رایگان

about, concerning دَر بارهٔ

about concerning راجع به

alone lonely only تَنها

not only نه تَنها/ نه فَقَط

but perhaps بَلکه

at all by no means اَصلاً (=اَصلَن)

incidentally اِتّفاقاً (= اِتّفاقَن)

towards به طَرَفِ

amazed, astonished	مات
dry	خُشک
liar	دُروغگو
hypocrite	دُورو
selfish	خُودخواه
favourite	دلخواه
ignorant	نادان [نادون]
out of order destroyed, spoilt	خَراب
dishonest, incorrect untrue	نادُرُست
uncomfortable, worried, embarrassed	ناراحَت
worried, anxious	نِگَران
witty jovial (person)	شوخ
funny	بامَزّه
lazy	تَنبَل [تَمبَل]
needy poor	مُحتاج
timid	ترسو
mean, humble	پَست
hostile	خَصمانه
fortunately	خُوشبَختانه

off	خاموش
to put out to switch off	خاموش کَردَن
to calm down	آرام کَردَن
pain ache	دَرد
to ache	دَرد کَردَن
to play	بازی کَردَن
correct right honest	دُرُست
to make to mend to repair, to arrange	دُرُست کَردَن
accident	تَصادُف
to have accident	تَصادُف کَردَن
to put, to let to allow	گُذاشتَن
to burn	سوختَن
to fall	اُفتادَن
to throw	اَنداختَن
various	گوناگون
famous	مَشهور
well–known	مَعروف
skilful, skilled	ماهِر
violet (colour)	بَنَفش (رَنگ)
happy pleasant	خُوش

ڡعل	اِسم/ صِفَت
ىودن	ىاد، عُصّه، سرد، گرم، تِشنه، گُرُسنه، سَحب، ىَس
سُدَن	عُصّه، سَرد، گَرم، ىِسنه، گُرُسنه
گرِفتَن	عُصه، خَنده، گَرىه، دَرد، حواب، لَج، حِرص
آمَدَن	ىاد، خُوس، ىَد، دَرد، حواب، حىف، رور
ىُردَن	حواب، ماب
ردن	ماب، حُسک
رَفتَن	ىاد

تمرین ىَنجاه و هَفتُم

ىِشنَوىد و ىِکرار کنید

مں اَر آدَمهای [آدَمای] دُروعگو و دُورو اَصلاً خُوشَم ىِمی‌آید [ىِمی‌آد]

I do not like liars (=lie telling persons) and hypocrites at all

شما ار آدمِ خُودحواه و ناداں خُوسِىاں [خُوسِىوں] می‌آىد [می‌آد]؟

Do you like selfish and foolish people?

ىه ىىها خُوشَم ىمی‌آىَد [ىِمی‌آد] ىَلکه خِىلی هَم ىَدَم می‌آىَد [می‌آد]

Not only (I) do not like (them) but (I) dislike (them) very much too

هىچ کَس ار فداکاری و اىىار ىَدس ىِمی‌آىد

Nobody dislikes devotion and self-sacrifice

درس سیزدهم

۱۹ صِفَت/ اِسم + ضَمیرِ مَفعولی + فِعل[1]

من سرد + َ م + است ← سردَم است [سَردَمه]	I am cold
تو گرم + َ ت [ِ ت] + بود ← گرمَت [گرمِت] بود	You felt (= were) hot
او تِشنه + َ ش + شُد ← تِشنه‌اَش شُد	He became thirsty
ما گُرُسنه + ـمان [ِ مون] + نیست ← گُرُسنه‌مان [گُرُسنمون] نیست	We are not hungry
شُما دَرد + ِ تان [ِ تون] + آمَد ← دَردِتان [دَردِتون] آمد	You were hurt (= you felt pain)
آنها خَنده + ِ شان [ِ شون] + می‌گیرَد ← خَنده‌شان [خَندَشون] می‌گیرَد	They are about to laugh they feel like laughing

1 The construction involves the use of a noun or an adjective added to the objective pronouns plus a verb which altogether make a complete sentence implying a modification in the previous situation But there are only certain nouns, adjectives and verbs which can be put into this construction They are shown in the table above Notice that only the third person singular of the verb should be used

تمرینِ پنجاه و هشتم
حاهایِ حالی را پُر کنید

۱ او هیچ چیز یاد نـ (آمدن)
۲ شما همه چیز یاد رفته
۳ مامانِ اسم یاد نمی (تو، آمدن، شما)
۴ آنها کِی گرسنه می ؟
۵ [شما سرد] (بـ ش، اصلاً، شُدَن)
۶ زود باش[1]، مهمانها ساں (بودَن، گُرُسنه)
۷ نگران نباش[2]، من موقع راندگی خواب (گرفتن)
۸ [پسر داره خواب می] (بُردَن، شما، بـ ش)
۹ یاد حی گفتن (تو م، رفتن، تم)
۱۰ نَظَرِ شُما، او سرد ؟ (بودن، به، ـَش)
۱۱ به سَرْدَش تکه گره هم (بودن، تنها)
۱۲ او زود خنده می (خیلی)
۱۳ من از رَنگِ خُوش . (سَفش)
۱۴ او خواندَن از پوشش ـَ ش (سستَر، از، خوش)
۱۵ من از تَنَل خیلی (یَدِم آدَم)

---

1 Be quick! hurry up! 2 Don't worry

از کارهای او گاهی لجم / حرصم می‌گیرد [می‌گیره]

(I) sometimes get mad at (= from) his deeds

مواظب باش موقع رانندگی[1] خوابت [خوابت] نبرد [نبره] / نگیرد [نگیره]

Be careful not to feel like sleeping when driving

از شنیدن این خبر ناگوار[2] گریه‌اش گرفت

(She) started crying at this unpleasant news (= at hearing this)

او هنوز مریض است [مریضه] و نباید زیاد میوه بخورد [بخوره] روزی یک دانه [یه دونه] گلابی بس است [بسشه]

He is still sick and must not eat too much fruit One pear a day is enough (for) him

یادم نیست کجا شما را دیده‌ام

(I) don't remember where (I) have seen you

یادتان [یادتون] می‌آید [می‌آد] سال گذشته به من چه [چی] گفتید [گفتین]؟

Do (you) remember what (you) told me last year?

نخیر، متأسفانه یادم رفته است [رفته]

No unfortunately (I) have forgotten (it) (= it has gone from my memory)

بچه تا این لحظه گرسنه‌اش نشده است

The child has not become hungry up to this moment

---

1 driving 2 unpleasant

خیلی سختش است [سختشه] این راهِ دراز را [رو] هر روز پیاده برَوَد [بره]

(It) is hard (for) him to walk (= to go on foot) this long way every day

[نمی‌دونم چرا امشب خوابم نمی‌آد]

(I) don't know why (I) don t feel like sleeping tonight

بعضی از آدمهایِ [آدمایِ] نادرست زورِشان [زورِشون] می‌آید [می‌آد] مالیات بدهند [بدن]

It is a hard task (= it is a force) for some of the dishonest people to pay (= to give) tax

تمرین شصتم

جاهای خالی را پُر کنید

۱ او موقعِ خداحافظی[1] گریه ...

۲ شما معمولاً از ... غصّه ... می ... (چی، گرفتن)

۳ از رفتار او نسبت به[2] پسر ... اصلاً خوشـ ... نمی ... (ـَ م، ـَ ش)

۴ [چرا چیزی نمی‌گی؟ چرا ماد ... ؟ با تو هستم]

۵ از تعجب ... ـَ م ... بود (خشک)

۶ حیف ... می ... ماشین ... ـَ ش را بفروشد (ـَ د، ـَ ش، قشنگ)

۷ ... کارمندها ... رفتارِ رئیس ... بد آمد (اداره، جدیدِ، از، همهٔ)

۸ تمامِ ... ها ... مهمانی ... خوشـ ... (از، دوست، مهمان)

۹ نباید بدانی [بدونی] که از ... خصمانه ... شان (رفتارِ، مردم، بد)

۱۰ [همین[3] مقدار[4] پول ... ـَ م ، بیشتر نمی‌خواد] (ـَ م، بس)

---

1 farewell saying good bye 2 towards (= related to) 3 the same 4 quantity amount

تمرین پنجاه و نهم

بشنوید و تکرار کنید

از ترس خشکم زد

(I) was stunned (= dried) with fear

با تو هستم، چرا ماتت [ماتِت] برده است [برده] / زده است [زده]؟

(I) am talking to you (= I am with you) why are you (= have you been) amazed?

[هر وقت که / وقتی که این بچه یتیم[1] رو می‌بینم خیلی غصه‌ام (= غصه اَم) می‌شه / می‌گیره]

(I) feel sad whenever (I) see this orphan child

[ببینم[2]، وقتی که پول نداری غصه؟]

Let me see! Are (you) sad when you (sing.) don't have money?

زنها [زنا] معمولاً خیلی زود گریه‌شان [گریه‌شون] می‌گیرد [می‌گیره] ولی مردها اغلب دیر گریه می‌کنند[3]

Women usually start crying very quickly (= soon) but men often hardly cry (= cry late)

منصور[4] آدم شوخی است [شوخیه]، حرفهای [حرفای] بامزه می‌زند [می‌زنه]، از حرفهایش [حرفاش] خنده‌ام [خندم] می‌گیرد [می‌گیره]

Mansur is a witty person, he has (= hits) funny talks, (I) feel like laughing by (= from) his talks

من حیفم می‌آید [می‌آد] این خانه را [خونه‌رو] بفروشم

(I) feel pity to sell this house

---

1 orphan   2 Tell me, let me see   3 گریه کردن = to cry   4 A male name

درس چهاردَهُم

۲۰ کُجا؟ / اینجا / کی؟ + ضَمیرهای مِلکی

Possessive pronouns who? this part/which part?

کُجا + ـَ ت ← کُجاتَ[1] [کجات]؟ Which part of your (body)?

اینجا + ـَ م ← اینجاَم [اینجام] This part of my (body)

کی + ـِ تان [ـِ تون] ← کیِتان [کی تون]؟ Which relative of yours?

تمرینِ شَصت و دُوُم

شنوید و تکرار کنید

کُجاتان [کُجاتون] دَرد می‌کُند [می‌کُنه]؟

اینجاَش [اینجاش] زَخم شُده

این آقا چه نِسبَتی با شما دارَند [دارَن]؟

این آقا کی‌تان هَستَند [کی تونَن]؟

ایشان [ایشون] عَموی من هستند [هَستَن]

---

1 See footnote 1 P 104 book 1

تمرینِ شَصت و یکُم

به فارسی بنویسید

1 (I) remember your name

2 [(He) doesn t remember what (I) told him (= to him)]

3 (She) was very thirsty

4 We are hungry

5 Don t worry (= don t be worried) (you) won t be (= become) cold

6 (I) feel like sleeping

7 (He) was hurt

8 [(I) am hurt]

9 Why do (you) feel like laughing?

10 [What did (you) feel like laughing by? (= from what)]

11 (I) never forget (your) kindness

12 Wait[1] a few moments (I) am remembering it (= it is coming (to) my mind)

13 [(He) is being cold (= he is becoming)]

14 [I like him]

15 People dislike (a) timid person

---

۱ صبر کن / کنید

تمرینِ شَصت و چهارُم

بِشنَوید و تِکرار کنید

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
گُذاشتَن	گُذاشت	گُذار
سوختَن	سوخت	سوز
اُفتادن	اُفتاد	اُفت
اَنداختَن	اَنداخت	اَنداز

بُشقابها را رویِ میز می‌گُذارَم [می‌ذارَم] (I) put the plates on the table

این شلوار هَنوز خوب است [خوبه]، نمی‌گذارم [نمی‌ذارم] آن‌را [اون‌رو] دور بیندازی[1] [بِندازی]

This (pair of) trousers is still good (I) don't let you throw it away

عِینَکِتان را [عِینَکِتون رو] رویِ زَمین نَگُذارید [نَذارین]، مُمکِن است [مُمکِنه] رویَش [روش] پا بُگُذارَند [بِذارَن]

Do not put your glasses on the floor (they) may put foot on it

بُگُذارید [بِذارین] بِرَوَم [بِرَم] Let me go

چوبِ خُشک آسان [آسون] می‌سوزَد [می‌سوزه] Dry wood burns easily

وقتی که آتَش‌نِشانی آمَد [اومد] تَمامِ خانه [خونه] دَر آتَش [تو آتیش] سوخته بود

When the fire brigade arrived (= came) all of the house had burnt in the fire

---

1 دور انداختن = to throw away

کُجایِ بدنِتان [پاتون] ناراحت است [ناراحته]؟
چَند روز است که [چن روزه] زانوَم [زانوم] خیلی دَرد می‌کُنَد [مـی‌کُـنه]، اَصلاً
نمی‌تَوانَم [نِمی‌تونَم] راه بِرَوَم [بِرَم]
نمی‌دانَم [نِمی‌دونَم] کُجایِ ماشینَم خَراب است [خَرابه]؟
سیل کُجایِ شهر را [رُو] خَراب کَرد؟
به من بِگویید [بِگید] کُجایِ کار خَراب است

تمرینِ شَصت و سِوُم

جاهایِ خالی را پُر کُنید

(کجا؟، اینجا، چه[1]؟، کی؟)

۱ [سَعید خانُم، ___ تون از سَفَر اومَده؟]
۲ [آقایِ دُکتُر، از دیروز ___ پام درد می‌کُنه]
۳ [___ رُو با آب و صابون خوب بِشورید]
۴ [امروز کمی ناراحتید، ___ تونه؟]
۵ [زِلزِله ___ خونه‌اش رو خَراب کَرده؟]
۶ [آقایِ خَیّاط[2]، ___ کُتَم خَرابه، دُرُستِش کُنین لطفاً]
۷ [نِمی‌دونَم آقایِ کیانی امروز ___ شون بود حالِ خُوبی نَداشت]
۸ [این قانون در ___ دُنیا هست؟]
۹ [___ گلوتون زَخمه؟]
۱ [این دُختَر خانُم ___ نِسبَتی با سیروس[3] داره؟ ___ شه؟]

---

1 See p 13   2 tailor   3 A male name

۷ [ ] غَذایش را (گُذاشتن، خُوردن)

۸ این بچّه از کُجا است؟ (اُفتادن)

۹ قند را توی چای [ ] (اَنداختن)

۱۰ آنها می (اُفتادَن، اَنداختن، سوختن، گُذاشتن)

تمرین شَصت وشِشُم

به فارسی بِنویسید

1 [Let (him) sit beside you (sing)]

2 put this heavy box[1] on the floor

3 She has put her right hand on her left eye

4 (I) don't let you buy that very expensive car

5 [That animal doesn t let anybooy get (=become) near to it]

6 She never lets her daughter buy so much rubbish

7 [They don t let me do this (= this work)]

8 I am thirsty please let (me) drink (= eat) some water

9 [He feels like sleeping let (him) sleep a little]

10 (I) never let (you, sing) do it

11 Let (them) put their things on the table

12 [Let (me) put (my) money in the bank]

13 Let (him) watch the film

14 Let (them) do whatever (they) like (= want)

---

۱ جعبه

صُبحِ امروز اَنگُشتَم را [رُو] با تیغ بُریدَم، حالا دارَد می‌سوزَد [داره می‌سوزه]

(I) cut my finger with (a) blade this morning (it) is burning now

لیوان از دَستَش [دستِش] به زَمین اُفتاد و شِکَست

The glass fell from her hand to the floor and broke

مواظِب باشید بیمار / مَریض از تَخت نَیُفتَد (= نَیُفتد) [نَیُفتِه] چون اِمکان دارد [داره] اُستُخوانِ [اُستُخون] پایَش [پاش] بِشکَنَد [بِشکَنه]

Take care (= be careful) the patient not to fall from the bed because the bone of his leg might break

او هیچ چیز را [هیچ چی‌رُو] دور نِمی‌اَندازَد [نِمیندازه]

She doesn't throw anything (= nothing) away

این میوه‌هایِ خَراب را [رُو] تویِ [تو] سَطلِ آشغال بیَندازید [بندازین]

Throw this bad fruit (= fruits) in the dustbin

تمرین شصت و پنجم

جاهای خالی را پُر کنید

۱ چشمَم دارد (سوختن)

۲ نِمی‌گذارَم شما [ ] (اُفتادن)

۳ [ ] مَن شُماره تِلِفُن[1] مان را (گُذاشتَن، نِوِشتَن)

۴ بترس، نِمی‌گُذارَد [ ] بَچّه از پلّه [ ] [ ] (اُفتادَن)

۵ دارم (اُفتادَن، سوختَن، گُذاشتَن، انداختَن)

۶ داشت وَلی گِرِفت (اُفتادن، [illegible]، [illegible])

1 telephone number

احمدی بدونِ ماشین مُشکِله، نیست؟[1]

فرزان از کُدوم طَرَف می‌ری؟

احمدی به طَرَفِ خیابونِ حافِظ می‌رَم

فرزان شنیدَم آقای حَمدی مَریضَن چِشونه؟

احمدی چیزِ مُهِمّی نیست سَرما خورده

فرزان لطفاً سَلامِ من رو به ایشون بِرِسونین (= بِرِسانید)[2]

تمرین شَصت وهَشتُم

به سُوالهای زیر جَواب دهید

۱ آقای اَحمدی کُجا می‌رَفت؟

۲ چرا آقای احمدی پیاده می‌رَفت؟

۳ چرا ماشینِ او خَراب بود؟

۴ آیا فرزان ماشین داشت؟

۵ احمدی به کُدام سَمت می‌رفت؟

۶ نامِ دوستِ اَحمدی چه بود؟

۷ به نَظَرِ شما خانهٔ دوستِ آقای اَحمدی در کُدام خیابان است؟

۸ به نَظَرِ شما فرزان بَچّه دارد؟

۹ آیا فرزان آقایِ حَمدی را می‌شِناخت؟

۱۰ فرزان چه شِنیده بود؟

---

1 (It) is difficult without (a) car isn't it? 2 Give him my regards

15 Let (us) put our clothes on

16 In front of me

17 Behind him, behind his back

18 In the back of the car

19 The sun is behind the clouds

20 Above the mountain up the mountain

21 Down the hill, below the hill

22 She is not coming towards you

23 Go (to) the front a little, go ahead

24 Why did you (sing) go (= have you gone) up the tree?

25 Because (I) didn t want (you) to see me

26 Come down immediately

تمرین شصت و هفتم

بشنوید و تکرار کنید

فرزان سلام آقای احمدی، حالتون چطوره؟

احمدی سلام، صبح بخیر، حال شما چطوره؟ بچّه‌ها خوبن؟

فرزان خیلی ممنون کجا دارین می‌رین؟

احمدی می‌رم آقای محمدی‌رو ببینم

فرزان چرا پیاده؟

احمدی ماشینم خرابه پریروز تصادف کردم

فرزان اتفاقاً ماشین منم خرابه، بردمش تعمیرگاه

تمرین شصت و نُهُم

بشنوید و تکرار کنید

به چه/ به چی [فکر می‌کنید [می‌کُنی]؟ What are you thinking about (=to what are)?

فکرش را [فکرشِ رو] نکُن Don t think (about) it

فکر نمی‌کنم بتوانم [نتونم] با او صُحبت کُنم (I) don t think (I) could speak with him

استادم روزی چهارده ساعَت کارِ شَدید می‌کُند [می‌کُنه]

(My) professor does intensive work, fourteen hours a day

خواهش می‌کُنم کُمَکَش کُنید / به او کُمک کنید (I) beg you to help him

خواهش می‌کُنم اینجا صُحبت نَکنید

Please don t talk here (= I ask you not to speak here)

او کُمک بُزُرگی به من کَرد He gave (= did) me (= to me) a great help

اینجا دارید چه کار می‌کنید؟ What are (you) doing (= what work are) here?

اینجا چه کار دارید؟ What do (you) want here? (= what work do you have here?)

با کی کار دارید؟ Whom do (you) want (= with whom do you have work)?

با کی کار می‌کُنید؟ Whom do (you) work with?

او در کُدام کارخانه کار می‌کند؟ [او تو کُدوم کارخونه کار می‌کُنه؟]

In which factory does he work?

اجازه می‌دهید [اِجازه می‌دین] این کار را [رُو] بَرایِتان [بَراتون] بِکُنم [بُکُنم]؟

Do you permit me to do this (= work) for you?

پدر شما به هیچ کَس اجازه نِمی‌داد که برایش کاری بِکُند

Your father would not (= did not) permit anybody to do anything (= a work) for him

درس یازدهم

۲۱ اسم / صفت / حرف اضافه + فعل ← فعل مرکّب[1]

Compound verb | verb | preposition | Adjective | Noun

اجازه + دادن ← اجازه دادن

کار + کردن ← کار کردن

خواهش + کردن ← خواهش کردن

صحبت + کردن ← صحبت کردن

فکر + کردن ← فکر کردن

کمک + کردن ← کمک کردن

---

1 A great number of Persian verbal expressions are rendered by a combination of a noun or an adjective or preposition or even a phrase and a simple verb with the general sense of to do to have to give to eat etc Compound verbs form all the tenses and only the verbal part is conjugated or made negative so the non verbal half always remains unchanged The verbal element also receives the verbal prefixes such as می (mi) or (na ne-) et
The prefix (be-) is sometimes omitted particularly when the verbal element is *to do* While the two parts of a compound verb constitute one single expression they may be separated from one another by the objective pronouns (see p 57) and when the first part is a noun or an adjective some other elements such as nouns adjectives or adverbs may intervene as well
Some of the commoner verbs used in the formation of compound verbs are کردن to do نمودن to show to do (mostly in written style) داشتن to have شدن to become گشتن to turn to become (usually in written style) دادن to give خوردن to eat زدن to strike کشیدن to pull دیدن to see

تمرین هَفتاد ویِکُم

به فارسی بنویسید

1 Have (you) thought about it?

2 He had already thought about it

3 (I) don t think(I) can

4 Think a bit (= a little) more about it

5 We are thinking

6 She never thinks about anything

7 Go and thank him

8 They have not thanked me (= of me) yet

9 The children were watching television

10 Have (you) put the lights off?

11 When did she lose her money?

12 (I) ask you not to do that (= that work)

13 Do not play in this room

14 We had put all the lights on

15 (I) don t know who to speak with

16 Who is she talking to (= with)?

تمرین هَفتادَم

حاهای حالی را ُپر کنید

۱ من ار سُما (تَشَکُّر کَردَن)

۲ پِسَرَم اس رورها دربارهٔ اِزدِواج (فِکر کردَن)

۳ اُتاق تاریک است، چراغ را (رُوشَن کَردَن)

۴ شاگِردها تَبانَد در کلاس (باری کردن)

۵ وَقتی که تِلِویزیون لطفاً چراغ را (تَماشا کردن، خاموش کردن)

۶ وقتی که جَوان بودَم فوتبال[1] (بازی کردن)

۷ مَن همهٔ گُذشته کیفَم را در خیابان ولی خُوشبختانه دُوباره آن را (گُم کردن، پیدا کردن)

۸ بچّه‌اش را در خیابان شُلوغ و ناراحت[2] از این و آن[3] کُمَک (گم کردن، خواستَن)

۹ سیگارِ من را با فَندَکِتان (خواهش کردن، روشن کردن)

۱ حاهایِ حالی را (پُر کردن[4])

۱۱ هرچه نَتَوانِست ماشین را (کوشش کردن، روشن کردن)

۱۲ به زودی با دُختَرِ دِلخواهَش (اِزدِواج کردن)

۱۳ من حُدودِ یک ساعت با او ولی مُتاسَّفانه او را (حَرف زَدَن، نَتوانستن، آرام کردن)

۱۴ آنها هرچه از او کَم است (تَشکُّر کردن)

۱۵ نَتوانَم او را (فِکر کردن، آرام کردن)

---

1 football 2 anxiously troubled 3 This and that an expression indicating indefinite persons 4 to fill in to fill up to complete

تمرينِ هَفتاد و سِوُم

حوابِ سُوالهايِ ربر را به صورتِ حُمله سوسند

۱ وَفتی که اَبوعلی سسا دَرگُذَشت حَند سال داست؟
۲ اَبوعلی سسا در کُدام سهر ار دُسا رَفت؟
۳ نامِ کِتابِ مَعروفِ او حیست؟
۴ ابوعلی سسا در کُدام کشوَر مُتوَلّد سد؟
۵ آیا اَبوعلی سسا فَقَط یک کتاب نوِشته است یا بیشتَر؟
۶ ابوعلی سسا دَرس حواندَن را ار حه سِنّی شروع کَرد؟
۷ ابنِ سسا در حه سِنی برِسکِ مَعروفی بود؟
۸ ار کُحا می‌دانیم که ابنِ سسا مَردی مِهرَبان بود؟
۹ آیا به درس حواندن و مُطالِعه عَلاقه داشت؟
۱۰ ار کِی به او اَبوعلی سسا می‌گُفتند؟

تمرينِ هَفتاد و چهارم

حمله بسازید

۱ (سسا، کِتاب، اَبوعلی، هَر، بیش، چیز، ار، را، «دوست داشتن»)
۲ (ابوعلی، قَبل، سالِ، دَر، هِزار، سسا، حُدودِ، ایران، در، ... شُدن»)
۳ (او، درس، به، حوانَدن، فراوان، عَلاقهٔ، «داشتَن»)
۴ (به، بَرای، تَدریس، کِتابخانهٔ، او، خُود، کوچَک، ـــ ی، «دُرُست کَردن»)
۵ (پاره‌ای، آن هَر، کِتابِ، حا، را، «دیدَن، خَریدَن»)

تمرین هفتاد و دوّم

بشنوید و تکرار کنید — **ابوعلی سینا**

دانشمندِ بزرگِ ایران

درحدودِ هزار سالِ پیش، در یکی از شهرهای ایران پسری به دنیا آمد. مادرش نام او را «حسین» گذاشت[1]. حسین از پنج سالگی[2] شروع به درس خواندن[3] کرد. او با علاقهٔ بسیار[4] درس خواند و به سرعت پیشرفت کرد[5]. کتاب را بیش از هرچیز[6] دوست می‌داشت[7] و به تدریج برای خود (= خودش) کتابخانهٔ کوچکی درست کرد. هرجا کتابِ تازه‌ای می‌دید، می‌خرید. آن را با دقت[8] می‌خواند و در کتابخانه‌اش نگاه می‌داشت[9]. حسین در هجده سالگی پزشکِ ماهر و مشهوری شد. در این موقع[10] به او ابوعلی سینا می‌گفتند. ابوعلی سینا بسیار مهربان بود و بیمارهای محتاج را به رایگان معالجه می‌کرد[11].

ابوعلی سینا نتیجهٔ تجربه‌ها و مطالعه‌های خود را در کتابهای بسیاری نوشته است. کتابهای این دانشمندِ ایرانی را به زبانهای گوناگون ترجمه کرده‌اند[12]. هنوز هم[13] در دانشگاههای بزرگِ جهان، کتابهای این دانشمندِ بزرگ را مطالعه می‌کنند[14]. ابن‌سینا طبیب و دانشمندِ بزرگِ ایران، در پنجاه و هشت سالگی درگذشت[15]. یکی از کتابهای معروفِ ابن سینا «قانون» است که آن را در علمِ طبّ[16] نوشته است.

آرامگاهِ[17] او در شهرِ همدان[18] است.

---

1 نام گذاشتن = to name   2 from (the age of) five   3 درس خواندن = to study
4 with great interest, enthusiasm   5 پیشرفت کردن = to progress   6 more than everything
7 دوست داشتن = to love, to like   8 With attention, precision   9 نگاه داشتن = to keep
10 at this time   11 مُعالجه کردن = to treat, to cure   12 ترجمه کردن = to translate
13 even now (= still too)   14 مُطالعه کردن = to study, to read   15 درگذشتن = to pass away, to die
16 the science of medicine   17 tomb   18 A city in the north west of Iran

فصلِ ششم

واژگان

قلب	heart
دل	heart, stomach
شکَم	stomach belly
کَمَر	waist
سینه	chest
گَردَن	neck
دهان [دَهن]	mouth
دَماغ	nose
تن	body
بدن	body
قد	stature
نفس	breath
سُرفه	cough
عَطسه	sneeze
اِشتها	appetite
ناراحتی	discomfort illness trouble

خَستگی	fatigue weariness
تَب	fever
فِشارِ خون	blood pressure
حَرَکَت	movement
اِستراحَت	rest
گیج	giddy
اِحساس	feeling
فِشار	pressure
دَرَجه	degree
شُماره	number
اِشتِباه	mistake wrong
اِمتِحان	examination
آزِمایش	test
آزِمایشگاه	laboratory
نُسخه	prescription
شَرْبَت	syrup

۶ (ابوعلی سینا، بسیار، پزشکِ، مهربان، ـــ ی، «بودن»)

۷ (تجربه، نسخهٔ، ها، او، ـــ ی، را، خود، کتابهایِ، در، گوناگون، «نوشتن»)

۸ (در، پنجاه، سِنّ، هفت، و، سالگی، او، «درگذشتن»)

۹ (سینا، ابوعلی، شهرِ، در، همدان، دنیا، از، «رفتن»)

۱۰ (کتابها، او، ـــ یِ، را، زبانهایِ، گوناگون، به «ترجمه کردن»)

well-off	مُرَفَّه
depressed	اَفسُرده
hot-tempered	بَدخو
persistent	یکدَنده [یه دَنده]
obstinate	لَجوج
harmful	موذی
sedative, pain killer	مُسَکِّن
indefatigable	خَستِگی ناپَذیر
shout	فَریاد
time	هَنگام [هِنگام]
at the time of	هَنگامِ
when	هَنگامی که/ وَقتی که
now	اَلآن/ حالا
just now	هَمین اَلآن/ حالا
as, so that	به طُوری که
although, in spite of	با این‌که/ با آن‌که
because, for	بَرایِ این که/
	به خاطِرِ این که
memory	خاطِر
for the sake of	به خاطِرِ
therefore, because of this	از این رو
other, else	دیگَر [دیگه]

Russia	روسیه [روس]
Pakistan	پاکِستان
China	چین
Japan	ژاپُن
painting, drawing	نَقّاشی
old man	پیرمَرد
old woman	پیرزَن
quiet, silent	ساکِت
deep	عَمیق
calm, indifferent	خونسَرد
simple, straight	ساده
clean	پاک
clean	پاکیزه
complete	کامِل
enough	کافی
acquainted, familiar, acquaintance	آشِنا
sin	گُناه
innocent	بی‌گُناه
look	نِگاه
faithful	با ایمان
brave	شُجاع

iron	آهن	tablet	قُرص
gold	طلا	insurance	بیمه
silver	نُقره	secretary	مُنشی
copper	مِس	dentist	دَندان پزشک
metal	فِلزّ		[دَندون پزشک]
wool	پَشم	living, alive	زِنده
cotton	پَنبه [پَمبه]	dead	مُرده
fly	مَگَس	brick – layer	بنّاء [بنّا]
mosquito	پَشّه	building	ساختِمان
insect	حَشَره	tune	آهَنگ
curtain	پَرده	composer	آهَنگساز
length	طول	society	جامِعه
width breadth	عَرض	struggle	تَلاش
north	شُمال	wealth	ثَروت
south	جَنوب	present	هَدیه [هِدیه]
east	شَرق/مَشرِق	opinion	عَقیده
west	غَرب/مَغرِب	lifetime	عُمر
Africa	آفریقا	meeting visit	مُلاقات
Asia	آسیا	thief	دُزد
Spain	اِسپانیا	treachery	خیانَت
Denmark	دانمارک	oil	نَفت
Greece	یونان	economy	اِقتصاد

درسِ شانزدَهُم

۲۲ عِبارَتِ مُوصولی[1]

Relative clause

مَرد آنجا نِشَسته است + مَرد دوستِ من است =

مردی که آنجا نشسته است دوست من است

The man who is sitting there is my friend

مرد دیروز آمد + مرد را امروز می‌بینم =

مردی را که دیروز آمد امروز می‌بینم

The man who came yesterday (I) will see today

بچه مادَرش مریض بود + بچّه هیچ چیز نِمی‌خُورَد =

بچّه‌ای که مادرش مریض بود هیچ چیز نِمی‌خُورَد

The child whose mother was sick, does not eat anything

1 The Relative pronouns who whom which where when that in such construc ons as the man who arrived etc are all expressed by که (ke) preceded by the suffix ی– (i) which is att_ched to the antecedent This ی– may however be omitted when the antecedent is definite When the antecedent is the direct object of the main sentence the particle را intervenes between ی– and که (example 2 above)
Unlike English this که may under no circumstances be omitted

rarely, seldom — به نُدرَت

by no means, not at all — به هیچ وَجه

to steal — دُزدیدَن

to kill — کُشتَن

to die — مُردَن

to pull, to draw, — کَشیدن (کِشیدَن)

to smoke to suffer

to forgive to bestow — بَخشیدَن

to laugh — خَندیدَن

to build to make, — ساختَن

to put up with

to spend (time) — گُذَراندَن/ گُذَراندَن

to pass — گُذَشتَن

to fly — پَریدَن

to stand, to wait — ایستادن [واسادن]

another one — یکی دیگَر

one another — یک دیگَر [هم دیگه]

each other

last — آخِر

a number — تِعدادی

in addition to — عِلاوه بَر

but — اَمّا/ وَلی

like — مِثلِ

for example — مَثَلاً (= مَثَلَن)

often — غالِباً (= غالِبَن)

certainly — حَتماً (= حَتمَن)

completely, — کاملاً (= کامِلَن)

thoroughly, quite

مَخصوصاً (= مَخصوصَن)

particularly especially

۶ سمارسان نزدیک خانهٔ ماست نِسبتاً کوچک است
۷ با مرد صُحبت می‌کَردم اینجا هستند؟
۸ خبر در روزنامهٔ عصر دیروز خواندَم دُروغ بود
۹ تُو نمی‌توانی به جاها بدرت می‌رود بروی
۱ تُو وقتی مادرت خواب است باید ساکت باشی
۱۱ مرد ماشین را از خریدیم از اینجا رفته است

تمرین هفتاد و سِیُم

عبارت مُوصولی بنویسید

مثال[1] مرد دارد تلفُن می‌کُند
مرد عَمویِ من است
مردی که دارد تلفن می‌کند[2] عَمویِ من است

۱ مرد کارِ تَجره بسته است
مرد آقایِ احمدی است

۲ اسبِ سِفید زیر درخت است
اسب مالِ همسایهٔ شماست

۳ کسی این مقاله را نوشته است
(آن کَس) آدمِ شُجاعی است

۴ کتاب را شما خواندید
کتاب را من هم خوانده‌ام

---

1 example   2 تلفن کردن = to telephone

دکتر رضا مرا مُعالجه کرد + دکتر رضا شما را می‌شناسَد =

دکتر رضا که مرا مُعالجه کرد شما را می‌شناسد

Dr Reza who treated me knows you

(من) وقتی جوان بودَم + (من) فوتبال بازی می‌کردم =

هِنگامی که/ وَقتی که جوان بودم فوتبال بازی می‌کردم

When (= the time that) I was young I played football

جایی شما را دیدَم + (آن جا) از اینجا دور نیست =

جایی که شما را دیدم از اینجا دور نیست

The place where (= that) I saw you is not far from here

موضوع را به من گفتید + موضوع را قبلاً شنیده بودم =

موضوعی را که به من گفتید قبلاً شنیده بودم

The thing (= that) you told me, I had already heard

تمرین هفتاد و پَنجُم

جاهایِ خالی را پُر کنید

۱ کفشها تازه[1] خریدی کُجا هستند؟

۲ پاسبان سرِ چهار راه ایستاده است [وایساده] انگلیسی خوب حَرف می‌زنَد

۳ ماشین را همه گُذَشته خریده بودم دیروز فروختم

۴ دُکتر مطب شلوغ است نمی‌تَواند اینجا بیاید

۵ خبر هَمین آلآن به من گُفتید اِشتباه است

1 newly recently

تمرین هفتاد و هفتم

شنوید و تکرار کنید

مصدر		ستاکِ حال
خندیدن	←	خند
بَخشیدن	←	بَخش
کِشیدن	←	کش
دُزدیدن	←	دُزد
کُشتن	←	کُش
مُردَن	←	میر
ساختن	←	ساز

او در روزهایِ آخرِ عمرش غالباً افسُرده بود و به نُدرَت می‌خندید

مشکرم، جُوکهای[1] بامزه‌ای گفتید، خیلی خندیدم

خوشبختانه شما آدمِ شاد و خوش‌بَرخوردی هستید [هستن] و به هَر چیزی می‌تَوانید بخندید [می‌تونین بخندین]

سالهاست که دُزدها همه چیزش را دُزدیده بودَند [بودن] اَما خنده از لبهایش [لباش] دور نمی‌شُد

مُتأسِفانه هر روز تِعدادی از مردمِ دُنیا از گُرُسنِگی می‌میرند [می‌میرن]

پدرم مرد با ایمانی بود، تمامِ ثروتش را بخاطر خُدا به آدمهایِ فَقیر بخشید

من آنها را [اوناروُ] بخاطرِ خیانَتی که کرده‌اند[2] [کردن] هرگز نمی‌بخشم

---

1 jokes 2 خیانت کردن = to betray

۵ شاگِرد دَرس می‌خواند

شاگرد در امتحان حَتماً قَبول می‌شَوَد[1]

۶ زن بچّه‌اش را سیر می‌دَهَد

زن، مادرِ مهربانی است

۷ آقای صَفا پسرش سی سال دارد

آقای صفا خودش هَنوز جَوان است

۸ علی هَدیه‌ای به شما داد

چرا هَدیه را قَبول نَکَردید؟[2]

۹ با مرد دیروز حرف می‌زدید

با مرد آشنا نیستم

۱۰ این پالتو را از فُروشنده خریدم

فروشنده آدمِ راستگویی[3] بود

---

1 قبول شُدُن = to be accepted to be successful   2 قبول کردن = to accept   3 honest truthful

۴ (مگس، مودی، وَ، را، سه، که، حسره‌های، هسسد، بِکُسید)
۵ (تا آن که، حوب، حالَس، سُده، هنور، راه بِرود[1]، بِمی‌تواند)
۶ (سگار، سعی کُند، حبر، خُون، نکسسد، مُفیدی، سست)
۷ (مَرا، ار اسساه،[2] ــ ی، که، کردم، حواهِس می‌کُنم، مُتاسّفم، سَحشند)
۸ (آدمها، که، تُندحو، ــ ی، هَسسد، زِندگی، نَدارند، خُوسی)
۹ (اطّلاعات[3]، که، ــ ی، را، به دسب می‌آوَرد[4]، به صورتِ[5] کتاب می‌نوِشت، اس‌سسا)
۱ (پیرمَرد، که، عُمرَش، ــ ی، به هَفتاد و نُه، رَسیده بود، لَحظه‌های، زندگی را، احرِ، می‌گُذَراند)

تمرین هفتاد و نُهُم

شنوید و تکرار کنید

ــ اَلُو مَطَبِ آقایِ دکتر پارسا؟
ــ نَخیر، اِشتباه
ــ وای خُدا،[6] دارَم می‌میرَم، چه قَدر سَرَم درد میکُنه! سُماره رو اِشتبا گرفتم، دوباره می‌گیرَم
ــ الو بِبَخشید، مَطَبِ دُکتُر پارسا؟
منشی بله، بِفَرمائید
ــ بِبَخشید، به وَقت[7] می‌خواستَم

1 رفتن راه = to walk 2 اشتباه کردن = to make mistake 3 information knowledge
4 به دست آوردن = to obtain 5 in the shape of 6 Oh God! 7 appointment

آفرین دُخترم تو نقاشیهای [نَقّاشیایِ] بسیار خوبی می‌کِشی حالا پاشو[1] پنجره را [پنجِره رُو] باز کُن [واز کُن][2]، پرده را [پَردَه رُو] بِکِش، تا[3] کَمی [یه کمی/ یه خُورده] هوا بیاید [بیاد] تو، برای اینکه [برا اینکه] پدرَت [پدرِت] سیگار کِشیده، هوای اتاق کَثیف شُده است [شُده]

بعضی از درها را باید بِکشند تا باز شوند اما بعضی دیگر[4] را باید فِشار دهند[5]

خُوش به حالتان[6] [حالِتون] که دندانهایتان [دندوناتون] سالمند [سالمِن]، دو تا از دَندانهای مَرا [دَندونایِ مَن رُو] هفتهٔ قبل دندانپزشک کشید، یکی دیگر [دیگه] هَم خرابَست [خرابه] که باید پُر کُند [کُنه][7]

پدر این بچّه بی‌گُناه سالِ گذشته در یک تصادف کُشته شد

سعی کنیم[8] با کار و تَلاشِ خستگی ناپذیر جامعه‌ای سالم[9] و مُرَفّه بِسازیم

بَنّاء [بنّا] ساختمان می‌سازد، نجّار در و پَنجره و میز و صَندلی می‌سازد، آهنگساز آهنگ می‌سازد وَ شُما هم باید جُمله به فارسی بِسازید تا زبان فارسی را خوب یاد بگیرید[10]

او آدَمی بُدخو، یک دنده و لَجوج است، از این رو با هیچ کس نمی‌تواند بِسازد

تمرین هفتاد و هَشتُم

جمله بسازید

۱ (شب، من، ـــ ی، خیلی، که، بود، تُرش، خُوردم)

۲ (دَوا، دُکتَرَم، به من، قبلاً، بود، داد، که، ـــ یی، گِران)

۳ (مُهَندس، این ساختِمان، ـــ ی، ساخته است، که، را، مُرده است، اکنون)

---

1 پا شدن to get up to stand up　2 باز کردن to open　3 in order that so that　4 some others　5 فشار دادن to press to push　6 How lucky you are!　7 پر کردن to fill　8 سعی کردن to try to make effort　9 healthy　10 یاد گرفتن to learn

دکتر کَمَرِتون هَم درد می‌کُنه؟ دَهَنِتون رو خوب باز کنید خُب حالا پاشید (= پا شوید)

دکتر چیزِ مُهِمّی نیست با این حال[1] یه آزمایشِ خون و اِدرار[2] بَراتون بِنویسم راستی، شما بیمه هَستید؟

بیمار بله آقای دکتر

دکتر خوبه، آزمایش رو بَرید آزمایشگاهِ بیمه شما در حُدودِ یه هفته باید اِستِراحَت کنید[3]، استراحَتِ کامل غَذاهای سَبُک و ساده بُخورید مِثلِ سوپ، ماستِ تازه، پنیر، گوشتِ مرغ، میوه زیاد نُسخه‌تون یه شَربَت برا سینه‌تون هست که هر چهار ساعَت یک قاشُق می‌خورید، یه قُرصِ مُسَکِّن، شب مُوقعِ خواب، یه آمپول[4] ویتامین ب[5] اِنشاالله[6] تا دو سه روزِ آینده حالِتون کاملاً خوب میشه

بیمار ببخشید آقای دُکتر، این دَواها گیر می‌آد[7]؟

دکتر آره خانُم، هَمهٔ داروخانه‌ها دارَن، شما از داروخانهٔ بیمه بگیرید حَتماً داره

بیمار مَمنونم آقای دکتر، مَرحَمَت زیاد[8]

---

1 despite this. 2 blood and urine test 3 استراحت کردن = to rest 4 ampoul
5 vitamin B 6 God willing 7 گیر آمدن = to be available to be found 8 good bye

منشی عصرِ امروز، ساعتِ چهار بعد از ظهر

— سلام، آقایِ دکتر

دکتر سلام، خدا بد نده[1]، ناراحتی تون چیه؟

— چن روزه که حالم بده، گردنم خیلی درد می‌کنه، دماغم گرفته[2] به طوری که[3] نمی‌تونم نفس بکشم[4]، صدام گرفته[5]، سرفه زیاد می‌کنم[6] مخصوصاً شبا (= شبها)، دیشب تب داشتم، سی و نه درجه

دکتر عطسه هم می‌کنید[7]؟

بیمار بله آقای دکتر، علاوه بر سرفه، عطسه هم می‌کنم، خیلی زیاد

دکتر این دو سه روز چی خوردین؟ شکمتون کار می‌کنه[8]؟

بیمار هیچ چی نخوردم، اصلاً اشتها ندارم، شکمم به هیچ‌وجه کار نمی‌کنه، یبوستِ[9] شدید دارم سرم گیج می‌ره[10] تمامِ تنم درد می‌کنه احساسِ خستگی می‌کنم[11] دلم می‌خواد[12] بخوابم امّا خوابم نمی‌بره

دکتر لطفاً رویِ اون تخت دراز بکشید[13] تا قلبتون رو ببینم، فشارِ خونتون رو بگیرم

دکتر نفس بکشید نفسِ عمیق، خوبه اینجا رو که فشار می‌دم دردتون می‌آد؟ سرفه بکنید بیشتر، باز هم بیشتر[14] کجایِ دلتون درد می‌آد، اینجا؟ اینجا؟ زیرِ دلتون؟ پهلویِ راستتون رو که فشار می‌دم دردتون می‌آد؟ پهلویِ چپ چطور[15]؟

بیمار آخ[16] آره آره، خیلی درد داره

---

1 A complementary sentence used when seeing a sick person meaning may God will not bring evil to you
2 is blocked 3 so that to such extent that 4 نفس کشیدن = to breathe 5 My voice's gone (= blocked) 6 سرفه کردن = to cough 7 عطسه کردن = to sneeze 8 Do your bowels move? 9 constipation 10 I feel giddy 11 احساس کردن = to feel 12 I wish 13 دراز کشیدن = to lie down 14 still more 15 How about (your) left side? 16 ah! ouch

درس هِفدَهُم

۲۳ اِسمِ فاعِل

Present Participle

سِتاکِ حال + ـَنده ← اسمِ فاعل[1]

نِویس + ـَنده ← نِویسَنده	writer
آ + ـَنده ← آیَنده[2]	coming comer
زَن + ـَنده ← زَنَنده	striker hitter
رَو + ـَنده ← رَوَنده	going, goer
ران + ـَنده ← رانَنده	driver

تمرینِ هَشتاد و یکُم

از مَصدرهایِ زیر اسمِ فاعل بِسازید

آوردن، شکستن، سوختن، خَریدن، بُردن، گِرِفتن، آمَدن، پُریدن، کردن، خُوردن، رفتن، داشتن، شِنیدن، زَدن، کُشتن، ساختن، خواندن، گُفتن، کَشیدن، نِوِشتن

1 The present participle is formed by adding the suffix ـَنده (– ande) to the present stem It is basically an adjective but may be used as a noun as well 2 See footnote 1 p 104 book 1

تمرین هَشتادَم

به پُرسِشهای زیر پاسُخ دهید

۱ کُجای بیمار دَرد می‌کرد؟
۲ چرا بیمار نمی‌تَوانست نَفَس بکشد؟
۳ آیا بیمار روزها بیشتَر سُرفه می‌کرد یا شبها؟
۴ چرا بیمار در دو سه روزِ گذشته چیزی نَخورده بود
۵ آیا بیمار می‌تَوانِست بِخوابَد؟
۶ آیا پَهلوهای بیمار دَرد می‌کَرد؟
۷ آیا بیمار، بیماریِ مهمّی داشت؟
۸ بیمار چه نُوع غذاهایی مَخصوص بود بُخُورد؟ مِثلِ چی؟
۹ آیا بیمار عِلاوه بر سُرفه، عَطسه هم می‌کرد؟
۱۰ دکتر در نُسخه‌اش بَرایِ سینهٔ بیمار چه دَوایی نوشته بود؟
۱۱ آیا بیمار بِجُز شربَت، دوای دیگَری[1] هَم داشت؟ چی؟
۱۲ به عَقیده شما[2]، بیمار دواهایَش را از کُجا گِرِفته است؟
۱۳ به نظرِ شما، چرا بیمار دَفعهٔ اول شُمارهٔ تِلِفُن را اِشتباه گِرِفت؟
۱۴ وَقتِ مُلاقاتِ بیمار با دُکتر کِی بود؟
۱۵ آیا تَبِ بیمار شَدید بود؟ چِقَدر؟

---

1 any other 2 = به نظرِ شما in your opinion

۲۴ صِفَت + ـی ← اسمِ مَعنا[1] Abstract noun

زیبا + ـی ← زیبایی	beauty
پیر + ـی ← پیری	old age
زنده + ـی ← زِندگی[2]	living, life
بُلَند + ـی ← بُلَندی	height, highness
سیاه + ـی ← سیاهی	blackness
راننده + ـی ← رانَندگی	driving

تمرین هشتاد و سوُم

از صفتهایِ زیر اسمِ معنا بِسازید

جوان، بَدخو، بسته، گُرُسنه، زِشت، دیوانه، زَرد، گرم، بُزُرگ، کوچک، قَشَنگ، مِهرَبان، خوب، بَد، تَر، خسته، بیمار، اَفسُرده، خوش، سُرخ، روشَن، تاریک، آموزنده

تمرین هشتاد و چهارُم

به فارسی بنویسید

laziness, freshness instructiveness, hardship, easily darkness, correctness helplessness dryness selfishness, Ignorance embarrassment, hypocrisy anxiety meanness illness

1 The suffix ـی (i) may be attached to adjectives to make abstract nouns it is in this function comparable to the English suffix ness in the word darkness 2 For words ending in the vowel /e/ the consonant /g/ is placed between the vowels /e and i/ to make the pronunciation possible See also footnote I p 104 book 1

تمرین هَشتاد و دوُم

جاهای خالی را با اسمِ فاعل پُر کنید

۱ در دو سه روزِ (آمدن)

۲ این مَقاله کیست؟ (نوشتن)

۳ کاردِ (بُریدن)

۴ این کِتاب فَراوان دارد (خواندَن)

۵ آفتابِ[1] (سوختن)

۶ داستان (گُفتن)

۷ بیماری (کُشتن)

۸ آپارتِمان[2] (ساختن)

۹ بِلیتِ[3] شماره ۵۵ (داشتن)

۱ نامه (گِرفتن)

1 sunshine 2 apartment, flat 3 ticket

تمرین هَشتاد و شِشُم

به فارسی بنویسید

Air mail[1], surface (= land) mail, air letter, bookish paper tiger[2], English French Turkish[3] wooden German[4], Arabian[5] foreigner (= related to abroad)[6] historical, rainy summery dress wintery day snowy stormy, springlike weather governmental

تمرین هَشتاد و هفتُم

بنویسید و تکرار کنید

خانهٔ او بُزُرگ است وَ خانهٔ من هم بُزُرگ است

امّا خانه من به بُزُرگیِ خانهٔ او نیست

But my house is not so big as his (= his house)

قدِّ پسر شما به بُلَندیِ قدِّ من است

Your son is as tall as I (your son s stature is as high as my stature)

Ahmad s money was as much as Nader s پولِ احمد به اَندازهٔ پولِ نادر بود

آدَمی به خوبیِ پدرِ مُحسِن نَدیده بودم، خُدا رحمَتَش کُنَد[۷]

(I) had not seen anybody so good as Mohsen s father may he rest in peace

زنی به مهربانیِ او هرگز سُراغ نَدارم[۸]، خُدا حِفظَش کُنَد[۹]

(I) never know of any woman so kind as she, God preserve her

---

۱ پُست = mail ۲ بَبر = tiger ۳ تُرک = Turk ۴ آلمان = Germany ۵ عرب = Arab
۶ خارج = abroad

7 A complementary sentence used when talking about a dead 8 سُراغ داشتن = to know of

9 A complementary sentence meaning may God preserve her (you them us etc) حفظ کردن = to preserve

۲۵ اسم + ـی ← صفتِ نسبی[1] Relative adjective

ایران + ـی ← ایرانی	Iranian
نَفت + ـی ← نَفتی	(related to) oil
خانه + ـی ← خانگی	domestic
اِقتصاد + ـی ← اقتصادی	economic
کُجا؟ + ـی ← کُجایی؟[2]	(related to) which place?
اَحمد + ـی ← اَحمدی	(related to) Ahmad

تمرینِ هفتاد و پنجم

از اسمهایِ زیر صِفَت بسازید

اِفریقا، آسیا، اُروپا، آمریکا، هِند، پاکِستان، تهران، ایتالیا، اِسپانیا، دانمارک، روس، دریا، آسِمان، هوا، زَمین، آهن، فِلِز، نایلون[3]، محمود، عامِر، طَلا، نُقره، مِس، شُمال، جُنوب، شَرق، غرب، یونان، چین، ژاپُن، پَنبه، پَشم، شَهر، روستا

---

1 The suffix ـی (i) is attached to the noun to make an adjective related to the corresponding noun.
2 This suffix may also be attached to کجا؟ where? to ask about the place of birth or the nationality e.g. کجایی هستی؟ where do you come from? This construction is however colloquial but the more formal shape is اهلِ کُجا هستی؟ (see P. 65.)
3 nylon

مَرد دیگری [دیگه‌ای] که او را نمی‌شناختم [که نمی‌شناختمش] وارد شد[1]

Another man whom (I) didn't know arrived

آیا چیزِ دیگری [دیگه‌ای] میل دارید[2]؟

Do you like anything else?

لطفاً یک چای دیگر [یه چایی دیگه] برایم بیاورید [برام بیارین]

Please bring me one more tea (= another tea)

آنها یک دیگر را [هم دیگه رُو] نمی‌توانند [نمی‌تونن] تحمّل کنند [کنن][3]

They can't tolerate one another

تمرین هشتاد و هشتم

به فارسی بنویسید

1 A man of (=to) your age

2 A room 8 meters in length and 5 meters in width

3 An old man as simple as a child

4 My money is not so much as yours

5 His room was as big as a large box

6 Are your clothes as clean and smart[4] as hers (= her clothes)?

7 They have sent me (= for me) a cheque for (= to the sum of) 1 thousand and five hundred Toman

8 Such a big car needs a lot of petrol[5] (= needs to)

---

1 وارد شدن = to arrive
2 میل داشتن = to like a polite experssion for to eat to want
3 تحمل کردن = to tolerate
۴ شیک
۵ بنزین

چکی به مَبلغ سه هزار تومان برایَش [بَراش] کِشیدَم

(I) drew a cheque for 3000 Tuman for him

[بِبَخشید آقا، شما کُجایی هَستید، اَهلِ تهران یا اَهلِ شیراز؟]

Excuse me sir! where do you come from? From Tehran or from Shiraz?

بَرایِ چه [بَراچی] صَندَلیِ فِلِزی بَرایِ [بَرا] اُتاقِ کارِتان [کارِتون] نِمی‌خَرید [نِمی‌خرین]؟

Why (= what for) don't you buy metal chair for your study?

بَرایِ این که [بَرا این که] نه تَنها صندلیِ فِلِزّی به قَشَنگیِ صندلیِ چوبی نیست بَلکه گِرانتَر [گرونتَر] هَم هَست

Because not only metal chairs are not so pretty as wooden chairs but they are more expensive too

اُتاقِ پَذیرایی ما به اندازهٔ کافی روشَنی/ روشَنایی/ نور نَدارد [نَداره]

Our drawing-room has not enough (= to the limit of sufficient) light

He does not need (=to) this house — او به این خانه اِحتیاج ندارد[1]

او خانه به این بُزُرگی را نِمی‌خواهد

He does not want such a big house (= a house to this largness)

زَمینی به طولِ پانصد متر و به عرضِ شصت متر

A land 500 meters in length and 60 meters in breadth

باید کَمی [یه کَمی] اِستِراحَت کنم، چُون دیگَر[2] [دیگه] نِمی‌توانم [نِمی‌تونم] چیزی بنویسم

(I) have to take a short rest because (I)am not able to write anything more

---

1 احتیاج داشتن = to need 2 دیگر with negative verbs means no longer not anymore nothing else and the like

درسِ هجدهم

تمرینِ هشتاد و نُهُم   خواندن

داستانِ زیر را بخوانید

دُرُست[1] دیدَن[2] و دُرُست شنیدَن

نَه، مَن هَرگِز آقایِ خِرَدمَند را فَراموش نِمی‌کُنَم[3]. سالهاست که او را نَدیده‌اَم. در آن وَقت که من در کلاسِ سوُم دَبِستان دَرس می‌خواندَم، آقای خردمَند مُعَلِّمِ من بود. من، پیش از آقای خردمند، مُعَلّمهایِ دیگری هَم داشتَم. بَعد از او هَم مُعَلّمهای دیگری داشته‌ام. ولی هَنوز، هَر وَقت که در بارهٔ مدرسه و درس و مُعلّم فِکر می‌کُنم به یادِ آقایِ خِرَدمَند می‌اُفتم[4].

آقایِ خردمَند، در آن سال که مُعَلّم من بود، حرفهایِ بسیاری به من یاد داد[5] که در هَمهٔ عُمر به دَردَم خوردَند[6]. ولی حالا، وَقتی که فِکر می‌کنم، می‌بینَم که بهترین حرفی که او به من یاد داده است «دیدَن» و «شنیدن» است. در حَقیقَت[7] آقایِ خردمَند دُرُست نِگاه کَردَن[8] و دُرُست گوش دادَن[9] را به من یاد داد.

---

1 properly, correctly 2 The infinitive in Farsi, whether simple or compound, is a noun and may be used as the subject or the object of the verb 3 فراموش کردن = to forget
4 به یاد اُفتادن = to remember 5 یاد دادن = to teach, to instruct 6 به درد خوردن = to be of use
7 in fact 8 نگاه کردن = to look (at) 9 گوش دادن = to listen

9 Do (you) really need my friendship? (= need to)

10 You don't need rest anymore, because (you) are quite well

11 I didn t need to come to you

12 They love each other

13 [Thank you very much, but (I) don't like anymore]

14 [Don't worry, I ll give you another one]

15 We are quite able to put up with one another

بهتر شده بود. مادرم از صبح زود مشغول کار شده بود. دو تا اتاقی را که ما در آنها زندگی می‌کردیم[1] تمیز کرده بود. عصر که به خانه آمدم، گفت: «عید دارد می‌آید. زیرزمین[2] خانه کثیف و پر از[3] آشغال است. من امروز اتاقها را تمیز کرده‌ام. کمی از آشغالهای توی زیرزمین را هم بیرون آورده‌ام.[4] اما دیگر خسته‌ام و نمی‌توانم کارم را تمام کنم.[5] خواهش می‌کنم، اگر ممکن است، زیر زمین را تمیز کن.»

خواستم بگویم که نمی‌توانم، می‌خواهم به جنگل بروم و سایه‌ای از بهار پیدا کنم. ولی هنگامی که به صورت خسته مادرم نگاه کردم، نتوانستم حرفی بزنم. با خودم گفتم: «می‌روم و زیر زمین را پاک می‌کنم.»[6]

مادرم راست می‌گفت.[7] زیرزمین پر از آشغال بود. فکر کردم یک عمر وقت می‌خواهد[8] تا[9] این آشغالها را بیرون ببرم.[10] ولی یکی دو[11] ساعت بعد، همهٔ آشغالها را بیرون برده بودم. آن وقت مشغول تمیز کردن زیرزمین شدم. در تمام آن مدت در فکر سایه‌های بهار بودم. فکر می‌کردم که فردا باید دست خالی[12] به مدرسه بروم.

داشتم جارو[13] را به دیوارهای زیرزمین می‌کشیدم که ناگهان[14] چیزی رنگین[15] روی دیوار دیدم. مثل یک گل بود. سرخ بود و خالهای[16] سیاهی داشت. چشمهایم را به هم زدم.[17] با خودم گفتم که از بس[18] در فکر گلها بوده‌ام همه جا گل می‌بینم. باز[19] نگاه کردم. باز هم[20] آن گل را دیدم. جارو را به طرفش بردم. ناگهان حرکتی کرد[21]، پرید، چرخی زد[22]، آمد و روی دست من نشست.

---

1 زندگی کردن = to live　2 basement, cellar　3 full of　4 بیرون آوردن = to bring out
5 تمام کردن = to finish　6 پاک کردن = تمیز کردن = پاکیزه کردن = to clean　7 = راست گفتن = to tell the truth
8 it needs (= wants) a lifetime　9 until　10 بیرون بردن = to take out
11 one or two　12 empty hand　13 broom　14 suddenly　15 coloured
16 خال = spot　17 چشم به هم زدن = to blink　18 so much that　19 again
20 again too　21 حرکت کردن = to move　22 چرخ زدن = to turn

روزهایِ آخرِ اسفند بود. یک روز آقایِ خردمند به کلاسِ ما آمد. از ما پرسید: حالا چه فصلی است؟

همه با هم[1] گفتیم: زمستان.

آقای خردمند گفت: جوابِ شما دُرُست است. وَلی من اگر به جایِ شما بودم[2] جوابی از این کامل‌تر می‌دادم.[3] می‌گفتم که آخرِ زمستان است و بهار دارد می‌آید. حالا بگویید از کجا می‌فهمیم که بهار دارد می‌آید؟

محمود گفت: مَعلوم[4] است. چند روز دیگر عیدِ[5] نوروز[6] است و عیدِ نوروز روزِ اول بهار است.

آقای خردمند گفت: آری،[7] من می‌دانم که بهار دارد می‌آید. برای این که نشانه[8]های آن را دیده‌ام. شما هَم، اگر دُرُست نگاه کنید، نشانه‌هایِ بهار را می‌بینید. دو روز به شما وَقت می‌دهم. سعی کنید که نشانه‌ای از بهار پیدا کنید. بعد آن نشانه را به کلاس بیاورید تا آن را برایِ ما بگویید.

جنگلِ کوچکی[9] در نزدیکیِ[10] خانهٔ ما بود. از کلاس که بیرون آمدم[11] با خود گفتم:[12] امروز عصر به جنگل می‌رَوَم و نشانه‌ای از بهار پیدا می‌کنم.

عصرِ آن روز نتوانستم به جنگل بروم. پدرم کارگر بود و از صبح تا شب در کارخانه کار می‌کرد. چند روز بود که حالِ مادرم خوش نبود. آن روز عصر، او می‌خواست پیشِ پزشک برود. ناچار[13] من در خانه ماندم تا[14] از برادر و خواهرِ کوچک‌ترم نگهداری کنم.[15] با خودم گفتم: فردا عصر به جنگل می‌روم.

عصرِ روزِ بعد، با عَجَله از مدرسه به خانه آمدم. آن روز حالِ مادرم کمی

---

1 all together　2 If I were you (= If I was in your place)　3 جواب دادن = to answer
4 obvious　5 festival　6 Nowruz which means new day is the Iranian national festival. It coincides with the first day of the Iranian calendar　7 A literary word for بله yes　8 sign, symbol
9 forest　10 vicinity　11 بیرون آمدن = to come out　12 (I) said to myself　13 inevitably
14 in order that, so that　15 نگهداری کردن = to look after

رمسانها در حايِ نَمدار[1] و ناريک می‌حوانَند و نَهار ىدار می‌سَوَند اس پروانه دىرور ار حوابِ رِمسانى ىدار ىده اسب

آقاى حردمَند كَمى ساكِب ماند و بَعد گفب ىله، بچّه‌هاى مں، اگر دُرُسب ىگاه كىد و دُرُسب ىسَوىد، خِىلى چىرها مى‌ىىىد و خِىلى حىرها مى‌شنَوىد

تمرين نُوَدم

حاهاى حالى را ئُر كىىد

۱ مں مُعلّمهايِ   هَم داسىه‌ام

۲ اىں كىاب را ىِگه دار[2]، ىه دَردَب

۳ داسىںِ ىك رَىانِ حارِحى حىلى ىه   مى‌حُورد

۴ اىں آسعالها   دَردِ مَں ىِمى‌حُورىد

۵ ىولى كه ىه ما دادىد حىلى   حُورد

۶ اگر سما ىه   مں ىودىد چه مى‌كردىد؟

۷ اگر مں   حايِ ىو

۸ رىررمىںِ حاىه   ار آسعال اسب

۹ چَسمىں   اَسك[3] سُد

۱ اَمّا مَں   حَسىه‌ام و ىمى‌ىوانَم كار كُىَم

۱۱ در حاىه ماىدَم   ار ىرادرم ىِگهدارى

۱۲ حىلى وَقب مى‌حواهد   آسعالها را ىىروں ىِىَرَم

---

1 damp 2 ىگه داسىں = to keep 3 tear

آنچه[1] که به دیوار دیده بودم یک پروانه[2] بود. نمی‌دانستم که آن پروانه از کجا آمده است. می‌دانستم که پروانه‌ها در بهار از پیله[3] بیرون می‌آیند. ولی هنوز که بهار نیامده بود. از خوشحالی[4] فریاد کشیدم.[5] پروانه را توی یک قوطیِ[6] کوچک گذاشتم. کارم را در زیرزمین تمام کردم. مادرم سوی زیرزمین آمد. زیرزمین مثل گل پاکیزه شده بود. مادرم خوشحال شد. وقتی که داستان پروانه را برایش گفتم، از شادی[7] خندید. من زیبایی گل بهاری را در خنده‌اش دیدم.

روزِ بعد به کلاس رفتم. بچه‌ها یکی یکی[8] بلند شدند.[9] هر یک[10] نشانه‌ای از بهار با خود داشت. عبّاس، پرستوها[11] را دیده بود که از جنوب برگشته بودند.[12] سُهراب[13] آوازِ[14] قورباغه[15]‌ای را شنیده بود که از خوابِ زمستانی بیدار شده بود.[16] عبدالله[13] چهار شاخه[17] گُلِ بنفشه[18] در دستش بود. نوبتِ[19] من که رسید، از جا بلند شدم و گفتم من هم پروانه‌ای با خودم به کلاس آورده‌ام.

آقای خردمند گفت: برای ما تعریف کن[20] که پروانه را از کجا پیدا کرده‌ای، بعد هم آن را به ما نشان بده.[21]

ایستادم و داستان را از اول تا آخر برای آقای خردمند و بچّه‌ها گفتم. بعد درِ جعبه را باز کردم. پروانه پر زد.[22] بچّه‌ها از شادی فریاد کشیدند. پروانه در کلاس چرخی زد و از پنجره بیرون رفت.[23]

گفتم: آقای خردمند، فقط نمی‌دانم که این پروانه در این فصل توی زیرزمینِ ما چه می‌کرد؟[24] آقای خردمند گفت: این پروانه از پروانه‌هایی است که

---

1 what 2 butterfly 3 cocoon 4 joy 5 فریاد کشیدن = to shout
6 small box 7 joy 8 one by one 9 بلند شدن = to rise to get up 10 every one
11 swallow 12 برگشتن = to return 13 A male name 14 melody voice 15 frog
16 بیدار شُدن = to wake up 17 branch (see also pp 51 52) 18 violet 19 turn
20 تعریف کردن = to explain to describe 21 نشان دادن = to show 22 پریدن = پر زدن = to fly
23 بیرون رفتن = to go out 24 چه کار می‌کرد = چه می‌کرد = What was it doing?

تمرین نَوَد و دُوُم
حمله سازید

۱ (هرگز کُمَک، سما تَراموس، ــ های، من را بمی‌کُنم)
۲ (هَر وَقت سُما را، که، می‌بینم بدربان می‌افتم یاد به)
۳ (سما به من دادند یاد که دَرد، می‌حُورند به ــ م حرفهایی)
۴ (از، تا آخَر، تَرانهای داستان، را اول، کرد، تَعریف)
۵ (روز، وقت، سه، او به، دادم، سکر که کُنَد)
۶ (سنگین، بود، ناچار، خَعبه، از او کردم، خواهش، کُمَک که کُند، به من)
۷ (جون نمی‌تَوانَم، خسته‌ام، تَمام کارم کُنم، را)
۸ (من اُتاقِ کارِ کتاب، کاغَذ، پُر است، از وَ)
۹ (گُلها همه، گل، جا از بس، بوده‌ام، در فکر، می‌بینم)
۱ (بچّه سادی، ها از کِشیدند، بریاد)

تمرین نَوَد و سوُم
به پُرسشهای زیر به صورت جُمله جَواب دهید

۱ گوینده داستان چه نشانه‌ای از بَهار پیدا کرده بود؟
۲ عبّاس چه نشانه‌ای از بَهار دیده بود؟
۳ چرا / برای چه پروانه در زیر زَمین بود؟
۴ آقایِ خردمند دربارهٔ پروانه چه گُفت؟
۵ گوینده‌ٔ داستان در زیر زمین مَشغولِ چه کاری بود؟

۱۳ فِکر می‌کردم فردا باید با حالی به مدرسه بروَم ولی خوشبختانه با دَستِ رفتم

۱۴ بَس غذا خورده‌ای نمی‌توانی حَرکَت کنی

۱۵ از کار می‌کُند همیشه خسته است

۱۶ راه رفته‌ام پاهایم دَرد می‌کُنَد

۱۷ من که رسید، خوا شُدم

۱۸ داستان را او تعریف کردَم

۱۹ پروانه در این فَصل زیر زمینِ ما می‌کَرد؟

۲ سیما در این وَقت از شب [در این وقتِ شب] اینجا می‌کند؟

تَمرینِ نَوَد و یکُم

در داستانِ بالا

۱ عِبارَتهایِ مُوصولی،

۲ اِسمهای مَعنا،

۳ صِفتهای نِسبی،

۴ وَ صفتهای دیگر را یادداشت کنید[1]

---

1 یادداشت کردن = to note

فصلِ هفتم

واژگان

وَزیر	minister
نَخُست‌وَزیر	prime minister
پیشنهاد	proposal suggestion
مُوافِقَت	agreement
مُخالِفَت	disagreement
تَقاضا	request
اِستِعفا	resignation
شِکایَت	complaint
قَدردانی	appreciation
نامهٔ سِفارِشی	registered letter
تَمبر [تَمر]	stamp
پاکَت	envelope
پُست‌چی [پُس چی]	postman
رَسید	receipt
هَمکاری	cooperation
خِدمَت	service favour
ایستادگی	resistance
دُشواری	difficulty
دُشمن	enemy
مُتجاوِز	agressor
حمله	attack
دِفاع	defence
حَق	right
قُول	promise
قرار	arrangement
دَستور	order
کَلِمه	word
معنی	meaning
یَعنی	it means namely
اِعتِماد	trust confidence

۶ مادر گویندهٔ داستان از او چه چیزی خواست؟
۷ شُغل پدر گوینده داستان چه بود؟
۸ گویَنده داستان آقای خردمند را از کِی می‌شناخت؟
۹ عید نُوروز روزِ چندُم بهار است؟
۱۰ فهرست چیزی که آقای خردمند به گویندهٔ داستان یاد داد چه بود؟

تمرین نَوَد و چهارُم

۱ زمان حال،
۲ زمانِ گذشته،
۳ گُذَشته نقلی،
۴ گُذَشته دور
۵ اَمر،
۶ اسم فاعل،
۷ واسمِ مفعولِ مصدرِ زیر را بنویسید

مصدر	ستاک حال
گُذَشتَن	گُذَر

like	مانَندِ
percentage	دَرصد
against before	دَر بَرابَرِ
during	دَر طولِ
at last consequence	عاقِبَت
at last	بِالاخَره
otherwise	وَالا
except	مَگَر [مَگه]
unless	مَگَر اس که
as if, it seems as if	مِثلِ اس که
to dig to take off	کَندَن
to sew	دوختَن
to accept	پَذیرُفتَن

hopeful	اُمیدوار
well-equipped	مُجَهَّز
full-up (not hungry)	سیر
wish	عاقل
necessary	لازِم
cause reason	عِلَت
because of	بهعِلَتِ
reason	دَلیل
by reason of	بهدَلیلِ
means	وسیله
by means of	بهوَسیله
by by means of	تَوَسُّطِ
title	عُنوان
as on the ground of	بهعُنوانِ

bride groom	داماد	wish, request	خواست
expense	خَرج	script, writing	خَط
debt	قَرض	illiteracy	بی‌سَوادی
punishment	تَنبیه	poverty	فَقر
doubt	شَک	failure	شِکَست
journey	مُسافِرَت	harm	اَذیَت
wealthy	پولدار	trouble	دردِسَر
obedience	اِطاعَت	headache	سَردرد
belief	باوَر	grievance	دردِ دِل
sport	وَرزِش	stomach-ache	دِل دَرد
will	اراده	burden load	بار
intention	قَصد	shoulder shower (bath)	دوش
animal	جانوَر	ice	یَخ
ant	مورچه	refrigerator	یَخچال
mouse	موش	mirror	آینه
troublesome	مُزاحِم	carpet	قالی
spoiled (child), flat (joke)	لوس	bedroom	اُتاقِ خواب
dreadful	وَحشَتناک	lock	قُفل
chronic	مُزمِن	road	جاده
expecting waiting	مُنتَظِر	camera	دوربین
patience	صَبر	jewel	جَواهِر
sure	مُطمَئِن	bride	عَروس

تمرین نود و پنجم

بشنوید و تکرار کنید

هیچ صدایی شنیده نمی‌شد

عاقبت / بالأخره چند هواپیما، در آسمان دیده شدند که به سرعت ناپدید شدند[1]

لازم است[2] که کتابها هر چه زودتر به کتابخانه برگردانده شوند[3]

لازم نیست همهٔ این مقاله‌ها از اول تا آخر / تا به آخر خوانده شوند

بدونِ شک[4] لباسِ به این قشنگی به وسیلهٔ خیّاط دوخته شده است

چند روز بود که راه به علتِ / به دلیلِ برفِ سنگین بسته شده بود ولی بالاخره باز شد

هر سال تعدادِ زیادی از مردم به علتِ / به دلیلِ تصادفِ رانندگی کشته می‌شوند

در حدودِ هشتاد درصدِ[5] نامه‌ها توسطِ پستِ هوایی و بیست درصد به وسیلهٔ پستِ زمینی فرستاده می‌شوند

از من خواسته شده است که با شما همکاری کنم[6]

هنوز موضوع به خوبی فهمیده نشده است

تمرین نود و ششم

جمله‌های زیر را مجهول کنید

به عنوانِ مثال[7]   من نامه را نوشتم

نامه به وسیلهٔ من نوشته شد / نامه نوشته شد

۱ منشی نامهٔ فارسی را به من داد

---

1 ناپدید شدن = to disappear   2 (it) is necessary   3 برگرداندن = to return   4 no doubt

5 eighty per cent   6 همکاری کردن = to cooperate   7 for example

درس نوزدَهُم

۲۶ فِعلِ مَجهول[۱]

Passive verb

اِسمِ مَفعولِ فعلِ اَصلی + شُدَن ← فعلِ مَجهول

I was seen	من دیده + شُد + ـَم ← دیده شُدَم
You are known	تو شِناخته + می‌شَو + ـی ← شناخته می‌شَوی
He has been killed	او کُشته + شُده + است ← کُشته شده است
We have been sent	ما فرستاده + شُده + بودیم ← فرستاده شده بودیم
You have not been forgiven	شما بَخشیده + نشُده + اید ← بخشیده نَشده‌اید
They are not seen	آنها دیده + نمی‌شَو + ـَند ← دیده نِمی‌شَوَند

---

1 The passive is formed by using the past participle of the main verb followed by the Auxiliary verb شدن to become in the appropriate tense Note that while the past participle remains unchanged the auxiliary verb is conjugated and also changed according to the tense of the active verb The subject can be mentioned if necessary by the expressions توسُّط / وسیله / به وسیله by به علت because of به‌خاطرِ due to for the sake of به‌دلیلِ for the reason of etc

تمرینِ نوَد و هفتُم

بشنوید و تکرار کنید

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
ایستادَن	ایستاد	ایست

	حالِ اخباری	گذشتهٔ ساده
من	می‌ایستم [وای‌میستم]	ایستادَم [وای‌سادم]
تو	می‌ایستی [وای‌میستی]	ایستادی [وای‌سادی]
او	می‌ایستَد [وای‌میسّه]	ایستاد [وای‌ساد]
ما	می‌ایستیم [وای‌میستیم]	ایستادیم [وای‌سادیم]
شما	می‌ایستید [وای‌میستین]	ایستادید [وای‌سادین]
آنها	می‌ایستند [وای‌میستن]	ایستادَند [وای‌سادَن]

منفی

من	نِمی‌ایستم [وای‌نِمی‌سم]	نَایستادَم [وای‌نَسادم]
تو	نِمی‌ایستی [وای‌نِمی‌سّی]	نَایستادی [وای‌نَسّادی]
او	نِمی‌ایستَد [وای‌نِمی‌سّه]	نَایستاد [وای‌نَسّاد]
ما	نِمی‌ایستیم [وای‌نِمی‌سیم]	نَایستادیم [وای‌نَسّادیم]
شما	نِمی‌ایستید [وای نِمی‌سّین]	نَایستادید [وای‌نَسّادین]
آنها	نِمی‌ایستند [وای نِمی‌سن]	نایستادَند [وای‌سادَن]

۲ دُردها حَواهِرهای حواهَر رَنَم را دُردىدىد

۳ فَرىده ىح را ار ىحچال ىىرون آوَرده اسىت

۴ ىاصِر فلم را در دورس گُداسىت

۵ لِىاسِ عَروس را ىک حىّاطِ حوب دوحىه ىود

۶ [پِسَرم تَمر رُو ار رويِ ىاکَت کَىده]

۷ ىَعصی ار حاىورَها ماىَندِ موش و مورحه رَمس را می‌کَىد

۸ چه کَسی اىں گُلداں سَىگی را رويِ مىر گُداشىه اسىت؟

۹ می‌گوىَند که حَصرتِ[1] عىسیٰ (= عىسا)[2] عَلَىهِ السلام[3] مُرده‌ها را رِىده می‌کَرد[4]

۱۰ لطفاً ىُلىدىر صُحىَت کىىد، صِداىاں را ىِمی‌سىوَم

۱۱ مِهماىها هَمهٔ مىوه‌ها را حُوردىد

۱۲ آفای مُدىر ىه شاگِردها دَسىور داد[5] که در مَدرسه ىِماىىد

۱۳ ىىمار را ىه وسىلهٔ آمبولاىس[6] ىه ىىمارِسىاں ىُرده‌اىد

۱۴ مَعدِرت می‌حواهَم[7]، آپارىماں را هَمهٔ گُدَشىه اِحاره دادَم[8]

۱۵ اىں رَمىں را در آىىده ىَردىک می‌فُروشىم، اِىشاءَ اَللّه[9]

---

1 His Highness   2 Jesus   3 Peace be upon him a phrase used after the names of Imams
4 رىده کردن = to restore to life to revive   5 دسىور دادن = to order   6 ambulance
7 معدرت حواسىن = to excuse to apologize   8 احاره دادن = to let   9 God willing

حالِ اِلتزامی	آمر
(اگر) بِاسنَم [وای‌سم]	باسس [وای‌سا]
نَاسنم [وای‌نَسم]	نَاسس [وای‌سا/ وای‌س]
بِاسنی [وای‌سی]	
نَاسنی [وای‌نَسّی]	
بِاسنَد [وای‌سه]	
نَاسنَد [وای‌نَسه]	
بِاسنم [وای‌سم]	
نَاسنم [وای‌نَسّم]	
بِاسنید [وای‌سں]	بِاسنید [وای‌سں]
نَاسنید [وای‌نَسّیں]	نَاسنید [وای‌نَسں]
بِاسنَد [وای‌سَں]	
نَاسند [وای‌نَسں]	

اسم مَفعول اسساده [وای‌ساده]

	گـدسته سقلی	گُذَشتهٔ دور
مں	اسساده‌ام [وای‌سادم]	اسساده بودَم [وای‌ساده‌بودم]
	ناسساده‌ام [وای‌نَسادَم]	ناسساده بودم [وای‌نَسّاده بودم]
بو	اسساده‌ای [وای‌سادی]	اسساده بودی [وای‌ساده بودی]
	ناسساده‌ای [وای‌نَسّادی]	نَاسساده بودی [وای‌نَساده بودی]
او	اسساده اسب [وای‌ساده]	اسساده بود [وای‌ساده بود]
	ناسساده اسب [وای‌ساده]	نَاسساده بود [وای‌ساده بود]
ما	اسساده‌ایم [وای‌سادیم]	اسساده بودیم [وای‌ساده بودیم]
	ناسساده‌ایم [وای‌نَسّادیم]	نَاسساده بودیم [وای نَسّاده بودیم]
سما	اسساده‌اید [وای‌سادیں]	اسساده بودید [وای‌ساده بودیں]
	نَاسساده‌اید [وای‌نَسّادیں]	نَاسساده بودید [وای‌نَسّاده بودیں]
آبها	اسساده‌اند [وای‌سادں]	اسساده بودَند [وای‌ساده بودَں]
	نَاسساده‌اند [وای‌نَسّادَں]	نَاسساده بودَند [وای‌نَسّاده بودَں]

جنابعالی[1] هر چه لازم دارید [دارین] به بنده[2] بفرمایید[3] [بفرمایین] تا فوراً خدمتتان[4] بفرستم

Please tell me whatever you need to let me (= in order that I) send to you (= to your service) immediately

خیر قربان، لازم نیست سرکار[1] تشریف بیاورید[5] [بیارین] اینجا، بنده می‌آیم [می‌آم] خدمتِ جنابعالی

No sir, you don t need to come here I will come to you (= to your service)

ببخشید قربان، چه ساعتی تشریف می‌برید[6] [می‌برین] خانه [خونه]؟

Excuxe me sir, what time would (=do) you go home?

خوب شد که آمدید [اومدین]، من داشتم خسته می‌شدم

Good thing you came I was getting tired

خوب شد که بالاخره هوا آفتابی شد، وَالّا ما نمی‌توانستیم [نمی‌تونستیم] برویم [بریم] کنارِ دریا

Good thing it (= the air) became sunny at last otherwise we wouldn t be able to go to the seaside

من در خدمتِ شما هستم

I am at your disposal

تنها چیزی که برای [برا] این اتاق لازم است [لازمه] یک قالی است [یه قالیه]

The only thing which is necessary for this room is a carpet

---

1 A very formal and polite expression for you meaning highness 2 A verb formal and polite expression for I meaning slave 3 See footnote 10 P 85 book 1 4 The word خدمت service is used in polite speech to imply the idea of to someone in the presence of someone to It is however used only for the 2nd or 3rd person plural 5 تشریف آوردن = to come used in very polite speech for the 2nd or 3 rd person plural only 6 تشریف بردن = to go used in very polite speech for the 2nd or third person plural only

تمرین نود و هشتم

به فارسی بنویسید

1. You have stood.
2. He is standing (= has stood).
3. [I don't stand.]
4. They never stand.
5. [We never stand.]
6. [Who is standing (= has stood) behind the door?]
7. [Don't stand in front of him.]
8. [Never stand in the middle of the road.]
9. She is always standing (= has stood) in front of the mirror.
10. [Wait (= stand) a few minutes till the train comes.]

تمرین نود و نهم

بشنوید و تکرار کنید

تو لازم نیست بروی [بری] — You don't need to go, you mustn't go.

خواندن این کتاب وقت زیادی لازم دارد [داره][1]

(It) takes a lot of time to read this book (= reading of this book needs a lot ...)

[من اتاق خواب به این بزرگی را لازم نداشتم]

لازم است [لازمه] هر چه زودتر به خانه [خونه] برگردید [برگردین]

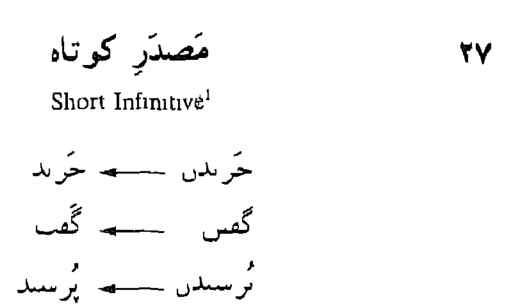
It is necessary (for you) to come back home as soon as possible.

---

[1] لازم داشتن = to need, to require

۲۷ مصدرِ کوتاه

Short Infinitive[1]



باید رفت	It is necessary to go, one must go
نباید گفت	It is not necessary to say, one must not say
می‌شود فهمید	It is possible to understand
نمی‌شود کار کرد	It is not possible to work

تمرین صد و یکم

بشنوید و تکرار کنید

بدونِ پول نمی‌شود [نمی‌شه] زندگی کرد

It is not possible to live without money

به حرفِ بچه‌ها باید گوش کرد[2]

The children should be paid attention (= one must listen to children)

دشمن را نمی‌توان کوچک و ضعیف دانست

The enemy can not be regarded as small and weak

---

1 A short infinitive exists in Farsi. It is regularly formed in the same way as the past stem, namely by dropping the final *an*. The short infinitive is used I) after باید / نباید when the necessity of an action is impersonal and general II) after می‌شود / نمی‌شود it is possible / it is not possible when the possibility of an action is general III) after می‌توان / نمی‌توان it can be, it may be, it can not be when the possibility is general. The third construction, however, is used only in the formal style.

2 گوش دادن = گوش کردن = to listen

تنها کسی که می‌تواند [می‌تونه] به او [بهش] کمک کند [کمک کنه] شما هستید [شمایید]

You are the only person who can help him (= to him)

من همیشه دوست دارم تنها خرید بروم [تنها برم خرید]

I always like to go shopping alone

او نه تنها/ نه فقط مادرِ من بلکه معلمِ من بود

She was not only my mother but (was) my teacher

تمرین صدم

جمله بسازید

۱ (قدر، پول، چه، دارید، لازم)؟

۲ (که، تنها کسی، همکاری، با او، می‌کرد، من بودم)

۳ (موفق شدم[1]، بالاخره، آپارتمانِ، در خوبِ، کوچکی، شهر، اجاره کنم[2])

۴ (خوب شد، کتاب، قبلاً، را که، خوانده بودم)

۵ (حضرتعالی، هر جا که، من، تشریف، می‌آیم، هم، ببرید)

۶ (خبری، لازم، به او، نیست، بگویید)

۷ (دوست ندارد، مهمانی، برود، او، با شما، به)

۸ (دوستِ فرانسویِ، غذاهایِ، من، ایرانی را، دوست دارد، خیلی)

۹ (خوب، که، استاد، شد، آمد، کلاس، والاّ، می‌شد، تعطیل)

۱۰ (نه، تو، تنها، برادرِ من، بلکه، دوستِ، هستی، من)

---

1 موفق شدن = to succeed   2 اجاره کردن = to rent

تمرین صد و دُوُم

حاهای حالی را پُر کنید

۱ در ترف بمشوَد فوسال (باری کردن)

۲ به نَظَرِ من مُوضوع را باید به او (گفتن)

۳ [به آدَمِ ترسو اِعتماد] (شُدن، کردن)

۴ با دُشمَن باید (مُبارِزه کردن)

۵ با حواستهای او نَباید (موافِقَت کردن)[1]

۶ کار را هر چه زودتر باید (شُروع کردن)[2]

۷ دیروز خوبی کردم (خریدن)

۸ مُتاسِفانه اِزدواجِ او با شِکَست (روبرو شدن)[3]

۹ لطفاً پول را هر چه زودتر تَرابَم بفرستید (رسیدن)

۱ اَول باید حق با کیست (دیدن)

۱۱ در بَرابَرِ دُشواریها باید (ایستادِگی کردن)[4]

۱۲ بَچّه‌ها را نَباید (لوس کردن)[5]

---

1 موافقت کردن = to agree 2 شُروع کردن = to start 3 روبرو شدن = to face to confront
4 ایستادگی کردن = to resist 5 لوس کردن = to spoil

به قولِ آدمِ دروغگو نباید اعتماد کرد[1]

One must not trust a liar's promise

هیچ کس نمی‌داند [نمی‌دونه] چه کار باید کرد

Nobodoy knows what to do

مُتجاوِز را باید تنبیه کرد[2]

The agressor should be punished

در تابستان [تابستون] نمی‌شود لباسِ گرم پوشید

It is not possible to wear warm clothes in summer

این خطِّ بد را نمی‌شود خواند [این خطِّ بدرو نمی‌شه خوند]

This bad writing can not be read

آیا می‌شود [می‌شه] با این پولِ کم یک خانهٔ [یه خونهٔ] خوب خرید؟

Is it possible to buy a good house with this little money?

با فقر و بی‌سوادی باید مُبارزه کرد[3]

It is necessary to fight against poverty and illiteracy

ببخشید آقا، بلیتِ رفت و برگشت[4] تا دهلی چند است [چنده]؟

Excuse me sir! How much is a return ticket to Delhi?

---

1 اعتماد کردن = to trust 2 تنبیه کردن = to punish 3 مُبارزه کردن = to fight

4 Many of the short infinitives play the role of a noun just as the infinitive itself does. Therefore they may be the subject or the object of the sentence or stand in a genetive construction.

ب ـ اگر + گدسته استمراری + گدسته استمراری

اگر هَمس الان می‌رفسم به اىوبوس می‌رسىدىم If (we) left right now (we) would catch the bus, (but we are not able to leave right away)

ب ـ

اگر + گدسته دور/ گدسته استمراری + گدسته دور/ گدسه اسمراری

اگر دىرور تُىد رفىه بودىم به اىوبوس رسىده بودىم

اگر دىرور تُىد می‌رفسم به اىوبوس می‌رسىدىم

آگر دىرور تُىد رفىه بودىم به اىوبوس می‌رسىدىم

If (we) had gone fast yesterday (we) would have caught the bus (but we did not go fast and so, we missed the bus)

ت ـ اگر + گدستهٔ ساده + حالِ احباری / اَمر

اگر او رفت مں هَم می‌روم If he would go I will go too

اگر او رفت ىو هَم بُرُو If he would go you (must) go too

تمرینِ صَد و سِوُم

حمله سازىد

۱ (دسىیان، بوی، را، آس، اگر، بِگُدارىد، می‌سورد)

۲ (لىوان نگرفىه بودم، را، سِکسىه بود، اگر)

۳ (ماسىىان، اگر، داسىم پول را، می‌حرىدم)

۴ (هوا، سرد، بِشَوَد، اگر، حِىلی پالىو، بِپوسىم، مَحبور هسىم)

درس بیستم

۲۸ جمله‌های شَرطی[1]

CONDITIONAL SENTENCES

الف ـ آگر + حالِ التزامی + حال اِخباری

اگر همین آلان بِرویم به اتوبوس می‌رسیم

If (we) go right now (we) will catch (= reach) the bus

[اگه فردا بارون بیاد، نمی‌تونیم بریم جنگل]

If it rains tomorrow (we) will not be able to go to the forest

اگر هر صبح ورزش کُنی[2] اِراده‌ات قوی می‌شود

If (you) exercise every morning your will will become strong

---

1 The conditional sentences can be divided into four types

A) The first type which is likely to happen is expressed by a present subjunctive which stands after اگر if and a present indicative as the second verb

B) The second type which is NOT likely to happen is expressed by two past imperfect verbs (see p 3)

C) The third type refers to the possibility of occurrence of an action in the past which however did not happen This type is expressed by two past perfect verbs (see p 35) or two past imperfect verbs or a past perfect for the if – clause and a past imperfect for the second clause

Note that the verbs بودن and داشتن should be used in the simple past instead of imperfect or past perfect (see footnotes pp 3 and 35)

D) The fourth type refers to the possibility of occurrence of an action only in the future which may or may not happen It is expressed by a simple past for the if clause and a present indicative or an imperative as the second verb

2 ورزش کردن = to exercise

۱۰ اگر موضوع برایتان مهم نیست آن را (سعی کردن، فراموش کردن)
۱۱ اگر پرویز[1] عاقل نیست پیشنهادِ مرا (بودن، پذیرفتن[2])
۱۲ اگر از دستورِ رئیستان او شما را (اطاعت کردن[3]، اخراج کردن[4])
۱۳ [اگه] راننده این تصادف وحشتناک (دقت کردن[5]، پیش آمدن[6])

تمرین صدوپنجم

بشنوید و تکرار کنید

۲۹ مَگر[7]، مگر این که

مگر شما شبها خوب نمی‌خوابید؟

[مَگه شما شبا خوب نِمی‌خوابین؟] Don't you sleep enough at night?

چرا Yes (I do)

پس چرا روزها [روزا] چُرت می‌زنید[8] [می‌زَنین]؟

Then why are you dozing off during the day?

---

1 A male name 2 پذیرفتن = قبول کردن = to accept 3 اطاعت کردن = to obey
4 اخراج کردن = to dismiss 5 دقت کردن = to be careful 6 پیش آمدن = to happen
7 مگر [مگه] is used as a question word when the reply is expected to be favourable whether positive or negative It is to some extent comparable to the following English structure You didn't go did you? (the reply being expected to be no) or you will go won't you? (the answer being expected to be yes I will چرا) The positive answer to such a question is usually چرا and not بله If however the reply is contrary to what has been expected there will usually be a further question introduced by the question word چرا؟ why? to ask if necessary for the reason of doing or not doing the action
8 چرت زدن = to doze off

۵ (خدای نکرده،[1] از پله‌ها، پاش، اگر، بیفتند، می‌شکند، پایشان)
۶ (چند دقیقه، بیشتر، بستم، اگر، می‌توانستم، دیگر، صبر می‌کردم،[2] را)
۷ (شما، بودید، نخست‌وزیر، اگر، می‌کردید، چه کار)؟
۸ (جایِ، من، بودم، اگر، شما، موافقت می‌کردم، پیشنهادِ، او، با)
۹ (کسی، اگر، حمله کرد،[3] تو، دفاع کن،[4] به تو، از خودت)
۱ (پولدار، یک، مجهز، بیمارستانِ، بودم، اگر، برایِ، بیمارهای فقیر، تأسیس می‌کردم[5])

تمرین صدوچهارم

جاهای خالی را پر کنید

۱ اگر تو جای من هم (آمدن)
۲ اگر آنها از من سؤال کردند[6] من به آنها (جواب دادن)
۳ اگر درست نگاه کنید خیلی چیزها (دیدن)
۴ اگر دیروز کمتر خرج کرده بودند[7] امروز مجبور پول (بودن، قرض کردن[8])
۵ اگر درِ خانه را قفل کرده بود[9] دزد هرگز آن را (توانستن، باز کردن)
۶ اگر او معنیِ این کلمه را هرگز آن را بر زبان[10] (دانستن، آوردن)
۷ اگر بیش از این[11] مزاحم من بشوی[12] به پلیس (شکایت کردن[13])
۸ [اگه شما پالتو مطمئناً] (پوشیدن، سرما خوردن)
۹ اگر شما با عقایدِ من از کار (مخالفت کردن،[14] استعفا کردن[15])

---

1 God forbid 2 صبر کردن = to wait 3 حمله کردن = to attack 4 دفاع کردن = to defend
5 تأسیس کردن = to establish 6 سؤال کردن = to ask, to question 7 خرج کردن = to spend (money)
8 قرض کردن = to borrow 9 قفل کردن = to lock 10 بر زبان آوردن = to utter
11 anymore, more than this 12 مزاحم شدن = to cause inconvenience 13 شکایت کردن = to sue, to complain 14 مخالفت کردن = to disagree, to oppose 15 استعفا دادن / استعفا کردن = to resign

Are you hungry (= aren t you full up)?　　[شما مگه سیر نیستی؟]

نه تنها سیر نیستم بلکه دارم از گُرُسنگی می‌میرم

I am not only hungry (= not only (I) am not full up) but dying of hunger

شما مگر در طولِ روز چیزی نمی‌خورید؟

Don t you eat anything during the day?

[چرا، یه چایی با کیک نزدیک ظهر می‌خورم]

Yes (I) take (= eat) a tea with cake near midday

تمرین صدوششم

به فارسی بنویسید

1 If I were you (I) wouldn t buy such a small (= to this smallness) car

2 If you were me would (you) trust him (= to him)?

3 If you had already told me (= to me) (I) wouldn t have let (him) go

4 You should believe him (= one must believe his word)

5 The students must be trusted

6 I will not forgive you unless (you) apologize me (= from me)

7 [unless (you sign) spend slowly otherwise (I) will not let you have the money (= I will not give the money (to) your hand)]

8 Have you eaten your breakfast? (= I expect you not)

9 [Yes why do you ask?]

10 But you were due to wait for me

11 Didn t you see him last saturday? (= I think you did)

نه خیر / نَه

[پَس چرا نمی‌ریس دکتر؟]

برایِ این که [بَرا این که] دکترَم به مُسافِرَت رفته است [رفته مُسافرت]

[مگه دیروز رفتی بازار؟]

نه / نه خیر

چرا؟

برایِ این که [برا این که] جمعه بود، روزِ جمعه همهٔ مَغازه‌ها بسته هَستند [بَستَن]

مگر دُوباره سیگار کِشیدی؟

بله / [آره]

مگر قرار نَبود[1] که سیگار را تَرک کُنی[2]؟ پَس چرا دُوباره کِشیدی؟

Were you not due to give up smoking (= cigarette)?

باوَر کنید[3] یادَم رفته بود

Believe me (that) 9 had forgotten

مگر این که شما کُمک کنید والاّ من نِمی‌تَوانم این بارِ سنگین را به دوش بکشم[4]

Unless you help otherwise I will not be able to shoulder this heavy burden

(= load)

[غَذات رو خوردی؟]

Did you eat your lunch (=food)?

[آره، چـــطُور مَگه؟]

Yes why do you ask?

[هیچ چی، فکر کردم با هم غذا می‌خوریم]

Nothing I thought we would dine together

---

1 قرار بودن = to be due to 2 ترک کردن = to give up 3 باور کردن = to believe

4 به دوش کشیدن = to shoulder to take on the shoulder

۱۳ س در اس هوایِ سرد سما سردىاں ىمى‌سود؟ (= حتماً مى‌سَوَد)

۱۴ ح

۱۵ س [اوىا، ار کارهایِ من حِرصشوں گرفته؟] (= گماں ىمى‌کىم)

۱۶ ح

۱۷ س آنها کِشوَرِساں را دوست ىدارىد؟

۱۸ ح

۱۹ س سما ار آدمِ مُىافِق ىَدِىاں ىمى‌آىد؟

۲ ح

تمرین صد و هشتم

شنوىد و ىکرار کىىد

دِل، سَر، دَست

دستِ کم[1] سس ماهَست [ماهه] که دحىرم را [رُو] ىدىده‌ام [ىَدىدَم]، دِلَم ىرایَش [ىَراش] ىىگ سده، دِلَم مى‌حواهد [مى‌حواد] هر حه رودىر ىَرگَردد [ىَرگَرده]

It is at least six months that (I) have not seen my daughter (I) am missing her (= my heart has become tight for her) (I) wish her to come back as soon as possible (= my heart wants her to return)

ىالأحره حانه‌ای را [حونه‌ای رو] که دِلَش [دلس] مى‌حواست پىدا کرد

At last (he) found the house which is the very thing (= which his heart wanted)

ار دستِ او ىه ىَىگ آمدم[2] [اومَدَم]، ولى دِلَم ىمى‌آىد [ىمى‌آد] اَذىَش کىم[3]

---

1 at least 2 به ىىگ امدں = to be fed up to the back teeth 3 ادىت کردں = to harm

12 No!

13 why?

14 Because (he) was not at home

15 Didn t you go to (your) office yesterday? (= I expect you did)

16 Yes I did

تمرین صدوهفتُم

حاهای حالی را ر کىىد

مگر؟، چرا، بله

۱ سوآل ... دشب حواساں ىرد؟

۲ حواب

۳ س او ... ار حرفِ من خَىدهاَس گرفت؟

۴ ج

۵ س تُو ... خَىر ىا حودت ىمى‌بَرى؟ (= گمان مى‌كىم[1] مى‌بَرى)

۶ ج

۷ س [سما ... گُرُسىَىوں ىىسب؟] (= ىكر مى‌كىم هسىب)

۸ ج

۹ س [او ... اسمِ من يادِش مى‌آد؟] (= فكر ىمى‌كىم)

۱ ج

۱۱ س ... ار اىں سىلم حُوشِىاں ىىامد؟

۱۲ ج

---

1 گمان كردن = to imagine

(She) was depressed but (she) cheered up when she saw me (= from seeing me). (She) poured out her heart to me (= for me) for at least two hours. (She) spoke of everything and everywhere, even of her father's chronic stomach ache.

امیدوارَم حَرفِ مرا [مَن رو] به دِل نَگیرید.[1] قَصدِ بَدی نَداشتَم

(I) hope (= I am hopeful) (you) would not take offence (= take to heart) at my word. I did not intend to hurt your feelings (= (I) did not have a bad intention).

یک شِکَست نَباید شما را دِلسَرد کند[2] دوباره کوشش کُنید

One failure must not discourage you, try again.

مُطمَئِناً قَدردانی شما او را نسبت به کارَش دِلگرم می‌کند[3]

Your appreciation will certainly encourage him in his work (= to his work).

مُتأسفانه از دستِ من کاری ساخته نیست

Unfortunately I can't do anything.

خواهش می‌کنم گاهی به من سَر بزنید[4]

Please come in to see me from time to time.

تمرین صد و نُهم

جمله بسازید

۱ (دِلتان، چـــطور، بَچّه، می‌آید، به این کوچکی را، کُتک بِزَنید)[5]؟

۲ (آیا، می‌خواهید با دوستان، دِلتان، کُنید، دردِ دل)؟

---

1 به دل گرفتن = to take offence
2 دلسرد کردن = to discourage
3 دلگرم کردن = to encourage
4 سر زدن = to pay a short visit
5 کتک زدن = to beat

[آذیتش کنم]، دلم براش [بَراش] می‌سوزد [می‌سوزه]، فقط دلم می‌خواهد کَمی [یه کَمی] سر به سَرَش [سَرِش] بگذارم[1] [بِذارم]

(I) am fed up to the back teeth with him but (I) don t have the heart to harm him (= my heart doesn t come to harm him) (I) feel sorry for him (= my heart is burning for him) (I) only feel like teasing him a little

دست از سَرَم بردار[2] [وَردار]، امشب حوصلهٔ هیچ کاری را [رُو] ندارم، دِلَم گرفته، نمی‌دانم [نِمی‌دونَم] چرا دلم شور می‌زند [می‌زَنه]، مِثلِ این که مُنتَظِرِ خبَرِ بَدی هستم

Leave me alone (= take (your) hand off my head) (I) am not in the mood for anything (= I don t have patience for no work) tonight (I) am depressed (= my heart is blocked) (I) don t know why I am on pins and needles (= my heart is tumultuous), as if something bad is coming to me (= as if (I) am expecting some bad news)

از دیشب تا حالا سردرد دارم

(I) have a head – ache since last night (= up to now)

متأسفانه اشتباه وحشتناکِ آنها دردسَرِ زیادی بَرایشان فَراهم کرده است[3]

unfortunately their dreadful mistake has caused (= has brought about) a lot of inconvenience for them

دِلش گرفته بود ولی از دیدنِ من دِلَش باز [واز] شد دستِ کَم دُو ساعت برایم دردِ دل کرد[4] از همه جا و همه چیز صُحبَت کرد حتیٰ از دل دردِ مُزمِنِ پدرش

---

1 سر به سر گذاشتن = to tease

2 برداشتن = to take (up) to pick up

3 فراهم کردن = to bring about

4 درد دل کردن = to tell out sorrows to unbosom

درس بیست و یکم

۳۰ نَقلِ قُول[۱]

Reported speech

«غَذایم را خُوردم»

۱ــ۳۰ نقلِ قولِ مُستَقیم[۲]   علی گفت «غذایم را خوردم»

I) علی گفت غذایش را خورد

۲ــ۳۰ نقلِ قولِ غیرِ مستقیم[۳]

II) علی گفت که غذایش را خورده است [خورده][۴]

---

1 The Reported speech my be expressed in two ways Direct and Indirect   2 In the Direct speech the exact words of the speaker are repeated   3 The Indirect speech is expressed in two ways I the person of the verb together with the pronouns are changed to the 3rd but the tense remains unchanged II both the tense and the person of the verb together with the pronouns are changed   4 The tense change is as follows

a) simple past into present perfect

b) past perfect into present pluperfect (a combined tense which does not exist in English e g دیده بوده است he has had seen)

c) past imperfect into present imperfect e g می‌رفته است he has been going

d) The rest of the tenses remain unchanged

Note that the Indirect speech is usually introduced by the conjunction که in the written style but often omitted in the spoken form

۳ (حَرفِ، به دِل، مُطمَئِن هستم که، شما را، گِرِفته است، او)

۴ (از موشهایِ، به تنگ، از دستِ، آمده‌ام، مُزاحِم)

۵ (می‌سوزد، این، حیوانِ، دِلَم، برایِ، بیچاره)

۶ (هرگز، نمی‌خواهد، نراسان، دلَم، دُرُست کنم، دردِسر)

۷ [می‌کنم، حرفِ، خواهش، به دل، این بچه رُو، نگیرین]

۸ [چه، دِلیون، عَذابی، امروز، می‌خواد]؟

۹ [مَردُم، دلم، از ناراحَتیِ، می‌گیره]

۱ [هنوز، پسرم، دلم، شور، از مدرسه، می‌زَنه، بَرنَگشته]

تمرین صدودَهُم

جاهای خالی را پر کنید

۱ [از شنیدنِ اون آهنگ وار شُد]

۲ خواهش حرفِ مرا نگیرند

۳ از او بَردار

۴ دِلمان بَراشان می‌سود

۵ سعی می‌کنم او را به درس خواندن دلگرم

۶ آیا حرفهایِ من او را دِلسَرد

۷ من از این سگِ مزاحم آمده‌ام

۸ این نامه بَراشان دردِ فَراهم

۹ [دِلت حی]؟

۱ [دلم ادنس]

۱۱ [مگه براش می‌سوره؟]

اگر گفت «دربارهٔ مُحسن با آقای وزیر گُفتگو کرده‌ام[1]»

اگر گفت دربارهٔ محسن با آقای وزیر گفتگو کرده است [کرده]

مادرم گفت «باید فردا اتاقت را تَمیز بکنی»

مادرم گفت باید فردا اتاقم را تمیز بکنم

لطفاً فردا صُبح به اداره سَری بزنید [بزنین][2]

او خواهش کرد که فردا صبح سَری به اداره بزنم

فردا مُمکن است [مُمکنه] باران [بارون] بیاید [بیاد]

[او پیش‌بینی کرد[3] که فردا ممکنه بارون بیاد]

او پیش‌بینی کرد که فردا ممکن است باران بیاید

---

1 گفتگو کردن = to converse   2 سرزدن = سری‌زدن   3 پیش بینی کردن = to foresee

تمرین صد و یازدهم

بنویسید و تکرار کنید

الف ـ گذشتهٔ ساده ⟵ گذشتهٔ نَقلی

رضا گفت «دیروز سُهراب را دیدم»

او گفت دیروز سهراب را دید

او گفت که دیروز سهراب را دیده است [دیده]

ب ـ گذشتهٔ دور ⟵ گذشتهٔ دورِ نقلی

مَحمد گفت «من پدرِ سما را دیده بودم»

محمد گفت او پدرِ مرا دیده بود

محمد گفت که او پدر مرا دیده بوده است [دیده بوده]

پ ـ گذشتهٔ استمراری ⟵ گذشتهٔ استمراریِ نَقلی

پرویز گفت «من رضا را هفته‌ای یک بار می‌دیدم»

او گفت رضا را هفته‌ای یک بار می‌دید

پرویز گفت که او را هفته‌ای یک بار می‌دیده است [می‌دیده]

ت ـ بدونِ تَغییر

سما گفت «من مَحلّهٔ آینده را همیشه می‌خوانم»

سما گفت که محلّهٔ آینده را همیشه می‌خوانَد

تمرین صد و سیزدهم

جمله‌های زیر را به صورتِ نقلِ قولِ غیرِ مُستقیم (II) بنویسید

مثال پیامبرِ اسلام با کودکان مهربان بود
او گفت که پیامبرِ اسلام با کودکان مهربان بوده است

۱ حضرت مُحَمد به کودکان بسیار علاقه داشت
۲ با بچّه‌ها به احترام رفتار می‌کرد
۳ پیش از آن که کودکان به پیامبر سَلام کنند او به آنها سَلام می‌کرد
۴ هَمیشه دربارهٔ بچه‌ها به مُسَلمانها سفارش می‌کرد
۵ پیامبر می‌فرمود که کودکان را گرامی بدارند
۶ با آنها مهربان باشند
۷ کسی که به کودکان مهربانی نکند مُسَلمان نیست
۸ یکی از اَصحابِ پیامبر می‌گوید
۹ یک روز نماز را با حضرت مُحَمّد خواندم
۱۰ با او به طرفِ خانه رفتم
۱۱ عِدّه‌ای از کودکان را دیدم
۱۲ بچّه‌ها با شادی به اِستقبال پیامبر آمدند
۱۳ پیامبر آنها را نَوازِش کرد
۱۴ پیامبر با مهربانی دست بر سَرِشان کشید
۱۵ حضرتِ مُحَمّد با خنده و خُوشرویی با آنها گفتگو کرد

تمرین صد و دوازدهم

قطعهٔ زیر را بخوانید

خواندن

پیامبرِ[1] گرامیِ[2] اِسلام[3] با کودَکان[4] مهربان بود

حضرتِ مُحَمَّد، دُرودِ خدا بر او باد،[5] به کودکان بسیار عَلاقه[6] داشت و با آنها به اِحترام[7] رفتار می‌کرد.[8] حتّی [حَتّا] پیش از آن که[9] کودکان به پیامبر سَلام کُنند[10] او به آنها سلام می‌کرد. همیشه درباره بچّه‌ها به مُسَلمانها[11] سِفارِش می‌کرد[12] و می‌فَرمود[13] «کودکان را گِرامی بدارند[14] و با آنها مهربان باشند. کَسی که به کودکان مهربانی نکند[15] مُسَلمان نیست.»

یکی از اَصحابِ[16] پیامبر می‌گوید «روزی نماز را با حضرتِ مُحَمَّد خواندم[17] و با او به طَرَفِ خانه رفتیم. عِدّه‌ای[18] از کودکان را دیدم که با شادی به اِستقبالِ[19] آن حَضرَت آمدند. پیامبر آنها را نَوازِش کرد[20] با مهربانی دَست بر سَرِشان کشید[21] و با خَنده و خوش‌رویی[22] با آنها گُفتگو کرد.»

---

1 prophet 2 honourable 3 Islam 4 children 5 A religious phrase always used after the name of prophet Mohammad meaning Heaven's greetings be upon him
6 affection 7 respect 8 رفتار کردن = to behave 9 before that 10 سلام کردن = to greet 11 Muslims 12 سفارش کردن = to recommend 13 فرمودن = to say (see also footnote 10 p 85 book 1) 14 گرامی داشتن = to honour 15 مهربانی‌کردن = to do kindness
16 disciples 17 نماز خواندن = to say prayers 18 a number
19 به استقبال آمدن = to go to meet 20 نوازش کردن = to caress
21 دست‌بر‌سر‌کشیدن = to fondle 22 cheerfulness

۳۲ مَصدرِ مَنفی[1]

Negative infinitive

نَ + مصدر ← مصدرِ منفی

نَ + بودن ← نَبودن	not to be (not being)
نَ + رفتن ← نَرفتن	not to go
نَ + کار کردن ← کار نَکردن	not to work

۳۳ صفتِ مُثبَت[2]

Positive adjective

با + اسم ← صفتِ مُثبَت

با + اِراده ← بااراده	strong – willed
با + شُعور ← باشُعور	having common sense
با + شَرَف ← با شَرَف	having dignity

1 — Is prefixed to the infinitive to make it negative 2 The preposition با with may be added to some nouns to obtain positive adjectives meaning the owner of some quality It is more or less equivalent to the English suffix – ful

۳۱ صفتِ مَنفی[1]

Negative adjective

۱ ــ ۳۱ نا + صفت ← صفتِ منفی

نا + دُرُست ← نادُرُست — incorrect dishonest

نا + راحت ← ناراحت — uncomfortable

نا + تَمام ← ناتمام — incomplete

۲ ــ ۳۱ بی + اسم ← صفتِ منفی

بی + کار ← بیکار — jobless

بی + مَعنی ← بی‌معنی — meaningless

بی + دِقت ← بی‌دقّت — careless

---

1 The prefix نا and the preposition بی may be added to some adjectives and nouns respectively to obtain negative adjectives The first is similar to the English prefixes un – dis – im – and the like and the second is more or less similar to the English suffix – less

تمرین صد و پانزدهم

واژه‌های زیر را منفی کنید — Make the following words negative

فهمیدن، نمک، حوصله[1]، خطر[2]، آرام، هوش، خواندن، محترم، سلیقه[3]، حواس، مطمئن، ممکن، حرف زدن، فکر، افتادن، خوش، مزه[4]، ادب[5]، حرکت، پاک، آشنا، گناه، بخشیدن، ایستادن، حق، معنی، دردسر، اراده، شعور[6]، پیدا[7]،

تمرین صد و شانزدهم

صفتهای مثبت زیر را منفی کنید

باشعور، بااراده، باحوصله، باهوش، باسلیقه، بامزه، بادقت، باتربیت، باانصاف[8]، باعلاقه، بامعنی، باادب

---

1 patience　2 danger　3 good taste　4 taste　5 politeness　6 common sense　7 apparent　8 just (= having justice)

تمرین صد و چهاردهم

بشنوید و تکرار کنید

این صندلی ناراحت است روی آن یکی بنشینید

This chair is uncomfortable sit on that one

هوشنگ اصولاً آدمِ ناراحتی است، مواظبِ او باشید

Hushang is basically an uneasy fellow be careful with him

این یک تَفسیرِ نادُرُست از شعرِ حافظ است

This is an incorrect interpretation of Hafez s poem

خوشحالم که بالاخره موفق شُدید مقالهٔ ناتمامِ خود را تَمام کنید

(I) am glad that (you) have at last succeeded to finish your unfinished essay

Your friend is a careless fellow — دوستِ شما آدمِ بی‌دِقتی است

در این شَهر آدمِ بیکار نمی‌توان پیدا کرد همه کار دارند

You can t find a jobless man in this city Everybody (= all) has (a) job

Why are (you) sitting idle? — چرا بیکار نشسته‌اید؟

این کَلِمهٔ بی‌مَعنی را کُجا دیده‌اید؟

Where have (you) seen this nonsense word?

بودن یا نبودنِ شما در اینجا، مَسئله‌ای را حَل نمی‌کند[1]

Your being or not being here does not solve any problem

He is a man of dignity and never betrays — او مردِ باشرفی است و هَرگز خیانت نمی‌کند

He can t do anything without you — او بی[2] تو هیچ کاری نمی‌تواند بُکند

I have nothing to do with you — من با[2] شما هیچ کاری ندارم

---

1 حل کردن = to solve

2 بی and با may be used as independent particles meaning without and with respectively

تمرین صد و هفدهُم

جاهای خالی را پُر کنید

۱ [من از بیکاری[1] بَدم می‌آد]

[منم]

من هم (بَدآمدن)

۲ حسن مردی را که کارِ سخت‌ه

ایستاده بود نَشناخت

من هم (شناختن)

۳ بابک سیگار را تَرک کرده است

ایشان هم

۴ [امروز خیلی دلم گرفته]

[دلِ مَنَم]

۵ [از دستِ او به تنگ اومَدم]

من همین

۶ از دستِ احمد کاری ساخته نیست

از دستِ شما کاری

۷ [دلم بَرا بچّه‌ها تنگ شُده]

[من همش]

[من تنگ]

۸ من پدرِ خَواد را ندیده بودم

من (دیدن)

من هم طور

۹ [نمی‌دونم چرا غذاش رو نمی‌خُوره]

[من]ـ (داشتن)

۱۰ اگر آدمِ بیکار با دقّت نیست

بزور

1 Idleness

رضا پولَش را [پولِش رو] خَرج کرده است [کرده]

Reza has spent his money

مَن هم [مَنَم] خرج کرده‌ام [کردم]

So have I — من هم [مَنَم] هَمین‌طُور

من هیچ وَقت از کَسی پول قرض نمی‌کُنم

I never borrow money from anybody

او هم [اوَنَم] هَمین‌طُور

Neither does he — او هم [اونم] نِمی‌کُنَد [نمی‌کنه]

پروین نِمی‌تواند [نمی‌تونه] آلمانی صُحبت بِکند [بُکنه]

Parvin can t speak German

شُما هَم [شُمام] همین‌طُور

Neither can you — شما هم نمی‌توانید [نمی‌تونین]

(I) am very pleased to see you — از دیدار شما خیلی خُوشحالَم

من هم خُوشحالم

so am I — من هم همین طُور

---

1 The expressions so am I neither does he etc are expressed by stating the subject followed by too and either the verb itself whether positive or negative or the expression همین‌طور the same manner

٧ [حَمید یه کَمی عَصَبانی بود. ؟]

٨ [تو حَقیقَت[1] رُو به من می‌گی. ؟]

٩ [شما فردا به اداره . ؟]

١٠ [امروز حالِش خیلی بهتر . ؟]

٣٦	هَم	هَم	both
	نَه	نَه	neither nor
	یا	یا	either or
	چه[2]	چه	whether or

سَعدی هم شاعِر[3] بود و هَم نویسَنده[4] Saadi was both (a) poet and (a) writer

مُتاسِفانه من نه زبانِ روسی می‌دانم و نه آلمانی

Unfortunately I know neither Russian language nor German

لطفاً یا بیایید تو یا بروید بیرون، دَمِ دَر[5] نایستید

[لطفاً یا بیاین تو یا برین بیرون، دَمِ دَر وای‌نسین]

please either come in or go out, don't stand in the doorway

چه غذا را بِخورید و چه نخورید، پولِ آن را باید بدهید

[چه غذا رو بُخورین و چه نخورین، پولِش رو باید بدین]

Whether (you) eat the meal or not (you) have to pay for it

---

1 truth 2 In a more formal style the expression خواه is usually used 3 poet

4 writer 5 دمِ در = doorway

۳۵ سؤالِ پایانِ جمله[1]

Tag question

[شما کِشورتون رو دوست دارین، نَدارین؟ / مَگه نه؟]

You like your country, don t you?

She didn t buy anything, did she? [او هیچ چی نَخرید، خرید؟]

Farsi isn t a difficult language is it? [فارسی زبونِ سختی نیست، هست؟]

[او دوستهای زیادی داره، مَگه نه؟ / نَداره؟]

He s got many friends, hasn't he?

تمرین صدو هجدهُم

جاهای خالی را پر کنید

۱ [اونا قبلاً من رُو دیده بودن، مگه ؟]

۲ [امروز هوا خیلی سرده، ؟]

۳ [شما دیروز خونه نبودین، ؟]

۴ [مِلَّت[2] از خواب بیدار شده، نه؟]

۵ [شما هَنوز اسم من چیه، میدونین؟]

۶ [او هنوز من کَنیم، ؟]

---

1 In the colloquial Farsi a short question usually comes at the end of the sentence which is the repetition of the preceding verb but in the negative if the first verb is positive and vice versa.
The tone of the voice over the tag question is always rising whereas it is falling on the preceding verb
Alternatively the expression مگه نه؟ may be used but only when the previous verb is positive Of these two usages the latter is more colloquial 2 nation

۳۷ آرایشِ جُمله[1]

Word order

قیدِ زمان + فاعل + مفعولِ صریح + مفعولِ غیرصریح +

Indirect object   Direct object   Subject   Adverb of time

قید (مکان، کیفیت، و غیره) + فعل

verb   Adverb of place quality, etc

دیروز + من + پسرم را + با یکی + از دوستهایش + برای گردش +

مفعولِ غیرصریح   قیدِ علّت

به یکی + از روستاهای کرج بُردم

قیدِ مکان

Last week I took my son and (= with) one of his friends to one of the villages of Karaj for excursion

1 The normal order of a sentence is shown above But it should be born in mind that some of the elements may change position towards the beginning of the sentence depending on how much emphasis they might bear For example adverb of time may come after the subject or even after the objects
The word order is still more changeable in the colloquial style

تمرین صد و نوردهُم

حاهای حالی را نُر کسد

۱ دیرور من او هیچ کُدام ایسحا نَبودیم

۲ حودتان بیایید و برادرتان را بِفرستید

۳ فردا شما نیایید و نیایید، من مَجبورم بروم

۴ این کتاب را اِنتخاب کنید[1] و آن را، قیمتِ هَر دُو تا یکی است[2]

۵ من آقایِ رئیس را دیدم مُعاوِنَش[3] را

۶ پدر من فَرانسه[4] می‌دانِست ایتالیایی

۷ او می‌داند و می‌خواهد بداند که چه شُده است[5]

۸ شما مَقالهٔ مَرا خواندید و مالِ او را، واقِعاً کُدام یک بهتَر بود؟

۹ ابن‌سینا طَبیب بود و اَدیب[6]، فیلسوف[7] بود و دانِشمَند

۱۰ مَن گُلِ نَرگِس را دوست دارم و گُلِ یاس را

---

1 انتخاب کردن = to choose 2 is the same 3 مُعاون = assistant 4 French
5 what has happend 6 literary man 7 philosopher

ضمیمهٔ ۱

Appendix I

کِلید تَمرینها

تمرینِ دُوُم

۱ او نامهٔ مَرا/ من را می‌خوانَد

۲ من فَردا مقالهٔ شما را می‌خوانَم

۳ خَبَر را در کُدام محلّه خواندند؟

۴ چرا درسهایَت را نِمی‌خوانی؟

۵ کِتاب عَمویَش را/ عَموی او را کِی می‌خوانند؟

۶ هَر دو هَفته یک داستانِ کوتاه می‌خواندَم

۷ آنها گَهگاه روزنامه می‌خواندَند

۸ نامه‌اَش/ نامهٔ او را فَوراً بِخوانند   فوراً نامه‌اَش را بخوانند

۹ شاگِردها درسهایِ فارسی‌شان را/ فارسیِ خُود را هَرشب می‌خوانند

۱۰ به فارسی بِخوانند و بِنویسند

۱۱ این مَقاله را کُجا بِنِویسند؟

۱۲ این تَمرین را به فارسی بِنِویس

۱۳ او کِتابهایَش را/ کِتابهایِ خُود را به فارسی می‌نِویسَد

تمرین صد و بیستم

جمله بسازید

۱ (امروز، چهار، انار، از، خریدم، من، کیلو، دوستم، میوه‌فروشی، برای)

۲ (دلم دوباره، خیلی، می‌خواهد، ببینم، را، شما)

۳ (مادرم، بیش از هرکَس، من، را، دوست دارم)

۴ (در حُدودِ، پیش، سالِ، ابن‌سینا، هزار، به دنیا، دَر، آمد، ایران)

۵ (او، برایِ، کتابخانهٔ، خود، کوچکی، دُرُست کرد)

۶ (شاگِردها، داستانی، یکی، را، او، کلاس، در، تعریف کرد)

۷ (برایِ، دوست داری، هرچه، برایِ، دوست بِدار، خود، دیگران[1]، هَم)

۸ (خواندن، وَ، به، یاد داد، من، آقایِ، عامری، نوشتن، را)

۹ (سال، نَفتِ، هر، مِقدارِ، ایران، زیادی، از، به، دیگر، کشورهایِ، فرستاده می‌شود)

۱۰ (سرتاسر، بَهاری، در، را، گُلِ، من، خندهٔ، بچّهٔ، آن، تَبَسم، دیدم)

---

1 others

تمرینِ چهارُم

۱ پُرسیدَم
۲ می‌پُرسَم
۳ می‌پُرسیدَم
۴ می‌پُرسیدی
۵ پُرسیدی
۶ می‌پُرسی
۷ پُرسید
۸ می‌پُرسید
۹ می‌پُرسَد [می‌پُرسه]
۱۰ می‌پُرسیم
۱۱ می‌پُرسیدیم
۱۲ پُرسیدیم
۱۳ پُرسیدید [پُرسیدیں]
۱۴ می‌پُرسیدید [می‌پُرسیدیں]
۱۵ می‌پُرسید [می‌پُرسیں]
۱۶ پُرسیدَند [پُرسیدَن]
۱۷ می‌پُرسیدَند [می‌پُرسیدَن]
۱۸ می‌پُرسَند [می‌پُرسَن]
۱۹ بِپُرس
۲۰ بِپُرسید [بِپُرسیں]

۱۴ هَمه گُذَشته چند/ چند تا نامه نِوِشت؟
۱۵ شُما نما شنامه‌هایِ خالی، می‌نِوِشتید
۱۶ مَن داستانهایم را/ داستانهای خود را به اِنگلیسی نِمی‌نِویسم
۱۷ چرا این قَدر/ این هَمه نامه می‌نِویسید؟
۱۸ شُما خَسته هستید/ خسته‌اید، چیزی/ هیچ‌چیز نَنِویسید!
۱۹ هَمکارِ من/ همکارَم داستانهایِ خیلی خالِی بَرایِ بَچّه‌ها می‌نِویسد
۲۰ مُدیر اِسمِ تَمامِ/ هَمهٔ شاگِردها را دَر دفترش/ دَفتَرِ خُود نِوِشت

تمرین سِوُّم

۱ مَن اَز دور صِدایِ ضَعیفی م[illegible]یدم/ مَن صدای ضعیفی اَز دور می‌شنیدم
۲ صِدایِ مَرا/ من را می‌شنَوی؟
۳ نَه، چیزی/ هیچ‌چیز نِمی‌شنَوم
۴ آنها صِدایِ ماشینِ مَرا/ مَن را می‌شِنیدَند
۵ رادیُو را نَزدیکتَر بیاوَر، آنها صِدایَش را/ صِدایِ آن را نِمی‌شنَوند
۶ گوشِ پدرم/ پدرِ من کَر است او فَقَط صِدایِ بُلَند را می‌شنَوَد
۷ هَرچه می‌گویَم خوب بِشنُو!
۸ دو سالِ پیش/ قَبل گوشَش/ گوشِ او بِهتَر می‌شِنید
۹ صِدا اَز دور می‌آمَد، وَ مَن آن را خیلی خوب نِمی‌شِنیدَم
۱۰ چه/ چی شِنیدید؟

۵ [زهرا باهاشون نمی‌ره/ نمی‌ره باهاشون]
۶ [باهامون می‌آیین؟/ می‌آیین باهامون؟]
۷ [چی آرش خریدس؟ آرش چی خریدس؟]
۸ براش چه می‌خرد؟
۹ ماهِ گذشته عمویم یک دوچرخه برایم خرید
۱۰ [به چیزی بهش نگو! بهش به چیزی نگو!]
۱۱ [هیچ چی بهشون نمی‌گه]

تمرینِ هشتم

۱ من نامه را با صدایِ بلند می‌خوانم
۲ تو مقاله را با صدایِ آهسته بخوان!
۳ او این شعر را آهسته نمی‌خواند
۴ بچه‌ها هرروز در مدرسه سرود می‌خوانند
۵ چرا شما هیچوقت رمان نمی‌خوانید؟
۶ بابک گاهی داستانِ کوتاه می‌خواند
۷ کتاب جالبی است، سالِ گذشته دوبار آن را خواندم
۸ هرچه به او می‌دادند، می‌گفت کم است
۹ من از آنها می‌ترسیدم، ولی آنها از من نمی‌ترسیدند
۱۰ از من نترس! من دوستِ تو هستم

تمرین پَنجُم

۱ تو نِمی‌تَرسی
۲ ما نَتَرسیدیم
۳ ما نِمی‌تَرسیم
۴ شما نِمی‌تَرسید
۵ آنها نَتَرسیدَند/ می‌تَرسیدند
۶ او می‌تَرسد
۷ شما می‌تَرسیدید/ نَتَرسیدید
۸ من می‌تَرسیدَم/ نَتَرسیدَم
۹ گُربه از سَگ می‌ترسَد
۱۰ سَگ اَز گُربه نِمی‌تَرسَد
۱۱ اَز این حِیوان نَتَرسید؛ خَطَرناک است
۱۲ بَچّه‌ها مَعمولاً اَز دُکتُر می‌تَرسَند
۱۳ [شُما از چی می‌تَرسین؟]
۱۴ تو دیشَب از چه می‌تَرسیدی؟
۱۵ مَن از هیچ‌چیز نِمی‌تَرسَم

تمرین هَفتُم

۱ [باهاش نَرو/ نَرو باهاش!]
۲ [باهام بیا/ بیا باهام!]
۳ [باهات می‌آم/ می‌آم باهات]
۴ [باهاتون می‌آد/ می‌آد باهاتون]

۱ [هَمکارِتون تَریروز حالِش خوب بود، وَلی امروز به چِرِش هَست شاید یه کَمی خَسته‌اَس]

تمرین سیزدَهُم

۱ آوَرده ۲ بُرده ۳ خَریده ۴ تَرسیده ۵ آمَده ۶ پُرسیده ۷ داشته ۸ شِنیده ۹ دیده ۱۰ گُذَشته ۱۱ گِرِفته

تمرین چهاردَهُم

۱ نِوِشتَن ۲ بودَن ۳ شُستن ۴ گُفتن ۵ خواندَن ۶ رَفتَن ۷ بِستَن ۸ خواستَن ۹ شِکستَن ۱۰ رِسیدَن ۱۱ ساختَن

تمرین شانزدَهُم

۱ گرفته‌اَم ۲ گرفته‌ای ۳ شِکَسته است ۴ شِکَسته است ۵ نِمی‌سازَد ۶ ساخته‌ایم ۷ می‌سازند ۸ نَشناخته‌اند ۹ می‌شِناخت ۱۰ نِمی‌شِناختم ۱۱ شِناخته‌اَم، نَشناخته است ۱۲ نِمی‌شناسَند ۱۳ می‌شکَند ۱۴ شِکَسته است ۱۵ بِگیرند

تمرین هِفدَهُم

۱ گُذَشته

۲ گُذَشته /پیش / قَبل

۳ گُذَشته

۴ گُذَشته

تمرینِ نُهُم

۱ من از هیچکَس نمی‌تَرسَم
۲ سه‌شَنبه روزِ چهارُمِ هَفته است
۳ جُمعه تَعطیل است
۴ ناهارِ من یک ساندویچ است
۵ چَند تا درخت جِلُوِ خانهٔ ما است
۶ او دَر کلاس هَمیشه جِلُو می‌نِشست
۷ رئیسِ اِداره جِلُوتر از کارمَندها می‌آمَد
۸ آنها کَمی ناراحَت و بی‌حال بودَند/ آنها ناراحَت وَ کَمی بی‌حال بودَند
۹ شُما مَعمولاً روی صَندَلیِ عَقَب می‌نشینید
۱ مُدیرِ مَدرِسَه صِدایی بُلَند وَ قَوی/ قَوی وَ بُلَند دارَد

تمرینِ یازدَهُم

۱ [پس این بچّه چِشه، چرا شیر نمی‌خوره؟]
۲ [تو اِمروز چِته؟ پدَرِت دیشب چِش بود؟]
۳ [پدرَم چیزیش نَبود مَن هَم چیزیم نیست]
۴ [شما چِطوره؟ حالِتون خوب نیست]
۵ [نه چیزیم هَست حالَم از دیروز بَدتَره]
۶ [رَئیسِتون چِشه؟ چرا این قَدر عَصَبیه؟]
۷ [اینا چِطورن؟ چرا این قَدر دوا می‌خُورَن؟]
۸ [سارا خانُم امروز چِطوره؟ چرا این قَدر بی‌حُوصِله وَ ناراحَتَه؟]
۹ [چیزِ مُهِمّی نیست لطفاً یه لیوان آب بَراشون بیارین]

تمرین نوردَهم

۱ سب گُذَسه باران سدیدی آمد

۲ در چند ماه گُذَسه بَرف بیامَده است

۳ ساگِردها هر روز سَرِ ساعتِ هست صُبح به کلاس میروند

۴ ار دو هفته پس بانکها تعطیل بوده‌اند

۵ بعضی ار هَمسایه‌ها سر بیت سی من می‌آیند

۶ بسیاری ار مردُمِ جهان هنور خانه ندارند

۷ بس ار ساعتِ سه‌ی صُبح به فُرودگاه رَفتم

۸ بسیاری ار مردُمِ روستا صُبح رود صُبحانه می‌خُورَند

۹ باد شدید بعضی آر سیسه‌ها را سِکَسته است

۱ سُما معمولاً چه ساعَتی به اِداره می‌روید؟

تمرین بیست و یِکُم

۱ ده، صدوبیست‌وسه‌وسم، هِزار و دِویست و سی‌وپنج

۲ صَد و دَوارده هزار، هَفتاد و پَنج هِزار و سیصد

۳ سیزده‌وسم، پنجاه و نه، هفت‌هزار و نهصدوسصت‌وسح

۴ سصَد و شَصت و پَنج، سیت‌وچهار، هشت‌هزار و هفصدوشصت

۵ چهارده‌ونیم، هزار و هفصد و چهل

۶ صدوسحاه‌وچهارهزار و هفصد، صَدوحهل‌وشش‌هزاروسیصد، هشت هزار و حهارصد

۷ سی‌ویک هزار و نهصد و هفتاد و پنج، سی و پنج‌هزار و هفصد و سی و پنج

۸ هفت‌هزارو چهارصدوبیست‌وسه، هشتاد و نه‌هزار و هفتادوسش

۵ پیش / قَبل
۶ قَبل / گُذَشته / پیس
۷ پیس / قَبل
۸ پیش / قَبل
۹ گُذَشته / پیش / قَبل
۱ گُذَشته
۱۱ گُذَشته
۱۲ پش ار، گُذَشته / پیش /قَبل
۱۳ پس ار / قَبل ار
۱۴ بیسِ / پَهلویِ / دستِ
۱۵ پیشِ / پَهلویِ / دستِ
۱۶ گُذَشته / پس /قَبل، بشِ
۱۷ پیش، بش ار / قَبل ار، پشِ
۱۸ گُذَشته، قبل ار /پیس ار، پیسِ /پَهلویِ
۱۹ پیش / قَبل، پیشِ / پَهلویِ
۲ قَبل ار / پیش ار، پَهلویِ / پیشِ
۲۱ دَستِ
۲۲ دَستِ
۲۳ دَستِ
۲۴ دَستِ / پیشِ / پَهلویِ
۲۵ دَستِ

حوشحال به مَدرِسه می‌رَوَند وَ دَرس می‌حوانَند اَر ماهِ آبان هَوا کَم کَم سَرد
می‌شَوَد برگِ دِرَحتها زَرد می‌سَوَد دِی، بهمَن، وَ اِسفَند ماههایِ زِمِستانَند دِی
سَردتَرین ماهِ زِمِستان اسب دَر زِمِستان برف سنگین وَ بارانِ سدید می‌آیَد مَردُم
لِباسِ گَرم می‌سوشَند در ماهِ اِسفَند هَم باران بِسیار اسب وَلی هَوا زیاد سَرد
سیب

تمرین بیست‌وپنجم

۱ ماشینِ مِن حارنا / دوبا در داره
۲ حِیر / نَه / بَحیر، هَمهٔ / نَمامِ دَرها مَحصوصِ رانَنده بیسَند
۳ دَرِ حلُوِ سَمتِ چَپ / دَرِ حلُوِ سمتِ راست بَرایِ / مالِ رانَنده اسب
۴ تُرمُز ربرِ بایِ راست اسب
۵ فَرمانِ ماشینِ من در طَرَفِ / سَمتِ حَپ / راست اَسب دَر ماشینِ من فرمان
سَمتِ / طَرَفِ حپ اسب
۶ تُرمُز بابی پاس‌تَر ار تُرمُز دَستی اسب
۷ صَندَلیِ عَقَب، سیشه عَقَب و صَندوقِ عَقَب پُشتِ سَرِ رانَنده هَستَند
۸ شیسه حِلُو در قِسمَتِ حلُو روبرویِ رانده اَسب و سیسهٔ عَقَب در قسمتِ عَقَب
پُستِ سَرِ او
۹ چراغ داخلِ ماشینِ من بالایِ سَرِ رانَنده / دَر طَرَفِ راست رانَنده اَسب
۱ ماشینِ من حهار / دو بَنجره دارد دو پنجره در قِسمَتِ حلُو و دو پنجره در
قسمَتِ عَقَب دو پنجره در طَرَفِ راست و دو پنجره در سَمتِ چپ اسب

۹ هزار و نهصدوهشتادوهفت، هزار و سیصدوشصت و شش

۱ سه هزار و پانصد

تمرین بیست‌ودُوُم

۱ شُده بودَم ۲ شُده بودی ۳ شُده بود ۴ شُده بودیم ۵ شُده بودید ۶ شُده بودَند ۷ می‌شَوَد ۸ خُورده بودَم ۹ می‌شَوَند ۱۰ مـی‌شَوَد[مـی‌شه] ۱۱ خوانده بود ۱۲ رسیده بودیم ۱۳ نَرَسیده بود ۱۴ مـی‌خـوانـد ۱۵ نَخوانده بودَند ۱۶ نَرَسیده بودَم ۱۷ رسیده بودند ۱۸ نَـخوانده بـودَم ۱۹ نَگُفته بودی ۲۰ خوانده بودَم

تمرین بیست‌وسِوُم

دیکته

یِک سال دَوازده مـاه است هر سال چهـار فَصل دارَد هر فَصل سه مـاه است روزِ اَولِ سالِ ایرانی اَولِ فَروَردین است فَروَردین، اردیبِهشت، وَ خُرداد ماههایِ بَهار هَستَند دَر فَروَردین دِرَختها بَرگِ تازِه مـی‌آوَرَنـد گُـل وَ شکوفــه هَمه‌جا دیده می‌شَوَد هَمه‌جا زیـباست هَمهٔ مَـردُم شاد و سَرحـال هَستَند دَر مـاه فَروَردین هَوا هَنوز کَمی سَرد است اُردیبِهشت گَرمتَر اَز فـروَردین است تیر، ماهِ اَول وَ مُرداد، ماهِ دُوُم وَ شَهریوَر، ماه سِوُمِ تابِستان است دَر تابِستان هَوا خِیلی گَرم است مُرداد گَرمتَرین ماهِ تابِستان است دَر تابِستان دَبِستانهـا وَ دَبیرِستانها تَعطیل هَستَند دَر این فَصل میوهٔ تـازه فَـراوان وَ اَرزان است مِـهر، آبـان، وَ آذَر ماههایِ پاییزَند روزِ اَولِ مِهر مَدرِسه‌ها دوباره باز می‌شَوَند. شاگِـردها شاداب و

تمرینِ سی‌اُم

۱ [حی ار من / ارم می‌حوای / می‌حواس؟ ار من حی می‌حوای؟]
۲ [بس اون تَحّه حی می‌حواد]
۳ او می‌داند حه می‌حواهد؟
۴ تا آنحا که من می‌دانَم آنها اس ماسنِ کُهنه را نمی‌حواهند
۵ [نمی‌دونم حی می‌حوام]
۶ هرحه می‌حواهی / می‌حواهند به من نگو / نگویند
۷ آنها ار سما حه می‌حواهند؟
۸ سما ار پدرتان حه می‌حواهند؟
۹ ببخشید آقا، حقدر پول می‌حواهند؟
۱ بچه مادَرس را می‌حواهَد
۱۱ [هرحی حواست بِهِش دادم]
۱۲ او نمی‌دانست حه می‌حواهَد
۱۳ من اسمِ شما را می‌دانم، ولی شما اسمِ مَرا / من را نمی‌دانید
۱۴ آنها می‌دانند من کی‌ام؟ / کی هَستم / که هستم
۱۵ او هیچ‌چیز / چیزی نمی‌دانَد

تمرین سی‌ودُوُم

۱ نَفَر ۲ جِلد ۳ نَفَر ۴ دانه / عدد / کیلو ۵ کیلو ۶ دَست ۷ مُشت / تَـفَر ۸ مُشت ۹ دانه / کیلو ۱ عَدَد ۱۱ عَدَد، عَدَد ۱۲ نَفَر ۱۳ نَفَر ۱۴ دَسته ۱۵ جِلد ۱۶ نَفَر

تمرینِ بیست‌وششم

۱ جِلُو، وَسَط، عقَب ۲ جِلُوِ ۳ پُستِ ۴ جِلُو ۵ پُستِ ۶ پُشتِ سرِ، روبـرو ۷ رو، پُشت ۸ عَقَبِ، پُشتِ سَرِ، روبرو ۹ جِلُو، عَقَب، پُشتِ سَرِ ۱ روبـرو ۱۱ رو، پِیشِ ۱۲ جلُو ۱۳ کِنارِ، جِلُو، روبرو ۱۴ کِنارِ، جِلُو ۱۵ عَقَبِ، جِلُوِ، کِنارِ ۱۶ پیشِ، جلُو ۱۷ کِنارِ ۱۸ پیشِ ۱۹ کِنار، روبرو ۲ پُستِ

تمرین بیست‌وهَشتُم

۱ مَن دَر سالِ هِزاروُنُهصَدوسی ودویِ میلادی مُتَوَلّد شُدم / به دُنیا آمَدم

۲ تاریخِ تَوَلُّدِ من دَهُمِ اُردی‌بِهِشتِ سالِ هزاروسیصَدویازدَهِ شَمسی است

۳ روزِ تَوَلُّدِ من بیست‌وچهارُمِ خُرداد است

۴ دیروز هَفتُم بود

۵ من در ماهِ شَهریوَر / شَهریوَرماه / شَهریوَر به دُنیا آمَدم / مُتَوَلد شُدَم

۶ دیدارِ اَولِ من با هَمسَرَم / زَنَم / خانُمَم / شُوهَرَم در تاریخِ سی‌اُمِ فَروَردینِ هزاروسیصَدوشصت‌وُنُه بود

۷ بَله، من تاریخ کِشوَرَم را خوب خوانده‌اَم خیر، من تاریخ کِشوَرِ خود را / کشوَرَم را / کشوَرِ خُودَم را خوب نَخوانده‌اَم

۸ به نَظَرِ من تاریخ آموزَنده‌تَر از جُغرافی است

۹ بَله، من نامهٔ بدون تاریخ را هَم جَواب می‌دَهم بله، من به نامه بِدون تاریخ هم جَواب می‌دهم خیر، به نامهٔ بدونِ تاریخ جَواب نِمی‌دهم

۱ بله، من تا به حال چَند / چَندتا نامه بِدون تاریخ نِوِشته‌ام من گاهی نامهٔ بدونِ تاریخ نِوِشته‌ام خیر، من هنوز نامه بدونِ تاریخ نَنوِشته‌ام خیر، من هیچوقت / هرگز نامه بدونِ تاریخ ننِوشته‌ام

۴ سما حرا / چرا سما نک نامه / نامه‌ای برایِ من / برایم نمی‌فرستند
۵ [کُدومِشون ناهاس / پسِش می‌موس؟]
۶ بعضی‌شان / بعضی اَز آنها هَنوز نَفَهمیده بودَند
۷ حه کسی / کی واقعاً می‌فهمَد که او چه می‌گویَد
۸ او تا سه روزِ بس نفهمیده بود
۹ یکی از سما / یکی‌تان فردا در خانه بماند
۱۰ همهٔ آنها /هَمه‌شان برایِ همیشه در این کِشور ماندند
۱۱ همهٔ ما را / همه‌مان را به یک جایِ بد / به جایِ بَدی فِرِستادند
۱۲ من خبری / هیچ‌خبر تَرانَش / برای او نَفرستاده‌ام خُون نمی‌دانم کجاست
۱۳ همه‌اَش را / همه‌ٔ آن را برایشان / برای سما می‌فرستَم
۱۴ او هیچکُدامِشان را واقعاً نمی‌خواهَد
۱۵ کُدامشان را واقعاً بیشتَر می‌خواهند؟

تمرینِ سی‌وهَفتُم

۱ [نِمونِسِس] ۲ [نِمیشِسِس؟] ۳ [آوُردَش] ۴ [مَن نِمی‌بینَمِون] ۵ [فُروختَمِش] ۶ می‌فِرِستَمِشان ۷ [می‌آرِیش] ۸ [بیارِش] ۹ من می‌بَرَمَت ۱۰ خُوردنش؟ ۱۱ خواندنش؟ ۱۲ من نَخواندَمَش ۱۳ چَندبار / دَفعه می‌بینیدَش؟ ۱۴ [فَردا می‌بینَمِشون] ۱۵ اَوَّل نَشناختَمَش ۱۶ می‌گیرَمَش ۱۷ گِرِفتَش ۱۸ [من نَگِرِفتَمِس] ۱۹ [بِگیرِس!] ۲ گِرِفته بودَمَش

تمرین سی‌و پنجم

۱ نمی‌فهمند

۲ نمی‌دانم، فهمیده‌اند

۳ می‌فهمند، می‌گویم

۴ می‌فَهمی، می‌گم

۵ فرستاده است

۶ می‌فِرستم

۷ می‌مانند

۸ بفرستند، ندارد

۹ فرستاده‌اند

۱۰ می‌مانم، می‌روم

۱۱ فهمیده‌ای، نفهمیدی، نمی‌فهمی، فهمیده بودی

۱۲ فِرستاده‌ام، می‌فِرستم، نَفِرستادَم، نمی‌فِرستادَم

۱۳ می‌ماند، نمی‌فهمد، نمانده است، مانده بود، می‌فِرستد

۱۴ ماندند، نَفهمیده‌اند، مانده بودند، نمی‌فِرستند، بِفرستند

۱۵ فهمیده بودیم، نمی‌فِرستیم، ماندیم، می‌فِرستادیم، نَفهمیده‌ایم

۱۶ فهمیدند، نمی‌مانند، نمانده‌اند، فِرستاده بودَند، فَهمیده‌اند

تمرینِ سی‌و ششُم

۱ یکی‌شان با من / پیشِ من ماند

۲ هیچکُداممان مُوضوع را نفهمیدیم هیچکُدام اَز ما مُوضوع را نفهمید

۳ لطفاً سه نفرشان را پیش من بِفرستید

چه نُوع / چه حور کِیکی بود؟
۱ خِیلی سرس نَبود، وَلی خُوشمَزَه بود

دَرسِ چِهل و سِوُّم

می‌خواهم نامه‌ای / یک نامه به بَرادرزَنَم بِنویسم
او نِمی‌داند به کُجا بِرَوَد
نِمی‌دانَم به کُجا می‌رَوَم
باید مَقاله را بِنویسند
هَرجا بخواهند / می‌خواهند می‌تَوانید بروند
ما هَروَقت / هر مُوقِع بِخواهیم می‌تَوانیم دُکتُر را ببینیم
آنها هَرچه / هرقَدر می‌خواهَند / بِخواهَند می‌تَوانَند بِخُورند
هَر کدام را بِخواهی به تو می‌دَهَم
هَرکَس را بِخواهند می‌تَوانند ببینند
۱ اگَر بِخواهَد می‌تَوانَد روی آن صَندَلی نَزدیکِ پَنجره بِنشینَد

دَرسِ چِهل و چهارُم

بِرَوَم ۲ بِتَواند، بِکُنَد ۳ بِرَوَند ۴ بیایَد ۵ بِمانند ۶ بِخَرَم ۷ بِبینَم ۸ بِشَوَد، ببینم ۹ بِکُنَم ۱ بسازَم

دَرسِ چِهل و شِشُم

می‌تَوانَم / آیا می‌تَوانَم فَردا شُما را ببینَم؟
مُمکِن است / آیا مُمکِن است کِنارِ شما بنشینَم؟

تمرین سی‌وهشتم

۱ [من چندبار توی خیابون دیدمش]

۲ [ساعت پنج تعدادِ طَرف پارس اینجا]

۳ [صُبح دوشنبه ساعتِ هشت می‌بینمت]

۴ [من کِی می‌بینمتون؟]

۵ [تو چرا خوردیش؟]

۶ [کُجا می‌بَرَنَم؟]

۷ [تو کجا دیدیش؟]

۸ [توی اداره دیدمش]

۹ [پسِ تو می‌فرستمش می‌فرستمش پیشِ تو]

۱ [لطفاً بِفرستیدشون پیشِ من لطفاً پیشِ من بفرستیدشون]

تمرین چهلم

۱ باهند چطور / چه جور دختری است؟

۲ او خیلی خجالتی وَلی واقعاً زیرک است

۳ [این چه نوع / چه جور باریه؟]

۴ باری خَشِن وَ واقعاً خَطَرناکه

۵ هَمکارِ من یک آدَمِ خَشِن وَلی پُرکار است

۶ دوستهای شُما چطُور / چه جور آدَمهایی هستَند؟

۷ همهٔ آنها / هَمه‌شان واقعاً مُحتَرم هَستَند / مُحتَرَمَند

۸ این چه نوع / چه جور سؤالی است؟

۳ او در آشپَزخانه مَشغولِ آشپَزی بود
۴ [او داشت با کارد بازی می‌کَرد او با کارد داشت بازی می‌کرد]
۵ موقعی که بَرق رَفت، شُوهَرَم دَر حَمّام بود
۶ [وَقتی که هواپیما نِشَست مَن تو دَستشویی بودَم]
۷ همهٔ مَردُم خواب بودَند
۸ هوا آفتابی بود، وَ مَن مشغولِ حَرف زَدَن با دوستَم بودَم وَمَن با دوستَم مشغولِ حرف زدن بودَم
۹ دکتر با پرستار حَرف می‌زد
۱ آبِ سَرد رویِ پایَش ریختَم

تمرین پنجاه و یکُم

۱ آرایشگاه روبرویِ مغازهٔ پدر زنِ حمید / آقایِ احمدی است
۲ خیر / نَه، این خیابان هَمیشه شُلوغ است
۳ نه /خیر، در مغازهٔ سبزی فروشی میوه نیست / میوه در مغازهٔ سبزی فروشی نیست / دیده نمی‌شَوَد
۴ کَفّاشی در سَمتِ / طَرَفِ چپِ مغازهٔ آقایِ احمدی است
۵ خیر، مَغازهٔ پدر زنِ حمید در خیابان است مغازهٔ پدر زنِ حمید در کوچه نیست، در خیابان است
۶ پُمپِ بنزین پُشتِ مغازه است
۷ یک میز و یک صَندَلی در عَقَبِ مغازه است در عَقَبِ مَغازه
۸ مَطَبِّ دُکتر رویِ مَغازهٔ سبزی فروشی / آقای احمدی / پدر زنِ حمید است
۹ در این خیابان / در خیابانِ کارگر همه نوع مَغازه عَکاسی، داروخانه   هَست

۳ او می‌توانَد / آیا او می‌توانَد با دوستَش بِرَوَد؟
۴ [مَن می‌تونَم یه خُورده اَز این کیک بُخورم؟]
۵ [می‌تونَم یه چیزی بِهِش بِگَم؟]
۶ آیا ما مجبوریم / ما مجبوریم در خانه باشیم؟
۷ اُمیدوارَم هیچکس خبرِ شُما را نَبینَم
۸ اُمیدوارَم خَبَرهایِ خوبی بَرایِ ما داشته باشند
۹ شُما نَبایَد هیچ چیز بِجُز اِسفِناجِ پُخته بُخورید!
۱۰ بُرُو یک اِستکانِ چایی بَرایِ مَن بیاوَر!
۱۱ بیا کِنارِ مَن بِنشین!
۱۲ [بُرُو یه خُورده سَر بِهِش بِده!]
۱۳ شما مَجبور نیستید سَرِ این میز بِنشینید
۱۴ [نبایَد به کَسی / یه خُورده پول بِهِش بِدَم وَلی فِعلاً مُطمَئِن نیستَم]
۱۵ فیلم جالِب است، بایَد آن را بِبینید

تمرینِ چهل و هَشتُم

۱ داشتَم می‌بُردَم ۲ داشتی می‌ریختی ۳ داشت می‌بُرد ۴ داشتیم می‌ریختیم
۵ داشتند می‌بُردند ۶ داشتَند می‌ریختَند ۷ می‌ریختند ۸ می‌ریخت ۹ بِبُرند
۱۰ بِبَرَم، بُرده ۱۱ بِبُرند ۱۲ نمی‌بُرَد

تمرینِ چهل و نُهُم

۱ وَقتی که قَطار آمَد، مَن مَشغولِ شُستَنِ دَستهایَم بودَم
۲ بَچّه‌ها دَر حَیاط مشغولِ بازی بودَند

تمرینِ پَنجاه و شِشُم

۱ سِنّ او / آقای طاهری پنجاه و شِش سال است آقای طاهری پنجاه و شش سال دارد

۲ پِسر دُومِ او مُهندِسِ برق است شُغلِ پسرِ دُوُم آقای طاهری

۳ او دُونوه دارد

۴ پِدر آقای طاهری کفّاش بود شُغل پدر او کفاشی بود

۵ آقای طاهری در شهرساری مُتولد شُد / به دُنیا آمَد

۶ آقای طاهری با سواد است چُون دیپلُم مُتوسطه دارد

۷ بعد از سربازی یک کارگاهِ نَجّاری دُرُست کَرد / تاسیس کَرد

۸ آقای طاهری آدمی پُرکار است آقای طاهری آدمِ پُرکاری است

۹ در کارخانهٔ او صدوبیست نَفر کارگر / صدوبیست کارگر / صدوبیست نفر کار می‌کُنند

۱۰ خُدا را نَباید فراموش نَکُند هَر چه می‌تَوانَد کار نَکُند تا / هر چه می‌تواند کار و کوشِش / تلاش نَکُند

تمرینِ پنجاه و هَفتُم

۱ یادش، نِمی‌آیَد / نمی‌آمد

۲ یادتان

۳ شما، یادم، نِمی‌آیَد

۴ گرسنه‌شان، می‌شَوَد

۵ اصلاً، سردَش، نِمی‌شوَد / نمی‌شُد

۶ گرسنه‌شان، هست

/ دیده می‌شَوَد

۱ همه جور / نوع سبزی جعفری در این مغازه / در مغازه احمدی دیده می‌شَوَد / هَست در مغازه احمدی

تَمرینِ پَنجاه و سِوُم

۱ او نِمی‌تواند بَندِ کفشَش را بِبَندد

۲ دارم جَعبهایم را می‌بَندم

۳ دارند بَرایِ مِهمانی امشَب لِباس می‌پوشند؟

۴ این اُدکُلُن را نَزَن / نَزَنید چُون بویِ خوبی نَدارد

۵ چه عَطرِ خوبی / خوشبویی زَده است!

۶ پسرَم / پسَرِ مَن دارَد جورابهایَش را می‌پوشَد

۷ دَر اُتاق او / دَرِ اُتاقَش همیشه بَسته بود

۸ آن مَردِ بی‌رَحم دارَد پسَرَش را می‌زَنَد

۹ این بَچّه هَنوز خیلی کوچِک است، بَنابَراین نِمی‌تَوانَد لِباسهایَش را خُودَش بِپوشَد بَنابَراین نِمی‌تَواند خُودَش

۱ اَول دَر را بِزَن، بَعد به داخِلِ اُتاق بُرُو

تمرین پَنجاه و چهارُم

۱ می‌آورَم ۲ می‌شِنَوی ۳ می‌گوَید ۴ می‌بَندیم ۵ دارید ۶ دارَند ۷ می‌بُرد ۸ می‌آمَدی ۹ داشتیم ۱ می‌بینید ۱۱ بِپُرسَم ۱۲ بِخوانَد ۱۳ بِرَوی ۱۴ بِبینیم ۱۵ داشته‌باشی ۱۶ نَخُورید ۱۷ بِفِرِستَد ۱۸ بِفُروشید ۱۹ بِتَرسید ۲ بِخوانَم

تمرین شَصت و یکُم

۱ اِسم / نامِ شُما / اِسمِتان یادَم هَست / یادَم می‌آیَد

۲ [یادِش نیست / نِمی‌آد چی بِهِش گُفتَم]

۳ خِیلی تِشنه‌اَش بود

۴ ما گُرُسنه‌مان هَست

۵ نِگَران نَباشید، سَرِدتان نِمی‌شَوَد

۶ خوابَم می‌آیَد / گِرِفته

۷ دَردَش آمَد / گِرِفت

۸ [دَردَم می‌آد / می‌گیره]

۹ چِرا خَنده‌تان گِرِفته / می‌گیرَد

۱۰ [از چی خَندَه‌تون گِرِفت؟]

۱۱ مِهرَبانی‌تان هَرگِز یادَم نِمی‌رَوَد

۱۲ چَند لَحظه صَبر کُنید / کُن، دارَد یادَم می‌آیَد

۱۳ [داره سَردِش می‌شه]

۱۴ [اَزِش خُوشَم می‌آد]

۱۵ مَردُم از آدَمِ تَرسو بَدِشان می‌آیَد

تمرین شَصت و سِوُم

۱ کی‌بون ۲ اینجایِ ۳ اینجا ۴ چِطوره؟ ۵ کُجایِ ۶ اینجایِ ۷ چِتون

۸ کُجایِ ۹ کُجایِ ۱۰ چه، کی‌شه؟

۷ خوابَم، نمی‌گیرد

۸ سما، خوابش، می‌بره

۹ یادم، رَفت، گُفتم

۱۰ نه، سَردَس، هست / بود

۱۱ تَنها، نیست / نَبود، گرمَس، هست / بود

۱۲ خیلی، خَنده‌اس، می‌گیرَد / می‌گِرِفت

۱۳ نفس، خُوشَم نِمی‌آیَد / نمی‌امد

۱۴ از، بیستَر، خُوشَش می‌آیَد / می‌آمَد

۱۵ آدَمِ، بَدم، می‌اید

تمرین شَصتُم

۱ گِرِنه‌اَس، گِرِفت / می‌گیَرد

۲ چی، غُصّه‌تان، می‌گیرَد

۳ پِسَرِس، خُوشم، نِمی‌آیَد / نِمی‌آمَد

۴ مایِت، بُرده / زَده

۵ خُشکم، زَده

۶ خیفس، می‌آیَد / می‌آمد، فَشَنگش، بِفُروشَد،

۷ هَمهٔ، از خَشی، اداره، بَدِشان

۸ مِهمان، از دستَت، خُوشِشان، آمَد

۹ مَردُم، رَفتارِ، بَدِشان، می‌آیَد

۱۰ تَشنَم، هَست / تَشنه، نِمی‌خواهَم

۹ [او/ اون حواسِ می‌آد/ گِرِفته بِرارِس اِرار نه کَمی/ نه خُورده بِخوابه]

۱ هرگز / هیچوَقت نِمی‌گُذارَم آن کار را نُکُنی

۱۱ بِگُذار/ بِگُذارید حیرهایِشان را رویِ میز بِگُذارَند

۱۲ [بِرار پولَم رُو تو بانک بِرارَم]

۱۳ بگذار/ بگذارید فیلم را بِبینَد/ تَماشا کُنَد

۱۴ بگذارید/ بگذار هر چه می‌خواهَند بِکُنَند

۱۵ بگذارید/ بگذار لِباسمان را بِپوشیم

۱۶ جِلُوِ من /جِلُوَم

۱۷ پُشتِ او/ پُشتَش، پُشتِ سَرِ او/ پُستِ سَرَش

۱۸ دَر عَقَبِ ماشین

۱۹ خُورشید پُشتِ اَبرهاست

۲ بالای کوه/ رویِ کوه

۲۱ پایینِ تَپّه

۲۲ او به طَرَفِ شُما نِمی‌آید

۲۳ کَمی به جِلُو بِرَوید/ بُرُو، بِرَوید جِلُو/ بُرُو جِلُو

۲۴ چرا بالایِ / روی دِرَخت رَفته‌ای؟

۲۵ چُون نِمی‌خواستَم مرا بِبینید

۲۶ فوراً بیا پایین/ بیا پایین فوراً

تمرین شصت و پنجم

۱ می‌سوزد

۲ نفس

۳ بگذارید [بزارین]، بنویسم

۴ [نمی‌زاره]، بیفتد [بیفته]

۵ می‌افتم، می‌سوزم، می‌گذارم، می‌اندازم

۶ می‌افتاد، گرفتمش

۷ بگذار [بزار]، بخورد

۸ افتاده

۹ بینداز [بنداز]

۱۰ می‌افتند / می‌افتادند، می‌اندازند / می‌انداختند، می‌سوزند / می‌سو
می‌گذارند / می‌گذاشتند

تمرین شصت و ششم

۱ [بزار کنارِت بشینه]

۲ این جعبه سنگین را رویِ زمین بگذارید/ بگذار

۳ او دستِ راستش را رویِ چشمِ چپش گذاشته است

۴ نمی‌گذارم شما آن ماشینِ خیلی/ بسیار گران را بخرند

۵ [اون حیوون نمی‌زاره هیچکس بهش نزدیک بشه]

۶ او هیچوقت/ هرگز نمی‌گذارد دخترش این قدر/ این همه آشغال بخرد

۷ [اونا نمی‌زارن من این کارو بکنم]

۸ من تشنه‌ام هست، لطفاً بگذارید کمی آب بخورم

تمرین هَفتاد و یکُم

۱ دَربارهٔ / راجع به آن فِکر کرده‌اند؟ آیا ؟
۲ او قَبلاً راجع به / دربارهٔ آن فِکر کرده بود
۳ فِکر نمی‌کُنم بِتوانم
۴ کَمی بیشتر دربارهٔ / راجع به آن فکر کُنید/ فکر کن
۵ ما داریم فکر می‌کُنیم
۶ او هیچوَقت/ هرگز دربارهٔ /راجع به چیزی/ هیچ چیز فکر نمی‌کُنَد
۷ بُرو از او تَشَکُّر کن/ بِرَوید تشکُّر کنید
۸ آنها هَنوز از من تشکُّر نَکرده‌اند
۹ بچه‌ها داشتند تِلویزیون تماشا می‌کردند/ می‌دیدَند بَچّه‌ها مَشغولِ تَماشایِ / دیدَنِ تِلویزیون بودَند
۱ چراغها را خاموش کرده‌اند؟ آیا ؟
۱۱ او پولَش را کِی گُم کَرد؟
۱۲ از شُما خواهِش می‌کُنم آن کار را نَکُنید
۱۳ در این اُتاق بازی نَکُن/ نَکنید
۱۴ ما هَمهٔ / تَمامِ چراغها را رُوشَن کَرده بودیم
۱۵ نمی‌دانَم با کی /چه کَسی حَرف بِزَنَم / صُحبَت کُنَم
۱۶ او با کی/ چه کَسی دارَد صُحبَت می‌کُنَد/ حَرف می‌زَنَد

تمرین هَفتاد و سِوُم

۱ وقتی که او درگُذَشت/ از دُنیا رَفت پَنجاه و هَشت سال داشت
۲ او در هَمِدان در گُذَشت/ از دنیا رفت

تمرین شصت و هشتم

۱ آقای احمدی/ او می‌رفت آقای حمدی را ببیند
۲ چون ماشینش خراب بود
۳ چون دو روز قبل تصادف کرده بود/ چون تصادف کرده بود
۴ خیر/ نه/ نخیر، او هم ماشین نداشت/ ماشینِ او هم خراب بود/ او هم ماشینش خراب بود
۵ او به طرفِ/ سمت خیابانِ حافظ می‌رفت
۶ اسمِ / نامِ دوست او / دوستش آقای حمدی/ حمدی بود
۷ به نظرِ من خانه دوستِ آقای احمدی در خیابانِ حافظ است
۸ بله، آقایِ فرزان بچّه دارد
۹ بله، او آقای حمدی را می‌شناخت، فرزان او را می‌شناخت
۱۰ او شنیده بود که آقای حمدی مریض/ بیمار است

تمرین هفتادم

۱ تشکّر می‌کنم ۲ فکر می‌کند ۳ روشن کند/ کن ۴ باری کنند ۵ تماشا می‌کند، خاموش کند ۶ باری می‌کردم ۷ گُم کردم، پیدا کردم ۸ گُم کرده بود، می‌خواست ۹ خواهش می‌کنم، روشن کنید ۱۰ پُر کنید ۱۱ کوشش کرد، روشن کند ۱۲ ازدواج می‌کند ۱۳ حرف زدم، نتوانستم، آرام کنم ۱۴ تشکّر کند ۱۵ فکر می‌کنم، آرام کنم

۹ ابوعلی سینا در شهر هَمِدان از دُنیا رفت
۱۰ کِتابهای او را به زبانهای گوناگون تَرجِمه کرده‌اند

تمرین هفتاد و پنجُم

۱ کفشهایی که ۲ باسابی که ۳ ماشینی را که ۴ دکتری که مَطَبش ۵ خبری که
۶ بیمارستانی که ۷ با مردی که ۸ خَبَری که ۹ به جاهایی که ۱۰ وَقتی که ۱۱
مردی که، اَرزان/ از او

تمرین هفتاد و شِشُم

۱ مردی که کنار پنجره نشسته است آقای احمدی است
۲ اسبِ سِفیدی که زیرِ درخت است مال همسایه شماست
اسبِ سِفیدی که مال همسایه شماست زیر درخت است
۳ کَسی که این مقاله را نوشته است آدمِ شُجاعی است
۴ کتابی را که شما خوانده‌اید من هم خوانده‌ام
۵ شاگردی که درس می‌خواند در امتحان حَتماً قبول می‌شود
۶ زنی که بچّه‌اش را شیر می‌دهد مادرِ مهربانی است
۷ آقای صفا که پسرش سی سال دارد خودش هَنوز جوان است
۸ چرا هدیه‌ای را که علی به شما داد قَبول نکردید؟
۹ با مردی که دیروز حرف می‌زدید آشنا هستم
۱۰ فُروشنده‌ای که این پالتو را اَرزان/ از او خریدم آدم راستگویی است

۳ نام کتابِ او «قانون» است
۴ ابوعلی‌سینا در ایران به دُنیا آمَد/ مُتَوَلّد شد
۵ او کتابهایِ فَراوانی/ بسیاری / [زیادی] نِوِشته است
۶ او از پنج سالِگی دَرس خواندَن را شُروع کَرد او از پنج سالگی شُروع به درس خواندن کَرد
۷ او در هجده سالگی طَبیبِ / پِزشکِ مَعروفی/ مَشهوری بود
۸ چُون بیمارهایِ مُحتاج/ فَقیر را به رایگان معالِجه می‌کَرد
۹ بَله، به دَرس خواندَن و مُطالِعه عَلاقهٔ فراوان/ بسیار/ [زیاد] داشت او به درس خواندن و مطالعه خیلی عَلاقه داشت
۱ از وَقتی که پِزشکِ ماهِری شُد از هجده سالگی به او ابوعلی سینا می‌گفتند

تمرینِ هَفتاد و چهارُم

۱ ابوعلی سینا کتاب را بیش از هر چیز دوست داشت/ دوست می‌داشت
۲ ابوعلی سینا در حُدودِ هزار سالِ قَبل در ایران مُتَوَلّد شد
۳ او به درس خواندن عَلاقهٔ فراوان داشت
۴ او به تدریج کِتابخانه کوچَکی برای خود درست کَرد
۵ هر جا کتابِ تازه‌ای می‌دید، آن را می‌خَرید
۶ ابوعلی سینا پزشکِ بسیار مهربانی بود
۷ او نسخهٔ تَجربه‌هایِ خُود را در کتابهایِ گوناگون نوشته است/ می‌نوشت
۸ او در سِنِ پنجاه و هشت سالِگی درگُذَشت

۶ بله، پهلوهای بیمار خیلی درد می‌کرد
۷ خیر، خیرِ مُهِمّی نَبود بیماری مهمی نداشت
۸ مَجبور بود غذاهای ساده بخورد، مِثلِ سوپ مَجبور بود غذاهای ساده مِثلِ سوپ بِخُورد
۹ بله، بیمار عِلاوه بر سُرفه عطسه هم می‌کرد
۱ یک شَربَت برای سینهٔ او/ بیمار نوشته بود
۱۱ بله، او بجز شَربَت دواي دیگر هَم داشت، قرصِ مُسَکِّن و آمپولِ ویتامین
۱۲ به عَقیدهٔ / به نَظَرِ من بیمار دواهایش را از داروخانه نمیه گِرِفته است
۱۳ برای این که سَرَش دَرد می‌کرد چون مَریض/ بیمار بود وَ سرش دَرد می‌کرد
۱۴ عصرِ آن روز، ساعتِ چهارِ بَعدازظُهر
۱۵ بَله، بیمار سی و نُه دَرَجه تَب داشت تبِ او سی و نُه دَرَجه بود تَبِ بیمار شَدید بود، سی و نه درجه

تمرینِ هشتاد و یکُم

آوَرَنده، بِشکَننده، سوزَنده، خَرَنده، بَرَنده، گیرَنده، آیَنده، بُرَنده، کُنَنده، خُورَنده، رَوَنده، دارَنده، شِنَوَنده، زَننده، کُشَنده، سازنده، خوانَنده، گوینده، کَشَنده، نویسَنده

تمرینِ هَشتاد و دُوُم

۱ آیَنده ۲ نِویسندهٔ ۳ بُرنده ۴ خوانَندهٔ ۵ سوزَنده ۶ گوینَدهٔ ۷ کُشَنده
۸ سازَندهٔ ۹ دارَندهٔ ۱ گیرَندهٔ

تمرین هَفتاد و هَشتُم

۱ سیبی که من خُوردم خیلی تُرش بود سیبی که خیلی تُرش بود من خُوردم

۲ دوایی که دکترم به من داد نسبتاً گِران بود

۳ مهندسی که این ساختمان را ساخته است اکنون مرده است

۴ مَگَس و پَشه را که حَشره‌های موذی هَستَند بِکُشید

۵ با آن که حالَش خوب شُده هنوز نمی‌تواند راه بِرَوَد

۶ سعی کنید سیگار نکشید چون چیزِ مُفیدی نیست

۷ از اِشتباهی که کَردَم مُتِأَسِّفَم، خواهِش می‌کنم مَرا بِبَخشید

۸ آدمهایی که بَدخو هَستَند زندگیِ خوشی نَدارَند

۹ این سسا اطلاعاتی را که به دست می‌آوَرد به صورتِ کتاب می‌نویسد

۱۰ پیرمردی که عُمرش به هشتاد و نُه رسیده بود لَحظه‌های آخرِ زندگی را می‌گُذَرانید

تمرین هَشتادُم

۱ سَر و گَردَن و پَهلویِ بیمار درد می‌کرد

۲ برایِ این که/ چُون دَماغَش گِرفته بود

۳ بیمار شبها بیشتَر سُرفه می‌کرد بیمار شب بیشتر از روز سُرفه می‌کرد

۴ چون/ برایِ این که شِکَمَش کار نکرده بود و اصلاً اِشتها نداشت برای این که اشتها نداشت چون شکمش کار نکرده بود

۵ خیر، نمی‌توانست بخوانَد دِلش می‌خواست که بخواند ولی/ امّا خوابَش نمی‌بُرد

تمرین هشتاد و هَشتُم

۱ مَردی به سِنّ شما
۲ اُتاقی به طولِ هَشت مِتر و به عَرضِ پَنج مِتر
۳ پیرمَردی به سادِگیِ یک بچه
۴ پول من به اَندازهٔ پولِ شُما / مالِ شُما نیست
۵ اُتاق او به بُزُرگی یک جَعبه بُزُرگ بود
۶ آیا لِباسهایِ شُما به تَمیزی و شیکی لِباسهایِ او هَست؟
۷ آنها چکی به مبلَغِ هزار و پانصد تومان برای من / بَرایَم فِرستاده‌اند
۸ ماشینِ به این بُزُرگی بنزینِ زیاد اِحتیاج دارد
۹ آیا واقِعاً به دوستی من اِحتیاج دارید؟
۱۰ شُما دیگر اِحتیاج به اِستراحَت نَدارید، چون حالِتان کامِلاً خوبَست
۱۱ من اِحتیاج نَداشتَم پیشِ شُما بیایَم
۱۲ آنها یک دیگر را دوست دارند
۱۳ [خِیلی مُتِشَکِّرَم، امّا / وَلی دیگه مِیل نَدارم]
۱۴ [نِگَران نَباش، من یکی دیگه بِهِت می‌دَم]
۱۵ [ما کامِلاً می‌تونیم با هَم دیگه بِسازیم]

تمرین نَوَدُم

۱ دیگری ۲ می‌خُورَد ۳ دَرد ۴ به ۵ به دردمان ۶ جایِ ۷ نه، نبودَم ۸ پُر ۹ پُر از ۱ دیگر ۱۱ تا، کُنَم ۱۲ تا ۱۳ دستِ، پُر ۱۴ از ۱۵ تَرس ۱۶ اَز تَرس ۱۷ نوبتِ، از، بُلَند ۱۸ بَرایِ ۱۹ تویِ، جه ۲ چه/چه کار

تمرین هشتاد و سوم

جَوانی، بُدخویی، بِستگی، گُرُسنگی، زِشتی، دیوانگی، زردی، گرمی، بُزُرگی، کوچَکی قَشَنگی، مِهرَبانی، خوبی، بَدی، سمری، خَستگی، بیماری، اَفسُردگی، خُوشی، سُرخی، رُوشَنی، تاریکی، آموزَیدگی

تمرینِ هشتاد و چهارُم

تَنَبلی تازِگی آموزَیدگی، سَختی، آسانی، تاریکی، دُرستی، بیچارگی، خُشکی، خُودخواهی، نادانی، ناراحَتی، دُورویی، نِگرانی، پَستی، بیماری/ مریضی

تمرین هَشتاد و پنجُم

اِفریقایی، آسیایی، اروپایی آمریکایی، هِندی، پاکِستانی، تِهرانی، ایتالیایی، اِسپانیایی، دانمارکی، روسی، دَریایی، آسمانی، هَوایی، زَمینی، آهَنی، فِلزی، نایلُونی، مَحمودی، عامِری، طَلایی، نُقره‌ای، مِسی، شُمالی، جُنوبی، شَرقی، غَربی یونانی، چینی، ژاپنی، پَنبه‌ای، پَشمی، شَهری، روستایی

تمرین هشتاد و شِشُم

پُستِ هوایی، پُستِ زَمینی، نامهٔ هوایی، کِتابی، بَبرِ کاغَذی، اِنگلیسی، فَرانسَوی (= فَرانسه‌ای)، تُرکی، چوبی، آلمانی، عَرَبی، خارِجی، تاریخی، بارانی، لِباسِ تابِستانی، روزِ زِمِستانی بَرفی، توفانی، هَوایِ بَهاری، دُولَتی

۵ سه رور به او وَقب دادَم که فِکر کُند
۶ حَعبه سَنگس بود، باحار ار او حواهس کَرَدم که به مں کُمَک کُند
۷ حون حَسته‌ام بمی‌تَوانَم کارَم را تَمام کُنَم
۸ اُناق کارِ مں پُر ار کناب و کاعَد اسب
۹ ار بَس در فِکرِ گُلها بوده‌ام همه حا گُل می‌بینَم
۱ بچّه‌ها ار سادی فَریاد کِسیدند

تمرین نَوَد و سوُم

۱ او پَروانه‌ای بیدا کرده بود
۲ عبّاس / او برَسوهایی را دیده بود که ار حَوب بَرگَسته بودند او پَرَسوهایی را که ار حوب برگسته بودند دیده بود
۳ برایِ اس که / چُون ریررمس بَمدار و باریک اسب و پَروانه‌ها در رِمستان در حای بَمدار و باریک می‌حوابَند
۴ او گفب اس پَروانه دیرور ار حوابِ رِمستانی بیدار سده اسب
۵ او مَسعولِ تمیر / باکیره کردن ریررمس بود
۶ مادرس ار او حواسب که ریررمین را تَمیر کُنَد
۷ بدرِ گوسدهٔ داستان در یک کارحانه کارگر بود سُعلِ پدرِ او / گوسدهٔ داستان کارگری بود
۸ ار وقتی که در کلاسِ سِوُّم دَبستان درس می‌حواند
۹ عید نورور، رور اَوَّلِ بَهار اسب
۱ آقای حردمَند به او یاد داد که دُرُست ببیند و دُرُسب بِسنَوَد آقای حردمند دُرُست دیدن و دُرُست سسدن را به او / گوسدهٔ داستان یاد داده بود

تمرین نوَد و یکُم

۱) من در کلاس سوم دبستان درس می‌خواندم،
مُعَلِّم من بود،
در همهٔ عمر به دَردَم خُوردَند،
فکر می‌کنم،
ما درآنها زندگی می‌کردیم،
به صورتِ خستهٔ مادرم نگاه کردم،
داستانِ پروانه را بَرایَش گُفتَم،
از خَنده بَرگَشته بودند،
از خوابِ زمستانی بیدار شُده بودند،
زمستانها در جای نَمدار و تاریک می‌خوابَند و بَهار بیدار می‌شَوَند

۲) زندگی، نِگهداری ، زِندِگی، خُوشحالی، شادی

۳) بَهاری، زمستانی

۴) دُرُست، دیگَر، بِسیار، بِهتَرین، آخَر، کامِلتَر، مَعلوم، اَوَّل، خُوش، کوچکتَر، بهتر، زود، تَمیز، کَثیف، پُر، خَسته، پاکیزه، پاک، راست، خالی، رَنگین، سُرخ، سیاه، تَمام، خُوشحال، بَعد، بُلَند، بیدار، پیدا، نَمدار، تاریک، ساکِت

تمرین نود و دوُّم

۱ من هرگز کُمَکهایِ شُما را فَراموش نِمی‌کُنم
۲ هر وقت که شما را /پدَرتان را می‌بینَم به یادِ پدَرتان / شما می‌اُفتَم
۳ چیزهایی که شما به من دادید به دَردَم می‌خورَند
۴ داستان را از اَوَّل تا آخَر بَرایمان تَعریف کَرد

۱۲ شاگردها دَستور داده شدند که / به شاگردها دستور داده شد که
۱۳ بیمار به بیمارستان برده شده است
۱۴ مَعذِرَت آپارتمان همهٔ گذشته اِجاره داده شد
۱۵ این زمین فروخته می‌شود، انشاءَالله

تمرین نود و هَشتُم

۱ شما ایستاده‌اید
۲ او ایستاده است
۳ [من وای نِمی‌سُم]
۴ آنها هرگز نمی‌ایستَند
۵ [ما هرگز وای نِمی‌سیم]
۶ [کی نشتِ در وای ساده؟]
۷ [روبروی من وای نَس / وای نَسّا]
۸ [هیچوَقت / هرگز وَسَطِ جادّه وای نَس / وای نَسّا]
۹ او همیشه در بَرابَرِ / در مُقابِلِ / روبروی آینه ایستاده است
۱ [به حَن دَیقه واس / وایسا تا قَطار باد]

تمرین صَدُم

۱ چه قدر پول لازم دارید؟
۲ تنها کسیْ که با او هَمکاری می‌کرد من بودم
۳ بالأخره مُوفق شُدم آپارتمان کوچکی در خوب شهر اِجاره کُنم
۴ خوب شد که قَبلاً کتاب را خوانده بودم خوب شد که کتاب را

تمرین نوَد و چهارُم

حال	گدسته	گدسته نقلی	گدسته دور	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
می‌گُدرَمَ	گدشتَم	گُدشَه‌ام	گُدسته بودم		گُدرَنده	گُدَشه
می‌گُدرَی	گُدشَتی	گدشه‌ای	گدشه بودی	بِگُذَر		
می‌گدرَد	گدشت	گدشه است	گدشه بود			
می‌گدرَیم	گُدَشتیم	گدشه‌ایم	گدشه بودیم			
می‌گدرید	گُدَشتید	گدشته‌اید	گدشه بودید	بِگُذَرید		
می‌گُدرند	گدشَتند	گدشته‌اند	گدسته بودند			

تمرین نود و ششُم

۱ نامهٔ سِفارِشی به وسیلهٔ پُستچی به من داده شد
۲ خَواهِرهای خواهر زنم دُزدیده شُدند
۳ یَخ به وسیلهٔ فَرَنده از یخچال بیرون آوردَه شده است یخ از یخچال
۴ فیلم به وَسیله ناصِر در دوربین گذاشته شد فیلم در دوربین
۵ لباس عروس به وسیلهٔ یک خَیّاطِ خوب دوخته شده بود
۶ [تمر از روی ناک کَنده شده] [تَمر به وسیلهٔ سرم]
۷ زمین به وسیلهٔ تَعصی کَنده می‌شَودَ
۸ این گلدانِ سَنگین به وسیلهٔ چه کَسی روی میز گذاشته شده است؟
۹ گفته می‌شود که مُرده‌ها به وسیلهٔ حضرتِ عیسیٰ عَلَیه السّلام زِنده می‌شدند
۱ لطفاً ، صدایتان شنیده نِمی‌شود
۱۱ همهٔ میوه‌ها خُورده شدند

تمرین صدوچهارُم

۱ می‌آیم
۲ جواب می‌دهم
۳ می‌بینید
۴ نبودید، فرض کنید
۵ نمی‌خواست، باز کُند
۶ می‌دانست، نمی‌آورد
۷ شِکایَت می‌کنم
۸ [بپوشیں / می‌پوشیدیں / پوشیده بودیں، سرما نمی‌خورں / سرما نمی‌خوردں]
۹ مُخالفت کنید / مخالفت می‌کردند / مخالفت کرده بودید، اِستعفا می‌کنم / استعفا می‌کردم
۱۰ سعی کنید، فراموش کنند
۱۱ بود / باشد، می‌پذیرفت / می‌پذیرد
۱۲ اطاعت نکنید / اطاعت نمی‌کردند / اطاعت نکرده بودید، اِخراج می‌کند / اخراج می‌کرد / اخراج کرده بود
۱۳ دقّت کرده بود / دقّت می‌کرد، پیش نمی‌آمد

تمرین صدوششُم

۱ من اگر / اگر من جای شما بودم ماشینِ به این کوچکی را نمی‌خریدم
۲ شما اگر / اگر شما جای من بودید، آیا به او اعتماد می‌کردید / به او اعتماد ؟
۳ اگر شما قبلاً به من گفته بودید، نمی‌گذاشتم بَرَود

۵ حمانعالی هرحا که سریف سرند من هم می‌ایَم
۶ لارم سست حری به او نگوسد حری لارم
۷ او دوسب ندارد نا سما به مِهمانی نَرود
۸ دوسب فراسویِ من عداهایِ ایرانی را حیلی دوسب دارد
۹ حوب سد که اسناد آمد والا کلاس نعطیل می‌سد
۱ نو نه سها برادر من نَلکه دوسبِ من هسنی

تمرین صد و دُوّم

۱ ناری کَرد ۲ گُفب ۳ نِمی‌سود، کرد ۴ مارره کرد ۵ موافِقَب کـرد ۶ سُروع کرد ۷ حریدِ ۸ رونروشد ۹ رِسید ۱ دید ۱۱ استادگی کرد ۱۲ لوس کرد

تمرین صد و سِوُم

۱ اگر دسنان را نوی اش نگذارید می‌سورد
۲ اگر لیوان را نگرفته بودم سکسته بود
۳ اگر بول داسیم ماسیسان را می‌حریدم
۴ اگر هوا حیلی سرد سود محبور هستم پالتو بپوسیم
۵ اگر حدای نکرده ار پلّه‌ها نُیفتد پاین می‌شکند
۶ اگر چند دفعه سشتر صَبر می‌کردم می‌توانستم وریر را ببیم
۷ اگر شما نَحُسب‌وریر بودید چه کار می‌کردید
۸ من اگر / اگر من حایِ شما بودم با پیشنهادِ او موافقب می‌کردم
۹ اگر کسی به نو حَمله کرد نو ار حُودب دفاع کن
۱ اگر پولدار بودم یک بیمارستانِ مُجهز برای بیمارهایِ فَقیر تاسیس می‌کردم

۳ مطمئن هستم که او حرفِ شما را به دل گرفته است
۴ از دستِ این موشهای مُزاحم به تنگ آمده‌ام
۵ دلم برایِ این حیوان بیچاره می‌سوزد
۶ دلم هرگز نمی‌خواهد برایتان دردِ سر / دردِسر برایتان دُرست کنم
۷ [خواهش می‌کنم حرفِ این بَچه‌رُو به دل نگیرین]
۸ [امروز چه غذایی / چه غذایی امروز دلتون می‌خواد؟]
۹ [دلم از ناراحتِیِ مردم می‌گیره از ناراحتی مردم دلم می‌گیره]
۱ [هنوز پسرم / پسرم هنوز از مدرسه بَرنگشته، دلم شور می‌زنه]

تمرین صد و دهُم

۱ دلم ۲ می‌کنم، به‌دل ۳ دست، سر ۴ تَنگ ۵ کنم ۶ کرد / کرده است / می‌کند ۷. دستِ، به تنگ ۸ سر، کرد / کرده است / می‌کند ۹ می‌خواد ۱ نمی‌آد، کنم ۱۱ دِلت / دِلتون

تمرین صد و سیزدهُم

۱ او گفت که حضرت محمّد به کودکان بسیار علاقه داشته است
۲ او گفت که با بچه‌ها به احترام رفتار می‌کرده است
۳ او گفت که پیش از آن که کودکان به پیامبر سلام کنند او به آنها سلام می‌کرده است
۴ او گفت که او همیشه در بارهٔ بچه‌ها به مسلمانها سفارش می‌کرده است
۵ او گفت که پیامبر می‌فرموده است که کودکان را گرامی بدارند / بدارند
۶ او گفت که با آنها مهربان باشند / باشند

۴ حرف او را باید باور کرد
۵ به شاگردها باید اعتماد کرد
۶ من شما را نمی‌بخشم مگر این که از من مَعذِرت بخواهید
۷ [مگر این که اهسته حرف کنی وِالا پول رو دستِ تو نمی‌دَم]
۸ مگر شما صُبحانه‌تان را خورده‌اند؟
۹ [بله، چطُور مَگه؟]
۱۰ ولی شما قرار بود برایِ من صبر کنید
۱۱ مگر شما شنبه گذشته او را نَدیدید؟
۱۲ نه خیر / نه
۱۳ چرا؟
۱۴ برای این که در خانه نبود / خانه نبود
۱۵ مگر شما دیروز به اداره نَرفتید؟
۱۶ چرا، رفتم

تمرین صد و هفتُم
۱ مگر ۲ نَه / نه ۳ مگر ۴ نَه / نه ۵ مگر ۶ چرا / نه ۷ مگر ۸ چرا / نه
۹ مگر ۱۰ بله / نه ۱۱ مگر ۱۲ چرا / نه ۱۳ مگر ۱۴ چرا / نه ۱۵ مگه
۱۶ بله / نه ۱۷ مگر ۱۸ چرا / نه ۱۹ مگر ۲۰ چرا

تمرین صد و نُهم
۱ چه طور دِلتان می‌آید بَچّهٔ به این کوچکی را کُتک بزنید
۲ آیا دلتان می‌خواهد با دوستتان دردِ دل کنید؟

تمرین صد و هفدهُم

۱ [مَنَم همین طُور]، من هم بَدَم می‌آید

۲ من هم نَشناختم

۳ اَفشین هم همین طُور

۴ [دلِ مَنَم گرفته / دلِ مَنَم هَمین طُور]

۵ من هم هَمین‌طُور

۶ از دستِ شما هم کاری ساخته نیست

۷ [دلِ مَنَم هَمین طُور]، [دلِ مَنَم تَنگ شُده]

۸ من هم ندیده بودم من هم همین‌طُور

۹ [مَنَم نِمی‌دونَم]

۱۰ پرویز هم هَمین طُور

تمرین صد و هجدهُم

۱ [اونا قبلاً من رو دیده بودن، مَگه نه؟]

۲ [امروز هوا خیلی سرده، نیست؟ / مگه نه؟]

۳ [شما دیروز خونه نبودین، بودین؟]

۴ [مِلَک از خواب بیدار شده، مگه نه؟ / نشده؟]

۵ [شما هنوز نِمی‌دونین اسم من چیه، می‌دونین؟]

۶ [او هنوز نِمی‌دونه من کیَم، می‌دونه؟]

۷ [حمید یه کمی عَصَبانی بود، نبود؟ / مگه نه؟]

۸ [تو حَقیقت رُو به من می‌گی، مگه نه؟ / نمی‌گی؟]

۷ او گفت که کسی که به کودکان مهربانی نکند مسلمان نیست
۸ او گفت که یکی از اصحاب پیامبر می‌گوید
۹ او گفت که یک روز نماز را با حضرت خوانده است
۱۰ او گفت که با او به طرفِ خانه رفته است
۱۱ او گفت که عِدّه‌ای از کودکان را دیده است
۱۲ او گفت که بچه‌ها با شادی به اِستقبال پیامبر آمده‌اند
۱۳ او گفت که پیامبر آنها را نوازش کرده است
۱۴ او گفت که پیامبر با مهربانی دست بر سرشان کشیده است
۱۵ او گفت که حضرتِ محمّد با خنده و خوشرویی با آنها گُفتگو کرده است

تمرین صد و پانزدهُم

نَفَهمیدَن، بی‌نَمَک، بی‌حُوصَله، بی‌خَطَر، ناآرام، ناهوش، نَخواندَن، نامُحَرَم، بی‌سَلیقه، نَخواستَن، نامُطمَئِن، نامُمکِن، حرف نَزَدن، بی‌فِکر، نَفَهمیدن، ناخوش، بی‌مَزه، بی‌اَدَب، بی‌حَرَکَت، ناپاک، ناآشِنا، بی‌گُناه، نَبَخشیدَن، نَایستادَن، ناحَقّ، بی‌مَعنی، بی‌دردِسَر، بی‌اراده، بی‌شُعور، ناپیدا

تمرین صد و شانزدهُم

بی‌شعور، بی‌اراده، بی‌حُوصله، بی‌هوش، بی‌سَلیقه، بی‌مَزّه، بی‌دِقّت، بی‌تَرس، بی‌اِنصاف، بی‌عَلاقه، بی‌مَعنی، بی‌اَدَب

تمرین صد و بیستمُ

١ مں امرور چهار کیلو انار ار میوه فروشی برایِ دوستم حریدم / امرور مں چهار کیلو انار برایِ دوسىم ار میوه‌فروسی حریدم / مں امرور برایِ دوسىم حهار کیلو انار ار میوه‌فروشی حریدم / مں امرور ار میوه‌فروشی حهار کیلو انار برایِ دوسىم حریدم

٢ حیلی دلم می‌حواهد دوباره شما را ببیىم / حیلی دلم می‌حواهد شما را دوباره ببیىم

٣ مں مادرم را بیش ار هر کَس دوست دارم

۴ ابن‌سینا در حدودِ هرار سال پیش در ایران به دُنیا آمد

۵ او کتابحانهٔ کوچکی برایِ حود دُرست کرد / او برایِ حود کتابحانهٔ کوچکی درست کرد

۶ یکی ار شاگردها داستانی را در کلاس تعریف کرد

٧ هر چه برایِ حود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار

٨ آقایِ عامری حواندن و نوشتن را به مں یاد داد

٩ هر سال مقدارِ زیادی نفت ار ایران به کشورهای دیگر فرستاده می‌شود

١ مں رساریں گُل بَهاری را در حَندهٔ آن بچّهٔ بیم دیدم

۹ [شما فردا به اداره می‌رین، نمی‌رین؟ / مگه نه؟] [شما فردا به اداره نمی‌رین، می‌رین؟]
۱ [امروز حالش خیلی بهتره، نیست؟ / مگه نه؟]

تمرین صد و نوزدهم

۱ دیروز نه من و نه او هیچ کدام اینجا نبودیم
۲ یا خودتان بیایید و یا برادرتان را بفرستید / هم خودتان بیایید و هم برادرتان را بفرستید / نه خودتان بیایید و نه برادرتان را بفرستید
۳ فردا چه شما بیایید و چه نیایید، من مجبورم بروم
۴ چه این کتاب را انتخاب کنید و چه آن را، قیمت هر دو با یکی است
۵ من هم آقایِ رئیس را دیدم هم مُعاونش را / من نه آقایِ رئیس را دیدم نه معاونش را
۶ پدر من هم فرانسه می‌دانست هم ایتالیایی / پدر من نه فرانسه می‌دانست نه ایتالیایی
۷ او نه می‌داند و نه می‌خواهد بداند که چه شده است
۸ شما هم مقالهٔ مرا خواندید و هم مالِ او را، واقعاً کُدام یک بهتر بود؟
۹ ابن‌سینا هم طبیب بود و هم ادیب، هم فیلسوف بود و هم دانشمند
۱ من نه گُلِ نَرگِس را دوست دارم و نه گُلِ یاس را / من هم گُلِ نَرگِس را دوست دارم و هم گُلِ یاس را

ضمیمهٔ ۲

واژه‌نامه

فارسی ـ انگلیسی

آ

آبان	8^{th} Iranian month
آپارتمان	apartment
آتش [آتیش]	fire
آتش‌نشانی	fire-brigade
آخر [آخِر]	last
آدم	fellow, person, human
آذر	9^{th} Iranian month
آرام [آروم]	calm, quiet
آرامگاه	tomb
آرایشِ جُمله	word-order
آرایشگاه	barber's shop
آری	yes (lit.)
آزمایش	test
آزمایشگاه	laboratory
آسان [آسون]	easy
آسیا	Asia
آش	a kind of soup
آشپزخانه [آشپزخونه]	kitchen
آشپزی	cooking
آشغال	rubbish
آشنا	acquainted, familiar
آفتاب	sunshine
آفتابی	sunny
آفریقا	Africa
آلمان	Germany
آماده	ready
آمبولانس	ambulance
آموزنده	instructive
آنچه	what
آهن	iron

اِقتصاد	economy
اگر	if
اگرچه	although
الان	now
البتّه	of course, certainly
اما	but
اِمتحان	examination
امکان	possibility
اُمیدوار	hopeful
انجیر	fig
انگشت	finger
اُوقات فراغت	leisure time
اوّل	first
اَولاً	firstly
اهل	inhabitant
ایثار	self-sacrifice
ایرج	a male name
ایستادگی	resistance
ایستگاه	station
این قدر [این‌قَدَ]	so much/ many, this much
این همه	so much/many

ب

بااراده	strong-willed
بااِنصاف	just
باایمان	faithful
با این‌حال	nevertheless
با این‌که	in spite of
باادب	well mannered
بادِنجان [بادمجون]	aubergine
بار	burden, load
بارانی [بارونی]	rainy, rain-coat
باریک	narrow
باز	again
بازهَم	again too
بازی	game, playing
باسَلیقه	tasteful
بالا	above, up
بالأخَره	at last
بامَزه	funny
بانک	bank
باوَر	belief
باید	must
بَبر	tiger

آهنگ	tune
آهنگساز	composer
آینده	future
آینه	mirror

ا

ابر	cloud
ابری	cloudy
اُتاقِ پذیرایی	drawing-room
اُتاقِ خواب	bed-room
اُتاقِ کار	study
اتفاقاً	incidentally
اُتوبوس	bus
اجاره	rent
اجازه	permission
احترام	respect
احساس	feeling
ادرار	urine
ادب	politeness
ادیب	literary man
اذیت	harm
اراده	will
اُردیبهشت	2nd Iranian month
اُروپا	Europe
اَز این‌رو	therefore
ازدِواج	marriage
اسباب‌بازی	toy
اِسپانیا	Spain
اُستُخوان [اُستُخون]	bone
اِستِراحت	rest
اِستِعفا	resignation
اسفِناج	spinach
اسفند	12th Iranian month
اسمِ فاعِل	present participle
اسمِ معنا	abstract noun
اسمِ مفعول	past participle
اشتباه	mistake, wrong
اشتِها	appetite
اشک	tear
اصحاب	Disciples
اصلاً	at all, by no means
اطاعَت	obedience
اِعتماد	confidence, trust
افسرِ پُلیس	police officer
افسُرده	depressed

به هیچ وجه	by no means
به وَسیله	by means of, by
بیچاره	helpless, poor
بی‌حال	faint, languid, weak
بی‌حُوصله	impatient
بیدار	awake
بی‌دقت	careless
بی‌رحم	cruel
بیرون	outside out
بیژن	a male name
بی‌سوادی	illiteracy
بی‌طاقت	impatient
بیکار	jobless idle
بیکاری	idleness
بی‌گُناه	innocent
بیماری	illness
بی‌معنی	meaningless
بیمه	insurance
بین	between
بی‌هوش	unconscious

پ

پاسبان	policeman
پاسُخ	answer
پاک	clean
پاکت	envelope
پاکستان	Pakistán
پاکیزه	clean
پایان	end
پایین	below, down
پُخته	cooked
پدرزن	father – in – law
پُر	full
پرده	curtain
پَرستار	nurse
پرستو	swallow
پُرسش	question
پُرکار	hard – working
پَروانه	butterfly
پَرویز	a male name
پِزشک	physician
پس	so, then
پُست	post (office)
پُستچی	post man
پُشت	back, behind

except	بجز
body	بدن
without	بدون
nephew, niece	برادرزاده
brother-in-law	برادرزن
because	برای این‌که [برا این‌که]
snowy	برفی
light	برق
cut	بریده
enough	بس
ice-cream	بستنی
much, many, very	بسیار
many of	بسیاری از
later on	بعدها
some	بعضی
some of	بعضی از
remainder rest	بقیه
familiar	بلد
but	بلکه
loud (voice) tall	بلند
ticket	بلیط
bombardment	بمباران
brick-layer	بناء [بنا]
therefore so	بنابراین
shoe-lace	بند کفش
Petrol	بنزین
violet	بنفش
violet (flower)	بنفشه
scent, smell	بو
gradually	به‌تدریج
for the sake of	به‌خاطر
because, for	به‌خاطر این‌که
by reason of, because of	به دَلیل
gratuitously	به‌رایگان
shortly	به‌زودی
quickly, rapidly	به‌سُرعت
in the shape of	به‌صورت
towards	به‌طَرف
as, so that	به‌طُوری‌که
because of	به عِلت
as	به عُنوان
for example	به عُنوان مِثال
11^{th} Iranian month	بهمن
rarely	به نُدرت

alone, lonely only	تنها
by means of, by	توسطِ
windstorm	توفان
stormy	توفانی
birth	تولُد
4 th Iranian month	تیر
sharp	تیز
blade	تیغ

ث

fixed	ثابت
secondly	ثانیاً

ج

road	جاده
broom	جارو
interesting	جالب
society	جامعه
animal	جانور [جونور]
serious	جدی
except	جُز
box	جعبه
parsley (vegetable)	جعفری
geography	جُغرافی

brake	تُرمُز
pedal-brake	تُرمُز پایی
hand-brake	تُرمُز دستی
leek (vegetable)	تره
thank	تشکُر
thirst	تشنگی
accident	تصادُف
surprise	تعجُب
a number	تعدادی
closed, holiday	تعطیل
repair workshop (for car)	تعمیرگاه
interpretation	تفسیر
request	تقاضا
struggle	تلاش
television	تلویزیون
watching	تماشا
stamp	تمبر [تمر]
body	تن
ton	تُن
lazy	تنبل [تمبل]
punishment	تنبیه [تمبیه]
hot – tempered	تُندخو

پُشتِ سر	behind the back
پَشم	wool
پشه	mosquito
پُلو	cooked rice
پله	stair
پُمپ بنزین	petrol station
پنبه [پمبه]	cotton
پنجشنبه [پنشمبه]	Thursday
پوشیده	covered
پولدار	wealthy
پهلو	side
پهلوی	beside
پهن	wide
پیاده‌رُو	pavement
پیام	message
پیدا	apparent evident
پیرزن [پیر زن]	old woman
پیرمرد [پیر مرد]	old man
پیش	ago
پیشِ	to in the presence of
پیش از	before
پیشخدمت	waiter
پیشرفت	progress
پیشنهاد	proposal, suggestion
پیله	cocoon

ت

تا	in order that
تا به حال	up to now
تا حالا	up to now
تاریخ	date, history
تاریخِ تولُد	date of birth
تاریک	dark
تازه	newly, recently
تاکُنون	up to now
تب	fever
تپه	hill
تجربه	experience
تخت	bed
تخته سیاه	blackboard
تُرُبچه	radish
ترس	fear
ترسو	timid
تُرک	Turk

English	Persian
sleep asleep	حواب
request wish	حواست
interesting to read	حواندنی
nephew, niece	حواهرزاده
request	حواهس
selfish	حُودحواه
sun	حُورسید
happy	حُوس
happy	حُوسحب
sweet – smelling	حُوسبو
joy	حُوسحالی
cheerfulness	حُوسروئی
tasty	حُوسمزه
blood	حون
indifferent, calm	حونسرد
tailor	حیّاط
tailor s, sewing	حیاطی
treachery	حیانت
no	حیر

د

English	Persian
inside	داحل
pharmacy	داروحانه
house-wife	حانه‌دار [حونه‌دار]
news	حَبر
news correspondent	حبرنگار
shy	حِجالَتی
God	حُدا
farewell	حُداحافظی
service, favour	حدمت
military service	حدمتِ سربازی
destroyed, out of order, spoilt	حراب
expense	حرج
3rd Iranian month	حُرداد
fatigue	حستگی
indefatigable	حستگی‌ناپذیر
dry	حُشک
rough, tough	حشن
hostile	حصمانه
script	حطّ
danger	حَطَر
dangerous	حطرناک
quiet (not crowded)	حَلوت
laugh	حنده

جِلد	cover
جِلو	front, ahead
جِلوِ	in front of
جُمعه	Friday
جُمله شرطی	conditional sentence
جَنگل	forest
جنوب	south
جَواد	a male name
جواهر	jewel
جَواهرفُروشی	jeweller
جور	kind, sort

چ

چَتر	umbrella
چراغ	light
چِلُوکَباب	rice and kebab
چِلُومُرغ	rice and chicken
چَمدان [چمدون]	suit-case
چوب	wood
چون [چُن]	because, since, as
چهارراه	cross-roads
چهارشنبه [شَنبه]	Wednesday
چین	China

ح

حال اِخباری	present indicative
حالِ اِلتزامی	present subjunctive
حال ناتمام	present progressive
حتماً	certainly
حرص	anger, grudge
حرف	talk, letter
حرکت	movement
حشره	insect
حق	right, just
حُقوق	salary
حمله	attack
حُوصله	patience
حیاط	garden, yard
حِیف	pity

خ

خارِج	abroad, outside
خاطر	mind, memory
خال	spot
خالی	empty
خاموش	off, extinct
خانواده [خونِواده]	family

gear lever	دَنده
world	دُنیا
bicycle	دُوچرخه
camera	دوربین
hypocrite	دُورو
shoulder, shower (bath)	دوش
Monday	دُوشنبه [دُوشَمبه]
diluted yoghurt	دوغ
goverment, state	دُولت
second	دُوُم
mouth	دهان [دَهن]
10th Iranian month	دی
meeting	دیدار
other, else	دیگر
others	دیگَران
wall	دیوار
mad	دیوانه [دیوونه]
about concerning	راجع به
honest, truthful	راستگو
A city in the north of Iran	رامسر
A male name	رامین
driving	رانندگی
row	ردیف
receipt	رسید [رسید]
branch	رشته
behaviour	رفتار
coloured	رنگی
face to face opposite	روبرو
day by day	روزبه‌روز
newspaper	روزنامه
Russia	روسیه
light	رُوشن
light, brightness	رُوشنایی
light, brightness	رُوشنی
director, boss	رئیس

ز

knee	زانو
trouble	زحمت
earthquake	زلزله
earth, floor, ground, land	زمین
earthquake	زمین لرزه
life, living	زندگی
alive, living	زِنده

داستان	story
داستان کوتاه	short story
داماد	bride groom
دانشمند	scholar
دانمارک	Denmark
دانه	grain
درآمَد	income
درباره	about
در برابر	against, before
درجه	degree
در حقیقت	in fact
در خُروجی	exit
درد	ache
درد دل	grievance
درد سر	trouble
دُرُست	correct honest properly
درصد	percentage
درطولِ	during
در وُرودی	entrance
دُروغگو	liar
دریا	sea
دُزد	thief
دزفول	a city in the south of Iran
دست دُوُم	second-hand
دستشویی [دستشویی]	lavatory
دستِ کم	at least
دستور	order
دسته	bunch
دُشمن	enemy
دُشواری	difficulty
دفاع	defence
دقت	precision, attention
دقیق	accurate
دل	heart stomach
دلخواه	favourite
دِل درد	stomach-ache
دلسرد	discouraged
دِلسوز	compassionate
دِلگرم	encouraged
دلیل	reason
دماغ	nose
دمِ در	doorway
دندان [دندون]	tooth
دندان پزشک	dentist

شاید	perhaps
شُجاع	brave
شدید	intense, severe, violent
شربت	syrup
شرح	description
شرحِ زندگی	biography
شرق/ مشرق	east
شُروع	beginning, start
شعر	poem, poetry
شُعور	common sense
شُغل	occupation
شک	doubt
شکست	failure
شکسته	broken
شکم	stomach
شُلوغ	crowded
شُماره	number
شُمال	north
شنبه [شمبه]	Saturday
شوخ	witty
شهریور	6th Iranian month
شیشه	glass
شیشه جلُو	windscreen
شیک	smart
شیمی	chemistry

ص

صاعقه	thunderbolt
صبر	patience
صُحبَت	conversation
صِدا	voice, noise
صِفت نسبی	relative adjective
صمیمی	sincere
صندوقِ عقب	boot (car)
صورت حساب	bill

ض

ضرر	loss
ضعیف	weak
ضمیر مفعولی	objective pronoun

ط

طب	medicine
طَرف	direction, side
طَلا	gold
طول	length

cold (the)	سرما
song	سُرود
pail	سطل
dustbin	سَطلِ آشغال
journey	سفر
silence	سُکوت
good taste	سلیقه
samovar	سماور
direction, side	سمت
age	سن
question	سُوال
tag question	سوال پایان جُمله
interest	سود
Tuesday	سه‌شنبه [سشنبه]
garlic, full-up (not hungry)	سیر
A male name	سیروس
cigarette	سیگار
flood	سیل
chest	سینه

ش

branch	شاخه
poet	شاعر
force	زور
basement	زیرزمین
clever tactful	زیرک

ژ

Japan	ژاپُن

س

shore	ساحل
building	ساختمان
simple straight	ساده
A female name	سارا
A city in the north of Iran	ساری
quiet, silent	ساکت
healthy	سالم
vegetable	سبزی
bumper	سپر
difficult hard	سخت
severe	سخت‌گیر
A male name	سُهراب
soldier	سرباز
in good mood	سرحال
headache	سردرد
antecedents, story	سرگُذَشت

فعال	active
فعلاً	at present
فعلِ مُرکب	compound verb
فقر	poverty
فقیر	poor
فکر	thought
فلز	metal
فلفل	pepper
فندک	lighter
فوتبال	football
فوراً	immediately
فیلسوف	philosopher
فیلم	film

ق

قابلمه	pan
قالی	carpet
قانون	law
قد	stature
قدردانی	appreciation
قرار	appointment arrangement
قُرص	tablet
قرض	debt
قُرمه سبزی	A kind of dish
قرن	century
قسمت	part
قصد	intention
قفسه	set of shelves
قُفل	lock
قلب	heart
قورباغه	frog
قوطی	small box
قُول	promise
قوی	strong
قید	adverb
قید زمان	time adverb
قید کیفیت	adverb of quality
قید مکان	adverb of place

ک

کار	work task business job
کارخانه	factory
کارگاه	workshop
کارگَر	worker
کارمند	employee
کافی	enough

ع

عاقبت	at last, consequence
عاقل	wise
عبارت مُوصولی	relative clause
عجله	hurry
عدد	number
عرب	Arab
عرض	width
عروس	bride
عصبانیت	anger
عَصبی	nervous
عطر	perfume
عطسه	sneeze
عقب	back, behind, rear
عقیده	opinion
عکاسی	photographer s atelier
علاقه	affection, concern interest
علاوه بر	in addition to
علت	cause, reason
عِلم	science
عُمر	lifetime
عَمیق	deep
عُنوان	title
عید	festival
عیسی (= عیسا)	Jesus
عینک	glasses

غ

غالباً	often
غرب/ مغرب	west
غُصه	grief, sorrow
غلط	mistake wrong

ف

فاسد	corrupt
فاطمه	A female name
فامیل	relative
فداکار	devoted
فداکاری	devotion
فراوان [فراوون]	abundant
فرمان [فرمون]	steering wheel order
فروردین	first Iranian month
فریاد	shout
فشار	pressure
فشار خون	blood pressure
فصل	season, chapter

گُم	lost
گُناه	sin
گوناگون	various
گهگاه	from time to time
گیج	confused, giddy

ل

لازم	necessary
لباس‌فروشی	clothe shop
لج	obstinacy, anger
لجوج	obstinate
لحظه	moment
لیتر	litre

م

مات	amazed astonished
مازندران [مازندرون]	A province in the north of Iran
مالیات	tax
مامان	mammy
مانند	like
ماهر	skilled
مبلغ	amount, sum
مُتجاوِز	agressor
متر	metre
مِترمُربع	square metre
مترمُکعب	cubic metre
مُتولد	born
مثلِ	like
مَثلاً	for example
مثلِ این که	as if
مجبور	obliged
مجله	magazine
مُجهز	well-equipped
مجهول	passive
مُحتاج	needy
مُحترَم	respectable
مُخالف	disagreement
مخصوص	peculiar to
مخصوصاً	especially, particularly
مُدیر	headmaster manager
مُرداد	5th Iranian month
مُرده	dead
مُرفه	well-off
مُرکب	compound
مریم	A female name

children کودکان
effort کوشش
mountain کوه
handbag کیف
kilometre کیلومتر
that (conjunction) که

گ

gas گاز
last past گذشته
past imperfect گذشته استمراری
present imperfect گذشته استمراری نقلی
past perfect گذشته دور (بعید)
present pluperfect گذشته دور نقلی
past progressive گذشته ناتمام
present perfect گذشته نقلی
honourable گرامی
neck گردن
hunger گرسنگی
heat گرما
weeping گریه
throat گلو

complete کامل
completely quite کاملاً
kebab (roast chopped meat) کباب برگ
Kebab (roast minced meat) کباب کوبیده
match کبریت
dark blue کبود
library کتابخانه [کتابخونه]
bookshop کتاب‌فروشی
gourd کدو
ship کشتی [کشتی]
shoemaker s کفاشی
class-room کلاس
cabbage کلم
word کلمه
waist کمر
little by little کم‌کم
side beside کنار
seaside کنار دریا
ourious کنجکاو
blunt کند

موذی	harmful
مورچه	ant
موش	mouse
مُوَفق	successful
مِهر	7th Iranian month
مِهربانی [مهربونی]	kindness
مُهم	important
مِهمانی	party, reception
مینا	A female name
مینو	A female name

ن

نااُمید	desperate, hopeless
ناتمام	incomplete
ناچار	inevitable
نادُرُست	incorrect, dishonest, untrue
ناراحَت	annoyed, embarrassed, uncomfortable, worried
ناراحتی	illness, embarrassment
ناگُوار	unpleasant
ناگهان	suddenly
نامه سفارشی	registered letter
نتیجه	result
نجار	carpenter
نجاری	carpenter's workshop
نُخست	first
نُخست‌وَزیر	prime minister
نزد	by the side of
نزدیکی	vicinity
نسبت	relation
نسبتاً	relatively
نسبَت به	to towards
نُسخه	prescription
نشانه	sign
نعناع [نعنا]	mint
نفت	oil, petroleum
نفر	person
نفس	breath
نقاشی	painting
نُقره	silver
نقشه	map
نقلِ‌قُول	reported speech
نقلِ‌قُول غیرمُستقیم	indirect speech
نقلِ‌قُولِ مُستقیم	direct speech

مُزاحِم	troublesome
مُزمِن	chronic
مزّه	taste
مس	copper
مُسافر	passenger
مُسافرت	journey
مسجِد	mosque
مُسکِّن	pain-killer
مسئَله	problem
مُشت	fist, handful
مُشتری	customer
مشغول	occupied, busy
مُشکل	difficult, hard
مشهور	famous
مُصاحِبه	interview
مصدر کوتاه	short infinitive
مُضِر	harmful
مُطالعه	studying
مطَب	surgery
مُطمئِن	sure
مُطمئِناً	surely
مُعالجه	treatment (medical)
مُعامِله	dealing
مُعاوِن	assistance
معروف	well-known
معلوم	obvious
معنی	meaning
مُفید	useful
مقاله	article, essay
مقدار	amount
مقداری	some (quantity)
مگر	except
مگر این که	unless
مگس	fly
مُلاقات	meeting visit
ملت	nation
مُمکِن	possible
مُنتظر	waiting
مُنشی	secretary
منصور	A male name
مُواظِب	careful
مُوافقَت	agreement
مُوتورسیکلت	motorcycle
مُؤدب	polite

همین	the same, just
هَمین الان	just now
هندی	Indian
هنگام	time
هنگامی که	when
هویج	carrot
هِیئت دُولت	cabinet

ی

یاد	memory
یُبوست	constipation
یتیم	orphan
یخ	ice
یَخچال	refrigerator
یعنی	namely, it means
یک‌خُرده [یه‌خورده]	a little
یک‌دنده [یه‌دنده]	persistent
یک دیگر	one another
یک‌شنبه [یه شنبه]	Sunday
یکُم	first
یکی دیگر [یکی دیگه]	another one
یکی‌یکی	one by one
یوسُف	A male name
یونان	Greece
یونانی	Greek

نگاه	look
نگران	worried
نمایشنامه	play
نمدار	damp
نمک	salt
نُوبت	turn
نور	light
نوشته	writing
نُوع	kind, sort
نوه	grandchild
نویسنده	writer

و

واقعاً	really
والا	otherwise
وَ جُز آن	etc
وحشتناک	dreadful
وزیر	minister
وسط	middle
وسیله	means
ورزش	sport
وغیرُه	etc
وَفادار	loyal
وقت	time
وقت مُلاقات	appointment
وقتی که	when

ه

هادی	A male name
هاله	A female name
هدیه	present
هر	each, every
هرجا / هرکُجا	wherever
هرچه	whatever
هرچه زودتر	as soon as possible
هرقدر [قَد]	whatever
هَرکُدام [کُدوم]	whichever, each
هرگز	never
هَرمُوقع	whenever
هروقت	whenever
هریک	each one
همدان	A city in the north of Iran
همسایه	neighbour
همَسر	spouse
همکار	colleague
همکاری	cooperation

ضَمیمهٔ ۳

واژه‌نامه

انگلیسی ـ فارسی

A

about	درباره، راجع به
above	بالا
abroad	خارج
abstract noun	اِسمِ معنا
abundant	فَراوان [فراوون]
accident	تَصادُف
accurate	دَقیق
acquainted	آشنا
active	فَعال
adverb	قید
affection	عَلاقه
Africa	آفریقا
again	بار، دوباره
against	در بَرابَرِ
again, too	بازهم
age	سِن
ago	پیش، قَبل
agressor	مُتَجاوِز
ahead	جِلُو
a little	یک خُرده [یه خورده]
alive	زِنده
alone	تَنها
although	اَگر چه
amazed	مات
ambulance	آمبولانس
amount	مقدار، مَبلَغ
anger	عَصبانیَت، لج، حِرص
animal	جانوَر [جونوَر]

brave	سُحاع
breath	ىفس
brick layer	ىاء [ىا]
bride	عَروس
bride groom	داماد
broken	سکسته
broom	حارو
brother-in law	برادر رں
building	ساحىماں
bumper	سىر
bunch	دسىه
burden	ىار
bus	اُىوبوس
business	کار
busy	مسعول
but	اما ىلکه
butterfly	بروانه
by	به‌وسىله، ىوسُط
by means of	به‌وسىله، ىوسُط
by no means	اصلاً به هىح‌وحه
by reason of	به‌دلىلِ، به‌علب

below	ىاىس
beside	پهلوی کىار
between	ىس
bicycle	دُوحرحه
bill	صورب حساب
biography	سرحِ رىدگی
birth	ىولُد
blackboard	ىحىه سىاه
blade	ىىع
blood	حوں
blood pressure	فسار حوں
blunt	کُىد
body	ىدں، ىں
bombardment	ىُماراں
bone	اُسُحواں [اُسُحوں]
bookshop	کِىاب فُروسى
boot (car)	صىدوقِ عقب
born	مُىولد
boss	رىىس
box	حعىه
brake	ىرمُز
branch	رِسىه، ساحه

at last	بالآخره، عاقبت
at least	دست کم
at present	فعلاً
attack	حمله
attention	توجُه، دقت
aubergine	بادِنجان [بادمجون]
awake	بیدار

B

back	پُشت، عقب
bank	بانک
barber's shop	آرایشگاه
because	برایِ این که [برا این که]
	به خاطرِ این که، چُون
because of	به عِلت، به دلیلِ
bed	تخت
bedroom	اُتاقِ خواب
before	پیش از، در برابر
beginning	شُروع
behaviour	رفتار
behind	پُشت، عقَب
behind the back	پُشتِ سر
belief	باور

annoyed	ناراحَت
another one	یکی دیگر [یکی‌دیگه]
answer	پاسُخ
ant	مورچه
antecedents	سرگُذشت
a number	تعدادی
apartment	آپارتِمان
apparent	پیدا
appetite	اشتها
appointment	وقتِ مُلاقات، قرار
appreciation	قدردانی
Arab	عَرَب
arrangement	قرار
article	مقاله
as	چون، به عُنوانِ، به طُوری که
Asia	آسیا
as if	مِثلِ این که
asleep	خواب
assistant	مُعاوِن
as soon as possible	هرچه زودتر
astonished	مات
at all	اصلاً

consequence	عاقبت
constipation	یُبوست
conversation	صُحبت
cooked	پُخته
cooking	آشپزی
cooperation	همکاری
copper	مس
correct	دُرُست
corrupt	فاسد
cotton	پنبه [پمبه]
cover	جلد
covered	پوشیده
cross-roads	چهارراه [چارراه]
crowded	شُلوغ
cruel	بی‌رحم
cubic metre	متر مُکعب
curious	کُنجکاو
curtain	پرده
customer	مُشتری
cut	بُریده

D

damp	نمدار
danger	خطَر
dangerous	خطَرناک
dark	تاریک
dark blue	کبود
date	تاریخ
date of birth	تاریخِ تولُد
day by day	روزبه‌روز
dead	مُرده
dealing	مُعامله
debt	قرض
deep	عمیق
defence	دفاع
degree	درجه
Denmark	دانمارک
dentist	دندان پزشک
depressed	افسُرده
description	شرح
desperate	نااُمید
destroyed	خراب
devoted	فداکار
devotion	فداکاری
difficult	سخت مشکل دُشوار

C

cabbage	کلم
cabinet	هِیئت دُولت
calm	آرام [آروم] خونسرد
camera	دوربین
careful	مُواظب
careless	بی‌دقت
carpenter	نجار
carpenter's workshop	نجاری
carpet	قالی
carrot	هویج
cause	عِلت
century	قَرن
certainly	البتّه، حتماً
chapter	فَصل
cheerfulness	خُوشرویی
chemistry	شیمی
chest	سینه
children	کودکان
China	چین
chronic	مُزمِن
cigarette	سیگار
classroom	کلاس
clean	پاک، پاکیزه
clever	زیرک
closed	تعطیل
clothe shop	لباس فُروشی
cloudy	ابری
cocoon	پیله
cold (noun)	سرما
colleague	همکار
coloured	رنگین
common sense	شُعور
compassionate	دلسوز
complete	کامل
completely	کاملاً
composer	آهنگساز
compound	مُرکب
compound verb	فعلِ مُرکب
concern	علاقه
concerning	راجع به
conditional sentence	جُمله شرطی
confidence	اعتماد
confused	گیج

expense	خرج
experience	تجربه

F

face to face	روبرو
factory	کارخانه
failure	شکست
faint	بی‌حال
faithful	باایمان
familiar	آشنا بلد
family	خانواده [خونواده]
famous	مشهور
farewell	خُداحافظی
father in-law	پدر زن
fatigue	خستگی
favour	خدمت
favourite	دلخواه
fear	ترس
feeling	احساس
fellow	آدم
fever	تب
fig	انجیر
film	فیلم
finger	انگُشت
fire	آتش [آتیش]
fire brigade	آتش نشانی
first	اول، نخُست، یکُم
firstly	اولاً
fist	مُشت
fixed	ثابت
flood	سیل
floor	زمین
fly	مگس
football	فوتبال
for	برای [برا] این که چُون
forest	جنگل
for example	به عُنوان مثال
	برای مثال، مثلاً
for the sake of	به خاطر
Friday	جُمعه
frog	قورباغه
from time to time	گهگاه
front	جلُو
full	پُر
full-up (not hungry)	سیر

difficulty	دُشواری، سختی
direction	سَمت، طَرف
director	رَئیس
direct speech	نقلِ قولِ مُستقیم
disagreement	مُخالفت
disciples	اَصحاب
discourage	دلسرد
dishonest	نادُرُست
doorway	دمِ در
doubt	شک
down	پائین
drawing-room	اُتاقِ پذیرایی
dreadful	وَحشَتناک
driving	رانَندگی
dry	خُشک
during	در طول
dustbin	سطلِ آشغال

E

each	هر
each one	هریک، هرکُدام
earth	زمین
earthquake	زَمین لرزه، زلزله
east	شرق / مشرِق
easy	آسان [آسون]
economy	اقتصاد
effort	کوشش
else	دیگر
embarrassed	ناراحت
employee	کارمند
empty	خالی
encouraged	دِلگرم
end	پایان
enemy	دُشمن
enough	بس، کافی
entrance	در ورودی
envelope	پاکت
especially	مخصوصاً
essay	مقاله
etc	و جُز آن، وغیره
Europe	اروپا
evident	پیدا
examination	امتحان
except	جُز / به جُز، مگر
exit	در خُروجی

holiday	تعطیل
honest	دُرُست، راستگو
honourable	گرامی
hopeful	اُمیدوار
hopeless	نااُمید
hostile	خصمانه
hot tempered	تُندخو
housewife	خانه‌دار
hunger	گُرسنگی
human	آدم
hurry	عجله
hypocrite	دُورو

I

ice	یخ
ice-cream	بستنی
idle	بیکار
idleness	بیکاری
if	اگر
illiteracy	بی‌سوادی
illness	بیماری، ناراحتی
immediately	فُوراً
impatient	بی‌طاقت، بی‌حُوصله
important	مُهم
in addition to	علاوه بر
incidentally	اتفاقاً
income	درآمد
incomplete	ناتمام
incorrect	نادُرُست
indefatigable	خستگی ناپذیر
Indian	هندی
indifferent	خونسرد
indirect speech	نقلِ قُول غیر مُستقیم
inevitable	ناچار
in fact	در حقیقت
in front of	جِلو
inhabitant	اهل
innocent	بی‌گُناه
in order that	تا
insect	حشره
inside	داخل
in spite of	با این که
instructive	آموزنده
insurance	بیمه
intense	شدید

funny	بامزه
future	آینده

G

game	بازی
garden	حیاط
garlic	سیر
gas	گاز
gear lever	دنده
geography	جُغرافی
Germany	آلمان
giddy	گیج
glass	شیشه
glasses	عینک
God	خُدا
gold	طَلا
good taste	سلیقه
gourd	کدو
government	دُولَت
gradually	به تَدریج
grain	دانه
grandchild	نَوِه
gratuitously	به رایگان
Greece	یونان
Greek	یونانی
grief	غُصه
grievance	درد دل
ground	زمین

H

handbag	کیف
hand-brake	تُرمُز دستی
handful	مُشت
happy	خُوش، خوشبخت
hard	سخت، مُشکِل
hard working	پُرکار
harm	اذیت
harmful	موذی، مُضر
headache	دردسر
headmaster	مُدیر
healthy	سالِم
heart	قلب، دل
heat	گرما
helpless	بی‌چاره
hill	تپه
history	تاریخ

literary man	ادیب
litre	لیتر
little by little	کم‌کم
living	زندگی، زنده
load	بار
lock	قُفل
lonely	تنها
look	نگاه
loss	ضرر
lost	گُم
loud (voice)	بُلند
loyal	وفادار

M

mad	دیوانه [دیوونه]
magazine	مجله
mammy	مامان
manager	مُدیر
many	بسیار
many of	بسیاری از
map	نقشه
marriage	ازدواج
match	کبریت
meaning	معنی
meaningless	بی‌معنی
means	وسیله
medicine	طب
meeting	دیدار، مُلاقات
memory	یاد، خاطر
message	پیام
metal	فلز
metre	متر
middle	وسط
military sevice	خدمت سربازی
minister	وزیر
mint	نعناع [نعنا]
mirror	آینه
mistake	اشتباه، غلط
moment	لحظه
Monday	دُوشنبه [شمبه]
mosque	مسجد
mosquito	پشه
motorcycle	مُوتورسیکلت
mountain	کوه
mouse	موش

intention	قصد
interest	سود، علاقه
interesting	جالب، خواندنی
interpretation	تفسیر
interview	مُصاحبه

J

Japan	ژاپُون
jewel	جواهر
jeweller	جواهرفُروشی
Jesus	عیسی (= عیسا)
job	کار
jobless	بیکار
journey	سفر، مُسافرت
joy	خُوشحالی
just	با انصاف، همین
just now	همین الان

K

kilometre	کیلومتر
kind	نُوع، جور، مِهربان [مِهربون]
kindness	مهربانی [مهربونی]
kitchen	آشپزخانه [آشپزخونه]
knee	زانو

L

laboratory	آزمایشگاه
land	زمین
languid	بی‌حال
last	آخر [آخر]، گُذشته
later on	بعدها
laugh	خنده
lavatory	دستشویی [دستشویی]
law	قانون
lazy	تنبل [تمبل]
leek (vegetable)	تره
leisure time	اُوقات فراغت
length	طول
letter	حرف
liar	دُروغگو
library	کتابخانه
life	زندگی
lifetime	عُمر
light	نور، برق، رُوشن، رُوشنایی، رُوشنی، چراغ
lighter	فندک
like	مانندِ، مثلِ

English	Persian
only	تنها
opinion	عقیده
opposite	روبرو
order	دستور، فرمان [فرمون]
orphan	یتیم
other	دیگر
others	دیگران
otherwise	والا
out	بیرون
out of order	خراب
outside	بیرون

P

English	Persian
pail	سطل
pain killer	مُسکِّن
painting	نقّاشی
pakistan	پاکستان
pan	باسلمه
parsley (vegetable)	جعفری
part	قسمت
particularly	مخصوصاً
party	مهمانی [مهمونی]
passenger	مُسافر
passive	مجهول
past	گُذشته
past imperfect	گُذشته استمراری
past participle	اسم مفعول
past perfect	گُذشته دور (بعید)
past progressive	گُذشته ناتمام
patience	حُوصله، صبر
pavement	پیاده‌رو
peculiar to	مخصوص
pepper	فلفل
percentage	درصد
perfume	عطر
perhaps	شاید
permission	اجازه
persistent	یکدنده [یه دنده]
person	آدم، نفر
petrol	بنزین
petroleum	نفت
petrol station	پُمپ بنزین
pharmacy	داروخانه
philosopher	فیلسوف
photographer s atelier	عکاسی

mouth	دهان [دهن]
movement	حرکت
must	باید
much	بسیار

N

namely	یعنی
narrow	باریک
nation	ملت
necessary	لازم
neck	گردن
needy	محتاج
neighbour	همسایه
nephew	خواهرزاده، برادرزاده
nervous	عصبی
never	هرگز
nevertheless	با این حال
newly	تازه
news	خبر
news correspondent	خبرنگار
newspaper	روزنامه
niece	برادرزاده خواهرزاده
no	خیر
noise	صدا
north	شُمال
nose	دماغ
now	الان
number	شُماره عدد
nurse	پرستار

O

obedience	اطاعت
obliged	مجبور
obstinacy	لج
obstinate	لجوج
obvious	معلوم
occupied	مشغول
occupation	شُغل
of course	البته
off	خاموش
often	غالباً
oil	نفت
old man	پیرمرد [پیرمرد]
old woman	پیرزن [پیرزن]
one another	یکدیگر
one by one	یکی یکی

rainy	بارانی [بارونی]
rapidly	به سُرعت
rarely	به نُدرت
ready	آماده
really	واقعاً
rear	عقب
reason	دلیل، علت
receipt	رسید [رسید]
recently	تازه
reception	مهمانی [مهمونی]
refrigerator	یخچال
registered letter	نامه سفارشی
relation	نسبت
relative	فامیل
relative clause	عبارت مُوصولی
relatively	نسبتاً
remainder	بقیه
rent	اجاره
repair workshop (for car)	تعمیرگاه
reported speech	نقلِ قُول
request	تقاضا، خواست، خواهش
resignation	استعفا
resistance	ایستادگی
respect	احترام
respectable	مُحترم
rest	استراحت، بقیه
result	نتیجه
right	حق، دُرُست
road	جاده
rough	خشن
row	ردیف
rubbish	آشغال
Russia	روسیه

S

salary	حُقوق
samovar	سماور
Saturday	شنبه [شمبه]
salt	نمک
scent	بو
science	علم
script	خط
sea	دریا
seaside	کنارِ دریا
season	فصل

story	داستان
straight	ساده
strong	قوی
strong willed	با اراده
struggle	تلاش
studying	مُطالعه
study	اُتاق کار
successful	مُوفق
suddenly	ناگهان
suggestion	پیشنهاد
suit case	چمدان [چمدون]
sum	مبلغ
sun	خُورشید
Sunday	یکشنبه [یه‌شمبه]
sunny	آفتابی
sunshine	آفتاب
sure	مُطمئن
surely	مُطمئناً
surgery	مطب
surprise	تعجُب
swallow	پرستو
sweet-smelling	خُوشبو

song	سُرود
sorrow	غُصّه
sort	نُوع، جُور
so that	به طُوری که
south	جنوب
Spain	اسپانیا
spinach	اسفِناج
spoilt	خراب
sport	ورزش
spot	خال
spouse	همسر
square metre	متر مُربع
stair	پله
stamp	تمبر [تمر]
start	شُروع
state	دُولت
station	ایستگاه
stature	قد
steering wheel	فرمان [فرمون]
stomach	شکَم، دِل
stomach-ache	دل درد
stormy	طوفانی

side	طَرَف، پهلو، کنار، سمت
sign	نشانه
silence	سُکوت
silent	ساکِت
silver	نُقره
simple	ساده
sin	گُناه
since	چُون
sincere	صمیمی
skilled	ماهر
sleep	خواب
smart	شیک
smell	بُو
sneeze	عطسه
snowy	برفی
so	بنابراین، پس
society	جامِعه
soldier	سرباز
so many	این قدر [این قد]
some	مقداری، بعضی
some of	بعضی از
so much	این قدر [این قد]، این همه
scholar	دانشمند
second	دُوُم
second hand	دست دُوُم
secondly	ثانیاً
secretary	مُنشی
selfish	خُودخواه
self-sacrifice	ایثار
serious	جدی
service	خدمت
severe	سختگیر، شدید
sewing	خیاطی
sharp	تیز
ship	کشتی [کشتی]
shoe lace	بند کفش
shoe-maker's	کفاشی
shore	ساحل
shortly	به زودی
short story	داستان کوتاه
shoulder	دوش
shout	فریاد
shower (bath)	دوش
shy	خجالتی

trust	اِعتماد
truthful	راستگو
tune	آهنگ
Turk	تُرک
turn	نُوبت
Tuesday	سه‌شنبه [سِمبه]

U

umbrella	چتر
uncomfortable	ناراحت
unconscious	بی‌هوش
unless	مگَر این‌که
unpleasant	ناگُوار
untrue	نادُرُست
up	بالا
up to now	تا به‌حال، تا حالا، تاکُنون
urine	ادرار
useful	مُفید

V

various	گوناگون
vegetable	سبزی
very	بسیار
vicinity	نزدیکی
violent	شَدید
violet	بنفش، بنفشه
visit	مُلاقات، دیدار
voice	صدا

W

waist	کمر
waiter	پیش‌خدمَت
waiting	مُنتظر
wall	دیوار
watching	تماشا
weak	ضعیف، بی‌حال
wealthy	پولدار
Wednesday	چهارشنبه [چارشمبه]
weeping	گریه
well-equipped	مُجهز
well known	معروف
well-mannered	باتربیت
wll-off	مُرفه
west	غرب /مغرب
what	آنچه
whatever	هرچه، هرقدر
when	وقتی‌که، هنگامی‌که

syrup	شربت

T

tablet	قُرص
tactful	زیرَک
tag question	سُؤال پایان جُمله
tailor	خیاط
tailor s	خیاطی
talk	حرف
tall	بُلند
task	کار
taste	مزه
tasteful	با سلیقه
tasty	خوشمزه
tax	مالیات
tear	اشک
television	تلویزیُون
test	آزمایش
thank	شُکر
then	پس
therefore	بنابراین، از این رو
the same	همین
thief	دُزد
tiger	ببر
third	سوُم
thirst	تشنگی
thought	فکر
throat	گلو
thunderbolt	صاعقه
Thursday	پنجشنبه [پنشمبه]
ticket	بلیت
time	هنگام، وقت
timid	ترسو
title	عُنوان
to	پیشِ
tomb	آرامگاه
ton	تُن
tooth	دندان [دندون]
tough	خشن
towards	به طَرف
toy	اسباب‌بازی
treachery	خیانت
treatment (medical)	مُعالجه
trouble	دردسر، زحمت
troublesome	مُزاحم

ضمیمه ۴

فعلهای بَسیط و مُرَکَّب[1]

انگلیسی ـ فارسی

to accept	پذیرفتن (از)، قبول کردن (از)
to ache	درد کردن
to advise	راهنمائی کردن
to agree	موافقت کردن (با)
to allow	گُذاشتن، اجازه دادن (به)
to answer	جواب دادن (به)
to apologize	معذرت خواستن (از)
to arrange	ترتیب دادن، دُرُست کردن
to arrive	وارد شُدن (به)، رسیدن (به)
to ask	پرسیدن (از)، سُؤال کردن (از)، خواهش کردن (از)
to attack	حمله کردن (به)
to attempt	کوشش کردن
to be	بودن
to be able to	توانستن
to be accepted	قبول شدن
to be afraid of	ترسیدن (از)

1 The relevant prepositions are given in brackets

whenever	هَرمُوقع، هروَقت
wherever	هرجا / هرکُجا
whichever	هرکُدام [هرکُدوم]
wide	پهن
width	عرض
will	اراده
without	بدونِ
witty	شوخ
windscreen	شیشه جلُو
windstorm	توفان
wise	عاقل
wish	خواست
wood	چوب
wool	پشم
word	کِلمه
word order	اراسِ جُمله
work	کار
worker	کارگر
workshop	کارگاه
world	دُنیا
worried	ناراحت، نگران
writer	نویسَنده
writing	نوشته
wrong	اِشتباه، غلط

Y

yard	حیاط
yes	اری

to burn	سوختن
to buy	خریدن (از)
to call	صدا کردن، صدا زدن
to calm down	آرام کردن
to caress	نوازش کردن
to carry	بُردن، حمل کردن
to catch	گرفتن
to catch cold	سرما خُوردن
to cause Inconvenience	مُزاحم شُدن
to change	عوض کردن
to choose	انتخاب کردن
to clean	تمیز کردن، پاک کردن، پاکیزه کردن
to come	آمدن تشریف آوردن (به)
to come out	بیرون آمدن (از)
to complain	شکایت کردن (از)
to complete	تمام کردن، کامل کردن، پُر کردن
to congratulat	تبریک گُفتن (به)
to converse	گُفتگو کردن (با)
to cook	پُختن
to cooperate	همکاری کردن (با)
to cough	سُرفه کردن
to count	شُمُردن

to bear	تحمُّل کردن
to beat	زدن، کُتک زدن
to be available	گیر آمدن
to be careful	مُواظب بودن، دقت کردن
to become	شُدن
to be due to	قرار بودن
to beg	خواهش کردن (از)
to begin	شُروع کردن
to behave	رفتار کردن (با)
to believe	باور کردن
to be of use	به درد خُوردن
to bestow	بخشیدن
to bet	شرط بستن (با)
to betray	خیانت کردن (به)
to blink	چشم به‌هم زدن
to borrow	قرض کردن (از)
to break	شکستن
to breathe	نفس کِشیدن
to bring	آوردن
to bring about	به‌بار آوَردن، فراهم کردن
to bring out	بیرون آوردن
to build	ساختن

to doubt	شک کردن (به)
to doze off	چُرت زدن
to draw	کشیدن
to drink	خُوردن
to drive	راندن، رانندگی کردن
to eat	خوردن
to employ	استخدام کردن
to encourage	دلگرم کردن، تشویق کردن
to establish	تأسیس کردن
to examin	امتحان کردن
to exercise	ورزش کردن
to expect	انتظار داشتن
to explain	تعریف کردن، شَرح دادن
to face	روبرو شدن (با)
to fall	اُفتادن
to fear	ترسیدن (از)
to feel	احساس کردن، حس کردن
to fight	مُبارزه کردن، جنگیدن
to fill	پُر کردن
to find	پیدا کردن
to find out	کشف کردن
to finish	تمام کردن

to cross	عُبور کردن (از)
to cover	پوشاندن
to cry	گریه کردن
to cut	بُریدن، قطع کردن
to defend	دفاع کردن
to damage	صدمه زدن (به)، ضرر زدن (به)
to dare	جُرات کردن
to deny	انکار کردن
to depend on	بستگی داشتن (به)
to describe	تعریف کردن، شرح دادن، تُوصیف کردن
to desire	میل داشتن
to destroy	خراب کردن، نابود کردن
to die	مُردن
to dig	کندن
to disagree	مُخالفت کردن (با)
to disappear	ناپدید شدن
to discourage	دلسرد کردن
to discover	کشف کردن
to dismiss	اخراج کردن (از)
to divide	تقسیم کردن
to do	کَردن، نمودن انجام دادن
to do kindness	مهربانی کردن (به)

to hear سسدن

to help کُمک کردن

to hire کرایه کردن

to hit ردن

to honour گرامی داسس

to hurry عحله کردن

to hurt ادىب کردن ارار دادن

to imagine گمان کردن

to iron اُطو کردن

to keep نگاه داسس نگه داسس

to kill کُسس

to know داسس بلد بودن، ساحس

to know of سُراع داسس

to laugh حندىدن (به)

to learn ىاد گرفس (ار)

to lend فرص دادن (به)

to let گُذاسس احاره دادن (به) احاره دادن (به)

to lie دُروع گفس (به)

to lie down درار کسىدن

to like دوسب داسس، مىل داسس

to listen گوس دادن (به)، گوس کردن (به)، سىدن

to live ربدگی کردن

) fly	پریدن، پر زدن
) fondle	دست بر سر کشیدن
ɔ foresee	پیش‌بینی کردن
o forget	فراموش کردن
o forgive	بَخشیدن
o get	گرفتن، به‌دست آوردن
o get fed up	به تنگ آمدن (از)
o get up	پاشُدن، بُلند شُدن
to get used to	عادت کردن (به)
to give	دادن (به)
to give up	ترک کردن
to go	رفتن، تشریف بُردن (به)
to go out	بیرون رفتن (از)
to go to bed	خوابیدن
to go to meet (sb)	به استقبال رفتن
to go to sleep	خواب رفتن
to greet	سلام کردن (به)
to happen	پیش آمدن
to hang	آویزان کردن
to harm	اذیت کردن
to have	داشتن
to have accident	تَصادُف کردن (با)

to pay a short visit	سر زدن (به)
to permit	اجازه دادن (به)
to pick up	برداشتن
to plant	کاشتن
to play	بازی کردن (با)
to please	خوشحال کردن
to point out	نشان دادن (به)
to pop in	سر زدن (به)
to pour	ریختن
to preserve	حفظ کردن
to press	فشار دادن
to progress	پیشرفت کردن
to promise	قول دادن (به)
to pull	کشیدن
to punish	تنبیه کردن
to put	گذاشتن
to put on	پوشیدن
to put out	خاموش کردن
to put up with	ساختن (با)
to question	سوال کردن (از)
to rain	(باران) باریدن
to raise	بلند کردن

to lock	قُفل کردن
to look after	نگهداری کردن
to look at	نگاه کردن (به)
to lose	گُم کردن، از دست دادن
to love	دوست داشتن
to make	ساختن، دُرُست کردن
to make friend	دوست شُدن ( )
to make mistake	اشتباه کردن
to marry	ازدِواج کردن ( )
to meet	مُلاقات کردن (، دیدار کردن (با)
to mend	دُرُست کردن، تعمیر کردن
to mention	اشاره کردن (به)
to move	حَرکت کردن
to name	نام گُذاشتن، نامیدن
to need	اِحتیاج داشتن (به لازم داشتن
to note	یادداشت کردن
to obey	اِطاعت کردن (از)
to obtain	به دست آوَردن
to open	باز کردن
to order	دستور دادن (به)
to pass	گُذشتن
to pass away	دَرگُذشتن

to see	دیدن
to seem	به نَظَر رسیدن
to sell	فُروختن (به)
to send	فِرستادن (برایِ)
to separate	جُدا کردن (از)
to sew	دوختن
to shake	تکان دادن، لَرزاندن
to shoulder	به دوش کَشیدن
to shout	فَریاد کشیدن / زدن داد زدن
to show	نشان دادن (به)
to shut	بستن
to sing (a song)	خواندن (سُرود)
to sit	نشستن
to sleep	خوابیدن
to smile	خندیدن
to smoke	کَشیدن
to sneeze	عطسه کردن
to solve	حَل کردن
to speak	حَرف زدن (با)، صُحبَت کردن (با)
to spend (time)	گُذَراندن
to spend (money)	خَرج کردن
to spoil (a child)	لوس کردن

to reach	رَسیدن (به)
to read	خواندن
to recognize	شِناختن
to recommend	سِفارش کردن (به)
to recover	پیدا کردن
to refuse	رَد کردن
to remain	ماندن
to remember	به یاد آوَردن، به یاد اُفتادن
to rent	اجاره کردن (از)
to repair	دُرُست کردن، تَعمیر کردن
to reply	جَواب دادن (به)
to request	خواهِش کردن (از)
to require	لازم داشتن
to resign	اِستِعفا کردن / دادن
to resist	ایستادگی کردن (در بَرابَرِ)
to rest	اِستِراحت کردن
to restore (to life)	زِنده کردن
to return	برگشتن (به)، بَرگرداندن (به)
to rise	بُلَند شدن، بالا آمدن
to run	دَویدَن
to say	گُفتن (به)، فرمودن (به)
to say prayers	نَماز خواندن

to think فکر کردن (به)

to throw انداختن

to throw away دور ریختن دور انداختن

to tie بستن

to tolerate تحمُّل کردن

to touch دست زدن (به)

to translate ترجمه کردن

to travel مُسافرت کردن (به) سفر کردن (به)

to treat (medical) مُعالجه کردن

to trouble زحمت دادن (به)

to trust اعتماد کردن (به)

to try سعی کردن، کوشش کردن

to turn چرخیدن، چرخ زدن گردیدن

to turn on رُوشن کردن

to understand فهمیدن

to use به کار بُردن

to utter بر زبان آوردن

to wait صبر کردن، مُنتظر ماندن ایستادن

to wake بیدار کردن

to wake up بیدار شدن

to walk راه رفتن قدم زدن

to want خواستن

to stand	ایستادن
to start	شُروع کردن
to stay	ماندن
to steal	دُزدیدن (از)
to study	مُطالعه کردن، درس خواندن
to sue	شکایت کردن، تعقیب کردن
to suffer	رنج بُردن
to swim	شنا کردن
to switch off	خاموش کردن
to take	گرفتن (از)، بُردن
to take off	کندن
to take offence	به دل گرفتن
to take out	بیرون بُردن
to talk	صُحبت کردن (با)، حرف زدن (با)
to teach	یاد دادن (به)
to tear	پاره کردن
to tease	سر به سر گُذاشتن
to telephone	تلفُن کردن (به)
to tell	گُفتن (به)
to tell out sorrows	درد دل کردن (با)
to tell the truth	راست گفتن (به)
to thank	تشکُر کردن (از)

ضمیمهٔ ۵

واژه‌ها، عِبارَتها و جُمله‌های اِصطِلاحی[1]

Idiomatic words, phrases, and sentences

اِصطِلاح	صفحه	اِصطِلاح	صفحه
آفرین!	۱۲۲ و ۱۷	چشمهاتان [چشماتون]	۶۳
ارزش	۱۳۷	قَشنگ می‌شد [می‌شه]	
اجازه می‌دهید [می‌دین]؟	۸۵	چه خَبَر؟	۶۲
الحَمدُلله	۸۶	چه قدر زَحمت کشیدند [کشیدن]!	۶۴
اُمیدوارم	۷	[چه باره!]	۶۲
انشاالله	۱۴۸	چیز مُهِمی نیست	۱۵ و ۱۴
اهلِ کُجا هستید [هستین]؟	۸۵	[چیزیم نیست]	۱۴
کُجایی هستید [هستین]؟	۱۳	چه [چی] میل دارید [دارین]؟	۱۸
با اجازه	۶۵	حضرت	۱۷۲ و ۱۴۸
باشَد [باشه]	۶۳ و ۱۶	خُدا بِبَخشد [بِبخشه]	۶۳
باوَر کُنید [کُنین]	۱۶۲	خُدا بد ندهَد [نده]	۱۲۴
بِسم!	۹۶	خُدا رحمش [رَحمش] کُند [کُنه]	۱۳۱
جنابعالی [جنابالی]	۱۵۳	[خُدا حفظِش کُنه]	۱۳۱
چَشم!	۶۳ ، ۱۷	خُدای نکَرده	۱۶

1 For the usage and meaning, see the relevant page

to wash	شُستن
to waste	تلف کردن
to watch	تماشا کردن
to wear	پوشیدن
to wish	خواستن، آرِزو کردن
to work	کار کردن
to write	نوشتن (برای، به)

It is noteworthy that the key has been recorded on the tape instead of the exercise itself

9 There are two word lists (Persian – English and English – Persian) and lists of verbs and Idiomatic phrases (Appendices 2 – 5) at the end of the book for the learner s reference

10 Finally the symbols used in this book are as follows

a [ ] shows the colloquial form of the words and sentences,

b ( ) indicates what exists in English but not in Farsi

c (=) Indicates what exists in Farsi but not in English, e g (it) is pretty it (= the air) is cold,

d { } shows equal choice

e / means "or"

Name Persian Language Teaching, Elementary Course, Book 2, series No 2
By Yadollah Samareh, ph D
Publisher International Relations Department Ministry of Islamic Culture and Guidance
Audio - Visual project
from Hassan Askari - Rad
First Edition 1988
Printed by Offset Incorporation

This book was printed and bound in Tehran, Iran

Notes on how to use the look as a self tuition device

1 This book is the second and the final part of the Elementary Course of the Persian Language Teaching (AZFA) It is therefore appropriate for those who have successfully completed the first part of it- AZFA 1
2 The book comprises 7 chapters, each consisting of 3 lessons The first few lessons are rather short, but they gradually become longer towards the end of the book The reasonable length of time, however, to learn the whole book is 16 weeks at a rate of 10-12 hours of work weekly
3 Parallel to the written form of the language, the spoken shape of words and sentences have been given in [ ]
4 Since the correct pronunciation of the words and sentences as well as the intonation are of primary importance the content of the book has been recorded on cassets, which should be used in conjunction with the book itself In addition, some short video films on the basis of the dialogues in the book have been produced which will no doubt help the learning
5 The grammar in the present book is the continuation of the first one so that a comprehensive survey of the Persian grammar, void of details is presented within the two volumes of the Elementary Course
6 At the beginning of every chapter there is a word list for the learner to hear from the tape, one by one, and try to imitate the pronunciation several times
7 The parttern sentences marked as 'listen and repeat' represent grammatical constructions So they must be carefully studied The learner should first hear them from the tape and then try to make substitutes for their words from his own vocabulary
8 There is a ' key to exercises'' at the end of the book (Appendix I) for the learner to correct his mistakes but only after he has done the exercise

Persian Language Teaching

Elementary Course

BOOK 2

by

Yadollah Samareh ph. D

Publisher
International Relations Department
Ministry of Islamic Culture and Guidance
Islamic Republic of Iran